

الأصول الأربعة في ترديد الوهابية

تأليف

أعليحضرت حكيم الأمة خواجه

محمد حسن جان صاحب سرهندي مجددي

المتوفى سنة ١٣٤٩ هـ - ١٩٣١ م.

تأريخ تأليف

١٣٤٦ هـ - ١٩٢٨ م.

زيرنگراني

أبو الرياض مولوى حكيم محمد معراج الدين أحمد

صاحب مدير اخبار الفقيه امرتسر

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول-تركيا

ميلادي

هجري شمسي

هجري قمري

٢٠١٧

١٣٩٥

١٤٣٨

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها إلى لغة أخرى فله من الله الاجر الجزيل ومنا
الشكر الجميل وكذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق والتصحيح

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (خيركم من تعلم القرآن وعلمه) وقال ايضا (خذوا العلم من افواه الرجال)

ومن لم تتيسّر له صحبة الصالحين وجب له ان يذكر كتباً من تأليفات عالم صالح وصاحب إخلاص مثل الإمام الرباني المجدد للألف الثاني الحنفي والسيد عبد الحكيم الارواصي الشافعي واحمد التيجاني المالكي ويتعلم الدين من هذه الكتب ويسعى نشر كتب أهل السنة بين الناس ومن لم يكن صاحب العلم أو العمل أو الإخلاص ويدعي أنه من العلماء الحق وهو من الكاذبين من علماء سوء واعلم أنّ علماء أهل السنة هم المحافظون الدين الإسلامي وأمّا علماء سوء هم جنود الشياطين^(١)

(١) لاخير في تعلّم علم ما لم يكن بقصد العمل به مع الإخلاص (الحديقة الندية ج: ١. ص: ٣٦٦، ٣٦٧، والمكتوب ٣٦، ٤٠، ٥٩. من المجلد الأول من المكتوبات للإمام الرّبّاني المجدّد للألف الثاني قدّس سرّه).

تنبيه: إنّ كلاً من دعاة المسيحية يسعون إلى نشر المسيحية والصهاينة اليهود يسعون إلى نشر الادعاءات الباطلة لاختاماتها وكهنتها ودار النشر - الحقيقة - في استانبول يسعى إلى نشر الدين الاسلامي وإعلائه اما الماسونيون ففي سعي لإحياء وازالة الاديان جميعا فاللبيب المنصف المتصف بالعلم والادراك يعي ويفهم الحقيقة ويسعى لتحقيق ما هو حق من بين هذه الحقائق ويكون سببا في إنالة الناس كافة السعادة الابدية وما من خدمة اجلّ من هذه الخدمة اسديت إلى البشريّة.

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş.

Merkez Mah. 29 Ekim Cad. İhlâs Plaza No: 11 A/41
34197 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

الأصول الأربعة في ترديد الوهابية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى.

أما بعد: این چند فقره ایست که از نسلمات قدس ورشحات انس بخط فاطر این قلیل البضاعة ریخته اند خواستم که از جهة یادگار بقید تحریر آیند تا برادران ملت ومذهب ازان منتفع شوند. مخفی مباد که درین زمان فرقهء از اهل هوا در اسلام پیدا شده است که خودرا اهل حدیث می نامند ودر مقابلهء اهل السنة والجماعة خصوص مقلدین مذهب حنفیه کار روائیهای مخالفانه به پیمانه اعلی بعمل می آرند ودر پس اطفاء نور ملت ومذهب بجان کوشان اند وپسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند واستاد اول این طائفه در هندوستان مولوی اسماعیل دهلوی است که تقریباً در سنهء دوازده صد وپنجاه [۱۲۵۰] هجری در هند ظهور کرده بود وکتاب التوحید محمد بن عبد الوهاب نجدی را^[۱] بزبان فارسی ترجمه کرده بنام تقویة الایمان در هند شائع نمود وبعد ازان صراط مستقیم وغیره رسائل را برای فریفتن مسلمانان وراهزنی اسلام تألیف نمود شاگردان او چون عبد الله غزنوی ونذیر حسین^[۲] دهلوی وصدیق حسن خان بهوپالی ورشید احمد گنگوهی^[۳] وبعض افراد مدرسهء دیوبندیه وتلامیذ اینها بر آن افزودند وکتب

(۱) محمد بن عبد الوهاب النجدی مات سنة ۱۲۰۶ هـ. [۱۷۹۲ م.]

(۲) علامه محمد عبد الرحمن السلهتی مولوی نذیر حسین را ردیه تألیف کرده است فارسی نام وی (سیف الأبرار) است.

(۳) رشید احمد گنگوهی مات سنة ۱۳۲۳ هـ. [۱۹۰۵ م.]

ورسائل ودفاتر کثیره تألیف نمودند و بسیاری از خلق الله را در دام تزویر خود آوردند متأخرین این فرقه دو نوع روش اختیار کردند: يك فرقه ظاهر ظهور خود را اهل حدیث گفته از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر امت مرحومه را از طبقه علماء و صلحاء و اولیاء مشرکین و مبتدعین گفتند. فرقه دیگر بطریق نفاق خود را در پرده خفیت مستور داشته عملاً حنفی میباشند اما اعتقاداً با فرقه اولی همنفس وهم قفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اضلال عوام مسلمانان احناف است که در صورت اظهار و هائیّت نفرت خلق را مدّ نظر داشته این حيله اظهار خفیت را سبب حصول مقصود خود دانسته اند و الحق باین حيله و مکر بمقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق الله ویر هم زنی عقاید اسلامیّه زیاده از ضرر فرقه اولی است بنابراین اکثر مخاطبه در این رساله با همین فرقه است اگر نظر بظاهرش کنی گوئی که پخته مسلمان است و اگر از خباثت باطنش خبردار شوی گوئی که بدتر از شیطان است ظاهرش بصلاح آراسته با جامه پاك سفید با ریش دراز مشروع با اظهار تقوی با گفتار نرم و شیرین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پُر از خباثت طعن و لعن بر کافه امت مرحومه و انکار از طرق مشائخ سلاسل أربعه و انکار از تقلید مذاهب أربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح طیبه و انکار از ایصال ثواب بأرواح أموات بتعین دهم و چهلم و سالیانه و انکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم الاّ أن يأذن الله له و حرام دانستن سفر بزیارت او صلی الله علیه و سلم و حرام دانستن نداء غائب بلفظ یا رسول الله و نحو ذلك و حرام دانستن توسّل بأرواح أنبیاء و صلحاء إلى غیر ذلك من سوء عقائد هم چونکه ذکر عقائد و هابیه در میان آمد باید که چندی از عقائد اینها منسوب بکتاب مصنّفه آنها برای اعلام خلق الله ذکر شود اگر چه نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلم از ذکر آن می لرزد که ذکرش از سوء ادب خالی نیست ولو حکایه مگر ضرورت اعلام مقتضی آنست که ذکر آن کرده شود بدان که مایه این

طائفه مسئله توحید است و توحید را مخصوص بجماعة خود میدانند و دیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنها این است: (مسئله امکان کذب باری تعالی) یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاذا بالله. و حق تعالی را از جهة و مکان منزّه دانستن بدعت و گمراهی است ملخصاً ایضاح الحق اسماعیل^[۱] ص: ۲۴ و صیانة الايمان ص: ۵ مؤلفه شهود الحق شاگرد نذیر حسین^[۲] و براهین قاطعه مصدّقه رشید احمد گنگوهی ص: ۲ حق تعالی بر عرش نشسته است بر کرسی هردو پای خود داشته است و کرسی ازان چرچر میکند و حید الزمان در ترجمه قرآن در حاشیه آیه الكرسي صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او تعالی هم حادث است. اقامة البرهان عبد الأحد غازپوری وازاحة العیب ص: ۷ او تعالی پیش از خلق آسمان و زمین در هوا می ماند. فتاوی محمدیه ص: ۲ سطر: ۲۳. اینست عقاید آنها در باب توحید. الآن در باره رسالت باید شنود آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین نیست که الف لام برای عهد خارجی است جامع الشواهد بحواله نصر المؤمنین ص: ۲ و ۱۲ مؤلفه صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم نیستند جامع الشواهد بحواله کتاب ردّ تقلید ص: ۱۲ مطبوعه صدیقی بار اول مؤلفه صدیق حسن خان تعظیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمقدار تعظیم برادر کلان کردن باید تقوية الايمان بلفظ ص: ۶۰ سطر ۲ و ۳ مؤلفه مولوی اسماعیل دهلوی هر مخلوق خورد باشد یا کلان در پیش شان او تعالی از چهار^[۳] هم ذلیل است تقوية الايمان ص: ۱۴ سطر: ۱۵. آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قبر حیات ندارد بلکه مُرد و خاک شد. تقوية الايمان سفر بقر محمد صلی الله علیه و سلم

(۱) اسماعیل بن عبد الغنی بن شاه ولی الله الدهلوی در سال ۱۲۴۶ ه. مرده است.

(۲) نذیر حسین مات سنة ۱۳۲۰ ه. [۱۹۰۲ م.] تلمیذ اسحاق بن محمد افضل بن عبد العزیز الدهلوی.

و محمد اسحاق النجدی مات سنة ۱۲۶۲ ه. [۱۸۴۵ م.]

(۳) چهار در اصطلاح هند طائفه ارذال است که کار پختن پوستهای جانوران کنند.

ومشاهد او ومساجد او وسفر بقبر نبی یا ولی ودیگر بتان و غیرها شرك اكبر ست تقوية الايمان ص: ۶۴ وكتاب التوحيد محمد بن عبد الوهاب ص: ۱۳۳. علم غیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آنچه اورا خدای تعالی عطا کرده است اعتقاد کردن بد است. تقوية الايمان ص: ۲۶ خیال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بدتر از خیال گاؤ خر است. صراط مستقیم ص: ۹۳ مؤلفهء مولوی اسماعیل عصای من از محمد صلی الله علیه وسلم بهتر است در قتل مار وغیره. اوضح البراهین ص: ۱۰ بحواله سیّد أحمد دحلان أولیا وأنبیا بیکار اند. تقوية الايمان ص: ۲۹. أنبياء وأولياء هیچ قدرت ندارند ونه می شنوند: ص: ۲۳ و ۲۹ نظیر او علیه السلام دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است تقوية الايمان ص: ۳۰. آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در علم غیب چه خصوصیت است اینچنین علم زید وعمرو وبکر بلکه هر کودک ودیوانه بلکه جمیع بهائم وحیوانات را هم حاصل است وبنص ثابت نیست. حفظ الايمان مؤلفه اشرف علي تھانوی^[۱] ص: ۷. آنحضرت را علم از ملك الموت وشيطان كم است وهر كه عقیده آن كند كه علم او علیه السلام از ملك الموت وشيطان زیاده است وبنص ثابت است این شرك است براهین قاطعه ص: ۵۱ اجماع امت كه سند آن بما معلوم نباشد حجت شرعی نیست معیار الحق ص: ۱۲۱. از خواندن كتب متداوله فقه آدمی كافر می شود. باید كه آن كتب سوختانیده شوند. بوی غسلین از مولوی عبد الجلیل سامردی. در وقت ضرورت پیغمبران وشهیدان وفرشتگان را ندا كردن شرك است. تقوية الايمان ص: ۵. أنبياء وأولياء را شفیع خود دانستن شرك است. تقوية الايمان ص: ۶. این زمانه را تمام مردم كافر اند. تقوية الايمان بلفظه ص: ۱۵. را مچندر كشن جی لچھمن این جمله انبیا بر حق بودند بر آنها ايمان آوردن واجب است. هدية المهدي ص: ۸۵ از وحید الزمان^[۲] نبی وولی را مزارات

(۱) محمد اشرف علي التھانوي مات ۱۳۶۲ هـ. [۱۹۴۳ م.]

(۲) وحید الزمان حید آبادی مات سنة ۱۳۳۸ هـ. [۱۹۲۰ م.]

مثل بُت است ازان مدد خواستن شرك است. هداية السائل از صديق حسن خان^[۱] ص: ۲۰۸ تقلید شخصی ومیلاد مبارك وقيام ووظيفه يا رسول الله و [يا شيخ] عبد القادر جیلانی شیئا لله وسوم وجهلم ویا زدهم پیر پیران واسقاط میت اینجمله کفر وشرك وبدعت است. لوامع الأنوار ص: ۸۰ مؤلفه غلام حسن ساهوواله. وبراهین قاطعه ص: ۴۸ وستّه ضروریه مع فتوی عبد الجبار امرتسری. آنحضرت علیه السلام در نزد او تعالی از ذرّه ناچیز هم کمتر است. تقوية الايمان ص: ۵۵. در پیش روضه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعظیم استادان شرك است تقوية الايمان ص: ۲۳.^[۲] هر که از مزار ولی الله امداد خواهد او کافر وی ایمان وشیطان است. تذکیر الاخوان ص: ۱۵۴ و ص: ۲۱۱ مع تقوية الايمان. خاندان قادری نقشبندی چشتی وغیره گمراه اند. تعویذ ورشته ومراقبات کردن شرك است (تذکیر الاخوان ص: ۷) اینست اعتقاد وهابیه در باب رسالت مختصرا نوشته اند. قدری از عملیات آنها نیز بشنو هر که جماع کرد وانزال نشد نماز او بغیر غسل جائز است. هداية القلوب ص: ۲۷ وبلاغ المبین. نکاح خاله غیر حقیقی که پدر يك باشد ومادران جدا باشند بر خواهر زاده درست است. جامع الشواهد بحواله فتاوی عبد القادر^[۳] غیر مقلّد شاگرد نذیر حسین نکاح جدّه با پسر زاده جائز است که حرمت او منصوص نیست. پرچه اهل حدیث نمبر ۴۵ و ۴۶ ثناء الله امرتسری ۴. رمضان سنه ۱۳۲۸ هـ. اگر از ظرفی سگ آب بخورد پس خورده او پاك است. طریقه احمديه نصر الباری پاره اول ص: ۷۳ بر حاشیه نوشته که پس خورده سگ وخنزیر هردو پاك است مبنی مرد وزن هر طرح پاك است. عرف الجاری ص: ۱۰ وکنز الحقایق وحید الزّمان ص: ۱۶ وروضه ندیه ص: ۱۱ و ۱۲ بحواله کلمة الفصیح گوشت

(۱) محمد صديق بن حسن خان مات سنة ۱۳۰۷ هـ. [۱۸۹۰ م.]

(۲) در کتاب (تقويم البيان) که ترجمه فارسی (تقوية الايمان) است مزخرفات وی بعینها موجود است (حلمی)

(۳) عبد القادر بن شاه ولي الله توفي سنة ۱۲۳۰ هـ. [۱۸۲۵ م.]

مُردار وگه و بول غیر آدمی جمله پاك است. روضه ندیه ص: ۸ تا ۱۰ قرآن مجید را در قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت اورا زیر مقعد داشتن یا اورا زیر پا داشتن که بمکان بلند طعام و غیره را دست برسد درست است. کتاب تحریق اوراق ص: ۴ و ۵ تصنیف غلام علي كلمة الفصیح ص: ۳۲ از هر ظرفی که خنزیر آب خورد یکبار شستن او کافی است. طریقه احمدیه کلان ص: ۳۴. پوست خنزیر و پی آن به دبغت پاك میشود. کنز الحقایق ص: ۱۳ ده عورت را در نکاح یکجا آوردن درست است عرف الجادی ص: ۱۱۵. أصحاب از صریح حدیث إنکار می کردند و بر فتوای خود عمل میکردند. فتاوی عبد الجبار غزنوی ص: ۱۸۱. آب پاك است اورا هیچ چیز نجس نمیکند تا که اوصاف ثلثه او مبدل نشود. لعاب سگ و خنزیر و پس خورده آنها پاك است. نزل الابرار من فقه النبی المختار مصنفه وحید الزمان ص: ۴۹۱. رطوبت فرج و شراب و شیبای حیوان حرام باشد یا حلال پاك است ص: ۴۹ جلد: اول و ص: ۸ جلد: سوم از نزل الابرار.

این جمله عقائد و حواله ها که ذکر شدند منقول از کتاب اباطیل و هابیّه تصنیف مولوی أحمد علي مؤئی و کتاب سیف الابرار از نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشته شد در اصل بتفصیل نوشته اند که عقائد باطله آنها را نمبر از ۲۵۰ هم زیاده است. اگر کسی را تحقیق این کردنی باشد اصل را مطالعه نماید.

پس ای برادران اسلام خدا را انصاف از دست ندهید و بفرمائید که آیا این عقاید و عمل أصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم را بوده یا این عقائد و عمل اتباع أصحاب را بوده یا تبع اتباع را بوده آیا این عقائد و عمل سلف صالح امت را بوده آیا درین عقائد توحید آنها جسم و مکان و عجز او تعالی را ثابت نمیشود. آیا درین عقائد او شان در باب رسالت توهین و تحقیر و تذلیل رسول اکرم صلی الله علیه و سلم تصریحا و تلویحا ثابت نیست. آیا درین عقائد توهین و تحقیر شریعت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام ثابت نیست بلی والله که از روی انصاف جمله ثابت است

پس با وجود چنین خباثتِ باطنی آیا دعوی اهل حدیث بودن اینان را می سزد آیا دعوی مسلمانی اینان را میرسد آیا با چنین عقائد و عمل پاکیزگی لباس ظاهر و درازی لویه و نرمی گفتار و طلاق لسان که برای فریفتن خلق الله بعمل می آرند اینان را روز قیامت از روی شرع شریف نجات خواهد داد؟ هرگز نه بلکه علامات منافقین زمانه نبوت علی صاحبها الصلاة والسلام مومنین در این قوم موجود اند.

اگر بررسی که آن کدام علامات است.

گوئیم بشنو حق تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم احوال منافقین چنین میفرماید. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم (وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * البقرة: ۸) اینها هم میگویند ایمان داریم بخدا و روز جزا اما حق تعالی تکذیب این دعوی میکند و میفرماید (وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ) یعنی نیستند مؤمنان (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا * البقرة: ۹) یعنی فریب میدهند خدای را بزعم خود بدعوی ایمان و همچنین فریب می دهند مسلمانان را تردید این خداع حق تعالی میفرماید (وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * البقرة: ۹) یعنی فریب نمیدهند در حقیقت مگر نفسهای خود را و نمیدانند قباح فعل خود را این طائفه نیز برای فریب خلق الله اظهار تقوی کردن و بر سر زبان آیات و احادیث را داشتن تا مَرْدُمرا بمکر در دام خود آرند عادت دارند (فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا * البقرة: ۱۰) یعنی در دلهای ایشان بیماری نفاق است پس زیاده کرد آنها را حق تعالی آن بیماری (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * البقرة: ۱۰) (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * البقرة: ۱۱) یعنی هرگاه گفته شود منافقین را فساد مکنید در ملک گویند بدرستی که ما مصلحانیم و همین است عادت و هابی که خود را حامیان دین و شریعت میدانند حق تعالی در تردید آنها می فرماید (إِنَّمَا هُمْ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ * البقرة: ۱۲) یعنی بدرستی که اینان مفسدانند مگر نمیدانند فساد عقائد خود را (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمُ الْكَاذِبُونَ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ * البقرة: ۱۳)

یعنی هرگاه گفته شود آنها را که ایمان آرید بصدق چنانچه دیگر مردم ایمان بصدق آورده اند در جواب میگویند آیا ما ایمان آریم چنانچه ایمان آورده است نادانان و بیعقلان و همین احوال است وهابیان زمان را اگر کسی آنها را گوید عقائد باطلهء خود را بگذارید و چون عموم امت مرحومه عقائد و عملهای خود را صحیح و ثابت نمائید میگویند که شما یان نادان و بیعقل هستید قول الله و قول الرسول را گذاشته بقول زید و عمرو عمل میکنید بمثل ایمان شما ایمان نمی آریم حق تعالی در تردید این قول شان میفرماید (آلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ * البقرة: ۱۳) یعنی خبردار شوید اینها خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را که قول مجتهد مذهب موممو موافق قول الله و قول الرسول است مگر وهابیان نمیدانند مأخذ قیاس مجتهد را (وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ * يوسف: ۱۴) یعنی هرگاه ملاقی میشوند منافقان با مؤمنان خاص میگویند ایمان آوردیم باخلاص و هرگاه خلاصه میشوند به رفیقان و سرگردگان خود میگویند ما با شما هستیم در عقائد با مؤمنان در اظهار ایمان مسخره کنان هستیم و همین است احوال وهابیان حنفی نما که جماعت احناف را گویند ما حنفی هستیم و هرگاه با رؤسای وهابیه جمع میشوند میگویند ما با شما هستیم ما فقط برای فریفتن آنها اظهار حنفیت میکنیم.

فائده: حق تعالی رؤسای منافقین را شیاطین فرمود و آنها در ظاهر بنی آدم بودند برای اینکه بدانی که اعتبار عمل و عقائد را هست نه جسد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکه کار شیاطین میکند او شیطان است چنانچه در سوره والناس میفرماید: (يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ * الناس: ۵ - ۶) حق تعالی در تردید این قول آنها میفرماید: (اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمْدُدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * البقرة: ۱۵) یعنی حق تعالی جزای تمسخر آنها میدهد و مهلت میدهد در سرکشی آنها در حالتیکه سرگردانند در حیرت و نابینایانند از چشم بصیرت (أُولَٰئِكَ

الَّذِينَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى * البقرة: ۱۶) یعنی اینانند که خریدند گمراهی را بهدایت و همین است احوال غیر مقلدانِ مذهب که گمراهی پسند کردند از راه راست اُمة مرحومه حق تعالی نتیجه این خریداری آنها چنان میفرماید: (فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ * البقرة: ۱۶) یعنی فائده نکرد تجارت منافقان و نه یافتند راه راست را همچنین است حال وهابیان که درین عقائد فاسدهء خود راه راست نیافتند و گمراه گشتند.

در اینجا اگر کسی گوید که همین آیات متلوه را اگر غیر مقلّدين از طرف خود بر شما حجت آرند میتوانند که مقلّدين مذاهب را تشبیه بمنافقان داده علامات نفاق را در شمایان ثابت نمایند.

در جواب گوئیم نمیتوانند بدو وجه: وجه اول آنکه حق تعالی در اول آیات لفظ (وَمِنَ النَّاسِ) فرموده است و لفظ من تبعیضی است یعنی بعض الناس که جماعة منافقان مدینهء طیبه بودند و آنها به نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند همچنین غیر مقلّدين به نسبت مقلّدان مذاهب اربعه اقل قلیل اند پس این تشبیه با منافقان بر غیر مقلّدين صادق می آید نه بر مقلّدين. دیگر آنکه درین آیات منافقان را حق تعالی میفرماید: (وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ) الآیه این علامت در مقلّدين گاهی پیدا نمی شود که نزد وهابیان بگویند که ما بمذهب شمائیم و هر گاه به رؤسای مقلّدين بر سند گویند که ما بطریق تمسخر خود را وهابی نمودیم تا دیگر وهابیان را بفریب مقلد نمائیم و همین علامت بعینه در غیر مقلّدين حنفی نما موجود است من اوله إلى آخره بین در تمام مقلّدين کسی هست که خود را بنفاق وهابی ظاهر سازد و هزارها وهابیان هستند که خود را بنفاق حنفی میگویند فانصف و تنبّه.

الحاصل: اصول ما به النزاع در میان مقلّدين و غیر مقلّدين چهار چیز است.

۱- التعظیم لغیر الله.

۲- التوسّل بأرواح الصّالحاء والاستمداد منها.

۳- النّداء للغائب وسماع الموتى.

۴- الإِتّباع والتّقليد لأرباب المذاهب الأربعة.

این هر چهار چیز را وهابیّه شرک و کفر و بدعت میدانند چنانچه در عقائد آنها بحواله کتب آنها ذکر یافت و اهل السنّة والجماعة مقلّدين مذاهب أربعة این هر چهار چیز را مباح و مسنون و واجب میدانند الحال بر ما مقلّدان لازم است که دلائل اباحت و تسنّن و وجوب امور معلومه از روی کتاب الله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلّم و اقوال و افعال سلف صالح و جمهور علماء امت مرحومه ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعة غیر مقلّدين را عموماً و جماعه وهابیّه حنفی نما را خصوصاً بکمال ادب معروض که برای خدا پردهء تعصّب و آتش قهر و غیظ بی محل که با مقلّدان مذاهب دارند یکسو انداخته بطریق انصاف که احسن الاوصاف است بکمال فراخدلی فکر غائر منصفانه بر مضامین رساله بعمل آورده نتیجهء که مقتضای انصاف باشد بر آرند که حق طلبی این است و خواه مخواه بمجرد سماع دلیل مخالف طبع برّد و قدح آن نکوشند که این طریقهء نفس پروری است والله یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم.

أصل أوّل التعظيم لغير الله ثابت است
بكتاب الله وأحاديث صحيحه رسول الله صلى الله عليه وسلم
وأقوال وأفعال سلف صالح وجمهور علماء امت

اما كتاب الله تعالى فقد قال الله تعالى في كتابه العزيز: (وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ * الحج: ۳۲) یعنی هر که تعظیم کند نشانه های حق تعالی را پس این تعظیم از تقوی و پرهیزگاری است اوّل معنای شعائر باید فهمید محقق دهلوی شیخ عبد الحق رحمه ربّه^[۱] میفرماید شعائر جمع شعیره است و شعیره علامت را گویند پس هر چیز که از دیدن آن خدا یاد آید آن از شعائر الله است انتهى. پس شعائر الله مخصوص بصفا و مروه نیست بلکه آنها بعضی از شعائر الله هستند. قال الله تعالى: (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ * البقرة: ۱۵۸) و نه مخصوص به عرفات و مزدلفه و منی است حضرت شاه ولي الله رحمه الله عليه^[۲] در حجة الله البالغة صفحه: ۶۹ میفرماید و معظم شعائر الله أربعة القرآن والكعبة والنبي والصلاة وهمين بزرگ در الطاف القدس ص: ۳۰ میفرماید و محبت شعائر الله عبارت از محبت قرآن و پیغامبر و کعبه است بلکه محبت هر چه منتسب باشد بخدا حتی اولیاء الله نیز انتهى. پس ازین عبارت مفهوم شد که اولیاء الله نیز داخل شعائر الله اند خود سرگرده و هابیان مولوی اسماعیل^[۳] در کتاب خود صراط مستقیم در باب اوّل میگوید و از فروع حب منعم است تعظیم شعائر او یعنی اموری که بآن مناسبت خاصه میدارد بحیثی که ذهن کسی که واقف بآن مناسبت باشد ازان امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب او و مسکن او الخ انتهى. ازین عبارت

(۱) عبد الحق بن سيف الدين الدهلوي مات سنة ۱۰۵۲ هـ. [۱۶۴۲ م.]

(۲) شاه أحمد ولي الله الدهلوي توفي سنة ۱۱۷۶ هـ. [۱۷۶۲ م.]

(۳) مولوی اسماعیل بن عبد الغني بن شاه ولي الله توفي سنة ۱۲۴۶ هـ. [۱۸۳۰ م.]

معلوم شد که تعظیم شعائر رسول الله صلی الله علیه وسلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور علیه الصلّاة والسلام وکلام او ولباس او وسلاح او ومركب او ومسكن ومولد ومرقد او ومشاهد او ومساجد او عین تعظیم آن سرور است علیه الصلّاة والسلام که در حقیقت تعظیم ربّ العزت است ودر پس آن تعظیم اهل بیت او وتعظیم أصحاب او وچیزهاییکه بآن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی الله علیه وسلم که در حقیقت تعظیم ربّ العزت است زیرا که سبب تعظیم آنست که او فرستاده ومحبوب ربّ العزت است ومحبوب محبوب لا محاله محبوب می باشد مولوی اسماعیل پس از عبارت فوق این رباعی^[۱] در صراط مستقیم خود می نویسد:

نازم بچشم خود که جمال تو دیده است * اقم پیای خود که بکویت رسیده است
هردم هزار بوسه زخم دست خویش را * گو دامنت گرفته بسویم کشیده است
این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سرگرده ومقتدای قوم چنین
میگوید ودر باب منتسبات حضور اکرم اینقدر تأکید میکند معلوم نیست که این
بدبختان به پیروی کدام شخص در عوض تعظیم تحقیر وتوهین وهدم ومحو آثار
آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند خود سرگروه اینها این آثار متبرکه را از جمله
شعائر الله مینویسد وحق تعالی امر به تعظیم آنها میکند این است اتباع این قوم مر
کلام الله را ومرشد ومقتدای خود را اگر این دو آیه را بطریق قیاس منطقی بهم جمع
کنی (إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) (وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)
بعد سقوط حد اوسط نتیجه چنین می برآید ومن يعظم الصفا والمروة فانها من تقوى
القلوب تعظیم صفا ومروه که دو کوهك خورد متصل حرم مکی اند بسبب رفت
وآمد سیدتنا هاجر والده حضرت اسماعیل نبی الله علی نبینا وعلیه الصلّاة والسلام از
شعائر الله بنص قرآن ثابت شد که یادگار آن معصومه محترمه است امکنه مقدسه

(۱) مؤلف گید نسبت این رباعی بمولوی اسماعیل غیر صحیح می نماید خلاف مشرب ومذهب اوست

که یادگار فخر الأولین و الآخرين سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند چون مولد او و مسکن او و معبد او و مهجر او و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل و اصحاب او صلی الله علیه و سلم تعظیم بجای خود در مذهب و هابیه قابل ابقاء بحال خود هم نماندند بلکه واجب التخریب گشتند. إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. اگر بنظر انصاف ورق گردانی قرآن مجید کنی تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیه الصلّٰة و السلام یابی سوره حجرات: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * یَا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَیْنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاثْقُوا لِلّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیْمٌ * یَا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِیْنَ یُعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللّٰهِ أُولَئِكَ الَّذِیْنَ امْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوٰی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاجْرَ عَظِیْمٌ * إِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُونَكَ مِنْ وَرَآءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ لَكَانَ خَیْرًا لَهُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَّحِیْمٌ * الحجرات: ۱-۵) در این پنج آیت اگر کسی بغور و انصاف فکر کند معلوم می تواند کرد که حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر رسول مقبول خود را صلی الله علیه و سلم بلند ساخته و بکدام مرتبه امر و ارشاد مراعات آداب او علیه الصلّٰة و السلام بر امت او فرض نموده و تا کدام حد تهدید و تقریع بی ادبان بیان فرموده که فقط بلندی آوازا بر آواز او علیه الصلّٰة و السلام سبب تحبط اعمال فرموده و اعمال را بصیغۀ جمع فرمود برای اشعار بآنکه جمیع اعمال صالحه که در اسلام کرده اند بلکه خود اسلام هم عملی است از عمل های نیک بسبب سوء ادب رفع صوت محبوط و نابود میگردند و در شان نزول (إِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُونَكَ مِنْ وَرَآءِ الْحُجُرَاتِ) مفسرین می نویسند که عیینہ بن حصن فراری و اقرع بن حابس با هفتاد نفر از قوم خود بنی تمیم وقت نیمروز در مدینہء منورہ رسیدند و حضور اقدس رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم در استراحت قیلوله بودند پس این قوم بیرون حجره های ازواج طاهرات بطریق بی ادبانه نعره ها بر پا کردند و گفتند

یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بی ادبانه آن قوم را و امر بتعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود. عجب اینکه این قوم بنی تمیم که نجدیان این زمان هم خود را منسوب به بنی تمیم میکنند از اوّل زمان همچنین بی ادب ویا روش جاهلانہ بودند ازان وجه در حدیث وارد است: (الغلط والجفاء في المشرق) و خاص در حق نجد فرمود: (منه یطلع قرن الشیطان) صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم والله قد خرج منه قرن الشیطان ومنه وقعت الفتن والزلازل في المسلمین وأی الفتن والزلازل نخب الاموال وقُتِلَت الرجال و سبیت الحریم والاطفال واستمر الوبال علی أهل الحرمین إلى هذا الحال فنسأل الله الکریم المتعال ان یمن بفضله ویکشف السوء والنکال ویحسن الحال والمآل. اگر نزول قرآن به انتقال حضور اقدس او صلی الله علیه وسلم منقطع نمی گشت در حق این بی ادبان نجدیان چه آیات وعید شدید نازل میگشتند اما افسوس که آن سلسله مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار وهندیان در تحسین آن تخریب خشنود اند.

فائده: در اوّل آیات سوره حجرات شروع ارشاد آداب بلفظ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا) الایة فرمود ودر شروع آیت ثانیه باز لفظ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) را مکرر فرمود اگر چه ایجاز وجزالت قرآن کریم مقتضی او عاطفه است یعنی اگر (لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ) إلى آخر الایة می فرمود کافی بود إشعار باینکه ارشاد عدم رفع صوت بحضور او علیه الصلّاة والسلام وارشاد عدم مخاطبه او علیه الصلّاة والسلام بمثل مخاطبه آنها بایکدیگر ودر صورت عدم امتثال وعید تحبط أعمال مخصوص بأهل زمان آن سرور صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هر کسی که متّصف بایمان باشد إلى يوم القيامة این حکم تحفظ آداب آنحضرت علیه الصلّاة والسلام دامنگیر اوست اگر مخصوص بأهل زمان بودی یا أصحاب النبی ونحوه میفرمود وآن احکامیکه مخصوص بأهل زمان است چون یا نساء النبی او یا أهل یثرب او یا ایّها الذین هادوا بالفاظ مخصوصة ذکر فرموده است بلکه چون نماز وروزه وحج و زکاة وباقی اصول اسلام را

بلفظ یا ایّها الذین آمنوا ذکر کرده است که تا روز قیامت جملهء مؤمنان بر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را هم بهمان طرح بلفظ مکرّر یا ایّها الذین آمنوا ارشاد فرمود پس مدفوع گشت بذکر این فائده آنچه وهابیان میگویند که تعظیم آن سرور علیه الصّلاة والسّلام محدود بایّام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحاء بعد از مُردن قابل تعظیم و استمداد نیستند زیرا که مراعات آداب حضور انور تا روز قیامت بر جمیع مؤمنان بحکم همین آیات فرض گشت فتدبّر و انصف. این همه تأکیدات مراعات آداب تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر بلکه تعظیم غیر الله است لله. آیه کریمه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ * البقرة: ۱۰۴) چونکه کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور انور راعنا میگفتند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب میگفتند و هردو لفظ بصورت مشابهت با هم داشت حق تعالی مؤمنان را از استعمال لفظی که مشابه لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود وللکافِرین عذاب الیم یعنی اگر کسی مراعات آداب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الهی مر مؤمنان را برای تعظیم حضور انور است یا چیز دیگر و در صدر آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) فرمود اشعار باینکه هر که مؤمن باشد إلى يوم القيامة بر او مراعات آداب حضور انور فرض است. کریمه (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا * النساء: ۶۴) یعنی اگر آنها هرگاه که ظلم کنند بر خود بکفر یا بفسق بیایند نزد تو پس طلب مغفرت کنند از او تعالی و طلب مغفرت کند برای آنها رسول هر آنه خواهند یافت او تعالی را توبه قبول کننده و بسیار مهربان این آیه شریفه بکمال ایضاح تردید مذهب غیر مقلّدين میکند زیرا که لفظ جاؤک عام است از دور بیایند یا از نزدیک پس آنچه این محرومان میگویند که سفر روضهء مبارکه حضرت خیر البریّة حرام و شرک است صریح مخالف و مصادم قول او تعالی است زیرا که مجیئت از دور بغیر سفر ممکن نیست فاستغفروا الله

ندا میکند که دعای مغفرت و قضای حاجات در اماکن متبرکّه مقدسه مقبول است و نه استغفار الهی در هر مکان ممکن بود فاء تعقیبی زیاده تر توضیح آن میکند یعنی استغفاری که پس از بحیث واقع شود آن مقبول است تردید است قول محرومان را که او تعالی هرجا دانا و بینا است اماکن مقدسه را تأثیری و دخلی در آن نیست. (وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ) باب شفاعت کشاد گویا که استغفار رسول شرط مغفرت است که استغفار الهی آن وقت مفید می افتد که مقرون شود با استغفار رسول و آنچه این محرومان إنکار شفاعت میکنند و میگویند که شفاعت بغیر اذن کسی نمیتواند استدلالاً بقوله تعالی: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ * البقرة: ۲۵۵) گوئیم بالکل صحیح بغیر اذن کسی نمیتواند شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شده است که مقام محمود موعود همین مقام شفاعت کبری است بدلیل حدیث صحیح: (أُعْطِيَ الشَّفَاعَةَ) بصیغه ماضی. و اگر محرومان اعتراض آرند و گویند که این آیه مخصوص بحالت حیات او بود علیه الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ گوئیم لفظ إذ تردید میکند اعتراض شمارا که اذ مخصوص بزمان دون زمان نیست پس ازین کریمه سه امر ثابت شد: ۱- سفر روضه مطهره او علیه الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ. ۲- و اجابت دعا در اماکن مقدسه. ۳- و شفاعت آن سرور صلی الله علیه و سلم مر عاصیان را فتنه. کریمه (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ * الفتح: ۱۰) یعنی آن کسانی که بیعت میکنند با تو بدرستی که بیعت با خدا می کنند سبحان الله چه مقدار مرتبه قرب است آری خلیفه مطلق هم رسول بر حق است (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) اسراری دارد که بیرون از حیطه تحریر است قلم اینجا رسید و سر بشکست. کریمه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ * الأنفال: ۳۳) یعنی حق تعالی عذاب نمی فرستد بر کفار و حال آنکه وجود مسعود تو در میان آنها است یعنی از آنکه وجود مسعود تو در میان آنها است بر او شان عذاب نخواهد کرد. ای عزیز قوم هر نبی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و ائمه آنحضرت از نزول عذاب الهی در دار دنیا مأمون

اند بسبب بودن وجود مبارک او علیه الصَّلَاة والسلام در میان امت خود إلى يوم القيامة اگر وجود مسعود او علیه الصَّلَاة والسلام در میان ما نبودی هر آینه بسبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب می گشتیم تردید است مر قول محرومان را که او از میان ما رفت و خاك شد خاك باشد در دهان آن قوم کریمه (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا * الأحزاب: ۴۶) یعنی ای نبی مکرم ما فرستادیم ترا در حالیکه شاهد هستی بر احوال امة و بشارت دهنده هستی مر مؤمنان را به دخول جَنّت و ترساننده هستی مر کفار را به دخول دوزخ و خواننده هستی مردّم را بسوی بندگی او تعالی بإذن او و چراغ روشن هستی اینجمله تشریفات و تعظیّمات که از جانب او تعالی مر حبیب اورا صَلّی الله علیه وسلّم عطا شده است قابل غور هستند در آخر آیه فرمود و چراغ روشن هستی و این چراغ از نور ذات الهی روشن شده است و هابیان در پی اطفاء این چراغ هستند (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * التوبة: ۳۲) و حال آنکه بیت:

چراغی را که ایزد بر فروزد * اگر کس پف زند ریشش بسوزد

ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن امر مشکل مؤلف رساله عفی عنه رموز این کریمه و دیگر متعلق این باب در رساله تهللیه خود بتفصیل و اشباع نوشته است من شاء فلیرجع إليها کریمه (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا * النساء: ۱۱۳) یعنی آموخت ترا آنچه نمیدانستی آنرا و فضل خدا بر تو ای نبی مکرم عظیم است لفظ ما تقاضای عموم میکند که علوم اوّلین و آخرین داخل این عموم میتواند شد و درین باب احادیث صحیحہ نیز بمرتبہ تواتر رسیده اند و چه عجب کسیکه فضل خدا بر او بنص قرآن عظیم باشد باید که چنین باشد تردید است مر قول محرومان را که میگویند از علم او علیه الصَّلَاة والسلام علم ملک الموت و علم شیطان زیاده است که بنص ثابت است اوّل سؤال این است که آن کدام نص است که دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است چرا آن نص را ظاهر نمیکند

وازين نص مذکور چرا چشم بصیرت اینها کور است سعدی خوش گفت بیت:

چشم بد اندیش که برکنده باد * عیب نماید هنرش در نظر

مؤلف ازین بحر بی پایان چه مقدار نوشته میتواند کسیکه بمتابعت او مرتبهء محبوبیت در درگاه الهی حاصل می شود خودش بکدام مرتبه محبوب و مقرب خواهد بود (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ * آل عمران: ۱۳) کسیکه اطاعت او عین اطاعت خدا باشد وصف قرب او بکدام زبان بیان میتواند کرد (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ * النساء: ۸۰) کسیکه امتثال امر و نهی او را حق تعالی سفارش میکند عظمت قدر او را هم او میداند. (مَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا * الحشر: ۷) این بحث را باین بیت ختم کنم بیت:

لا يمكن الثناء كما كان حقه

بعد از خدای بزرگ توئی قصّه مختصر صلی الله علی سیدنا محمد وآله وأصحابه وبارک وسلم. اللهم ارزقنا شفاعته وأمتنا علی سنته.

رجوع باصل مطلب کنیم که: تعظیم لغیر الله چه حکم دارد

حق تعالی میفرماید: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * البقرة: ۳۴) این امر ملائکه کرام را به سجود آدم علیه السلام بجهت تعظیم آدم علیه السلام بود یا بجهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان چرا مبادرت نکرد که او اول آنان است که از تعظیم غیر الله انکار کرده اند و او اول آنان است که تحقیر انبیاء علیهم الصّلاة والسلام مدّ نظر میدارند و اگر بجهت تعظیم آدم علیه السلام بود پس تعظیم غیر الله مأمور به گشت یا نه. کریمهء (وَحَرِّوْا لَهُ سُجْدًا * یوسف: ۱۰۰) این سجدهء اخوان و ابوین یوسف علیه السلام برای او بجهت تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر الله کفر و شرک بودی حق تعالی در محل توصیف ذکر آن نمی فرمود اگر چه نزد ما جماعهء مقلّدین سجده بعینه لغیر الله حرام است که سجدهء تعظیم مشابه سجده تعبّد است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سجده

لغیر الله منع فرموده است بحديث ابی هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم (لو كنت أمرا أحدا أن يسجد لأحد لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها) ترمذی. أما از حرمت سجده حرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر الله از کجا فهمیدند.

فائدة: اول آنانکه إنکار کرد از تعظیم لغیر الله ابلیس بود پس استاد اول نجدیان و نجدی پرستان ابلیس است ازان وجه ابلیس را با نجدیان تعلق درشته داری محکم است چه هرگاه که در حضور انور صلی الله علیه وسلم در صورت بنی آدم ظاهر شده است بحلیه نجدیان ظاهر شده است قصه دار الندوه که کفار قریش در قتل حضور انور صلی الله علیه وسلم مشورت میکردند و شیطان بصورت شیخ نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان دارد جمله کفار گفتند القول ما قال الشيخ النجدي أما حق تعالى حبيب خود را از شر آنها نجات داد مشهور و معروف است ازان روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت بین کتب لغت غیاث و غیره. شیخ ابن عربی رحمه الله علیه^[۱] در کتاب مسامرات خود آورده است که سالیکه قریش بنای کعبه معظمه میکردند و در وضع حجر اسود اختلاف افتاد هر رئیس قوم می گفت که من مستحق این خدمت آخر بصلاح یکی از آنها قرار بر آن گرفت که هر که فردا اول از دروازه فلان بحرم در آید او را سپرد این کار شود اتفاقا حضور انور صلی الله علیه وسلم که در عمر ۲۵ سالگی بود اول ازان دروازه در آمد جمله باتفاق گفتند هذا الأمين رضینا به آنحضرت بجهة مراعات خاطر همه رؤیسان امر فرمود که حجر مبارک را بر گلیمی داشتند و هر رئیس را امر فرمود که يك گوشه گلیم را گرفته حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود بدست مبارک برداشته بر محل مقرر او ثبت نمود دران حالت شیطان بصورت شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد رسول مقبول را علیه الصلوة والسلام به سنگی یعنی این سنگ را در پس حجر استوار بکن مقصودش آن بود که هرگاه سنگ دیگر دران طاق داشته شود هر آینه حجر اسود

(۱) الشيخ محيي الدين ابن العربي توفي سنة ۶۳۸ هـ. [۱۲۴۰ م.]

پس خواهد غلطید و مردم فعل اورا علیه الصَّلَاة والسلام مشئوم خواهند دانست اما حضور انور علیه الصَّلَاة والسلام بنور نبوت مقصد اورا در یافته فرمود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس خائب وخاسر ناپیدا گشت مسامرات باب بناء الکعبة. ازان وجه حضور انور صلی الله علیه وسلم نجدیان را قرن الشیطان فرمود کما فی البخاری: (هناک الزلازل والفتن وبها یطلع قرن الشیطان) وعن ابن عمر أنه سمع النبی صلی الله علیه وسلم وهو مستقبل المشرق یقول (ألا إنَّ الفتنه ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان). بخاری هرگاه که نجدیان را با شیطان علاقه قدیمی درشته داری استادی وشاگردی است و تا الیوم آن رشته داری را نجدیان ونجدی پرستان بکمال ادب مرعی میدارند و نه هدم وتخریب وتحقیر مقامات مقدسه ومآثر معظمه را که یادگار حضور انور صلی الله علیه وسلم وأصحاب واولاد او بودند به تهمت اینکه مردم دران شرک میکنند دیگر کدام باعث بود عیاذا بالله من الشرک نفل خواندن ودعا کردن وحاجات خود را از خدای تعالی در اماکن مقدسه خواستن کدام شرک است اگر مقامات مقدسه قابل نفل خواندن ودعا خواستن نباشند پس امر (وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ * الحج: ۲۷) برای کدام مطلب است و امر (وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى * البقرة: ۱۲۵) برای چه وبوسیدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حجر اسود را در طواف چه سُود واستادن خلق بر عرفات ورجوع بمزدلفه ومنی ورمی جمرات وسعی بین الصفا والمروة ودعا خواستن در هر مقام برای کدام مقصد مقرر شده است آیا یادگار حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصَّلَاة والسلام است یا چیز دیگر (رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً * آل عمران: ۸) قدری از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نیز در باب تعظیم بغیر الله بشنو وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ رضی الله عنه برای تحکیم بنی قریظه آنحضرت صلی الله علیه وسلم جماعه انصار را فرمود: (قوموا لیسیدکم او خیرکم) البخاری. این امر بقیام برای تعظیم سعد رضی الله عنه بود یا چیز دیگر واینکه بعض محرومین در تأویل حدیث میگویند

که این امر بقیام برای پایان کردن سعد بود از دابّه او که او بیمار بود. مردود است بلفظ حدیث وفحواى كلام خير الأنام که (قوموا) بلفظ جمع فرمود برای امداد نزول يك شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را بر خواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا لسعد کافی بود و چونکه (قوموا لسیدکم او خیرکم) فرمود صریح است در تعظیم. ازینجا فائده دیگر هم مستفاد می شود که لفظ سید مر رئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جائز است. وقت قدوم زید بن حارثه رضي الله عنه حضور انور خود بغیر آنکه جامه را بر خود راست کند بر خاسته وبا او معانقه کرده بوسه داده است لفظ حدیث این است عن عائشة رضي الله عنها قالت قدم زید بن حارثة المدينة ورسول الله صلى الله عليه وسلم في بيتي فأتاه ففرع الباب فقام إليه رسول الله صلى الله عليه وسلم عريانا يجر ثوبه فاعتنقه وقبله ترمذی.^[۱] اگر گویند که این قیام ومعانقه وبوسه برای محبت بود نه برای تعظیم گوئیم بوسه رسول مقبول علیه الصلّاة والسلام حجر اسود را برای محبت بود یا برای تعظیم محبت انسان با سنگ معنی ندارد و اگر بر این هم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یهودیان دست وپای حضرت با عزّت را علیه الصلّاة والسلام تصریح است به تعظیم که عرفا بوسه محبت بر روی می شود وبوسه تعظیم بر دست وپای اگر تقبیل دست وپای کسی بجهة تعظیم جائز نبودی حضرت صلى الله عليه وسلم آنها را اجازت آن ندادی لفظ حدیث این است عن صفوان بن عسال قال قال يهودي لصاحبه اذهب بنا إلى هذا النبي فقال صاحبه لا تقل نبي انه لو سمعك لكان له اربعة اعين فاتيا رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألاه عن تسع آيات بينات فقال لهم: (لا تشركوا بالله شيئا ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا النفس التي حرّمها الله إلاّ بالحق ولا تمشوا ببرئ إلى ذي سلطان ليقتله ولا تسحروا ولا تأكلوا الربا ولا تقذفوا محصنة ولا تولوا الفرار يوم الزحف وعليكم خاصة اليهود أن لا تعتدوا في السبت) قال فقبّلوا يديه ورجليه وقالوا

(۱) الإمام محمد الترمذی توفي سنة ۲۷۹ هـ. [۸۹۲ م.]

نشهد أنّك نبیّ إلى آخر الحديث ترمذی. بابی در تعظیم المؤمن گذاشته از ابن عمر روایت میکند میگوید ونظر ابن عمر یوما إلى البيت او إلى الکعبة فقال ما اعظمک وما اعظم حرمتک والمؤمن اعظم حرمة عند الله منك إلى آخر الحديث قدری رجوع بعمل نجوم سماء الاسلام أصحاب خیر الانام صلّی الله علیه وسلّم ورضی عنهم نیز باید کرد در کتب أحادیث وسیر ثابت است که صحابه کرام در حضور انور او صلّی الله علیه وسلّم چنان بآداب وفروتنی وخشوع می نشستند کأنما علی رؤسهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلّی الله علیه وسلّم وتوقیر مجلس او سرهای خودهارا فرو انداخته می نشستند که گویا بر سر آنها مرغ وحشی نشسته است که بآذنی تحرك پریده می رود واز کمال تعظیم بطرف او علیه الصلّاة والسلام دیده نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع إليه احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض أقوال وأعمال علماء امة را نیز بنظر انصاف ملاحظه فرمایند مولانا مخدوم محمد هاشم سندھی در حیاة القلوب فی زیارة المحبوب در باب چهاردهم فصل سوم از مولانا رحمة الله صاحب مناسک وشيخ علي قاري خلاصه عبارات آنها چنین می نویسد مستحب است زیارت مساجد وآبار وآثار که منسوب اند بسوی آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم برابر است که دانسته شود عین آنها یا جهة آنها وتصریح کرده اند باین استحباب علی الاطلاق جماعتی از حنفیه وطائفه از شافعیه ومالکیّه وحنابله إلى قوله تعظیم هر چیزی که مساس کرده باشد بدست او یا پهلوی او یا قدم او یا عضوی از اعضای او برابرست که صحیح گشته باشد نقل در ثبوت او یا اینکه معروف باشد در مردم بر وجه اشتها بغير ثبوت آن در اخبار وآثار انتهى مختصرا. حالا انصاف باید که در باب آثار متبرکه که شهرت کافی است یا حدثنا وعن عن را ضرورت است در باب مولد النبی دار أرقم بن أرقم مکان خدیجة الکبری ومولده فاطمه رضي الله تعالی عنهما ومساجد وآثار کسی نگفته است که این جعلی اند بلکه جمله بر صحّت آن اتفاق دارند زیارت آن آثاررا مستحب میگویند همین ایضاح المناسک إمام

نووی^[۱] و مناسک ملا علی قاری و تأریخ قطبی تا این حد که پیشوای نجدیت ابن تیمیّه و غیره نیز آنرا جعلی نگفته اند آری موجب مذهب خود زیارت آنرا حرام می گویند چنانچه صدیق حسن خان در کتاب رحلة الصّدیق از ابن تیمیه همین مضمون نقل میکند. حضرت عبد الله ابن عمر هرگاه که بحج می رفت پس در مساجد و مقامات که بین الحرمین بر آثار آنحضرت صلی الله علیه و سلم درست شده بودند می ماند و دران نماز ادا میکرد بجهت حصول برکت وزیر هر درختی که حضور انور صلی الله علیه و سلم استراحت فرموده بود آن درخت را آب می دهانید این روایات در صحاح و سنن و مسانید و معاجم بکثرت موجود است در طبقات ابن سعد^[۲] می نویسد رأی ابن عمر واضعاً یده علی المنبر یعنی منبر النبی صلی الله علیه و سلم ثم وضعها علی وجهه ازین وجوهات از حضرت إمام احمد بن حنبل^[۳] رضي الله عنه بوسه منبر و بوسه قبر النبی صلی الله علیه و سلم بجهت حصول برکت مردی است شیخ سمهودی^[۴] در وفاء الوفا جلد: ۲ ص: ۴۴۳ میفرماید قال العزّ فی کتاب العلل والسؤالات لعبد الله بن أحمد از والد خود وقال عبد الله سألت أبي عن الرجل يمس منبر رسول الله صلی الله علیه و سلم ويتبرّك بمسّه ويقبله ويفعل بالقبر مثل ذلك رجاء ثواب الله تعالى قال لا بأس به انتهى.^[۵] مؤلف میگوید عفی عنه که جمله أصحاب مذاهب أربعه بر همین استحباب اند اما تخصیص روایت از إمام احمد بن حنبل رحمة الله علیه شاید بجهت تبکیت و هابیّه نجدیه آورده است که آنها بظاهر دعوی تقلید همین

(۱) الإمام يحيى النووي توفي سنة ۶۷۶ هـ. [۱۲۷۷ م.] في الشام.

(۲) ابن سعد محمد البصري توفي سنة ۲۳۰ هـ. [۸۴۵ م.]

(۳) الإمام أحمد بن حنبل توفي سنة ۲۴۱ هـ. [۸۵۵ م.] في بغداد.

(۴) نور الدین علي السمهودي توفي سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۶ م.] في المدينة المنورة على ساكنها الصّلاة والسّلام.

(۵) ولنعم ما قال العارف الشيرازي في بستانه بيت:

اگر بوسه بر خاك مردان زنی * بمردی که پیش آیدت رد شنی

کسانیکه پوشیده چشم دل اند * همانا کزین توتیا غافل اند مصححه عفی عنه

إمام جلیل میکنند وتبرک بآثار جلیله شرك وكفر میدانند. از اینجا معلوم شد که دعوی حنبلیت آنها محض کذب وافترا است علامه عینی حنفی^[۱] در عمدة القاری جلد: ۴ ص: ۶۰۷ میفرماید که أستاذم حافظ زین العابدین عراقی میفرمود اخبرني الحافظ ابو سعيد بن العلائي قال رأيت في كلام أحمد بن حنبل في جزء قدم عليه خط ابن ناصر وغيره من الحفاظ إنَّ الإمام أحمد سئل عن تقبيل قبر النبي صَلَّى الله عليه وسلّم وتقبيل منبره فقال لا بأس بذلك فأریناه للشيخ ابن تیمیّه فصار يتعجب من ذلك ويقول عجبت أحمد عندي جلیل هذا كلامه او معنى كلامه قال وأي عجب في ذلك وقد روينا عن الإمام ان غسل قميصا للشافعي وشرب الماء الذي غسله به وإذا كان هذا تعظيمه لأهل العلم فكيف بمقادير الصحابة كيف بآثار الأنبياء عليهم الصلّاة والسّلام وهمين قول را بسبب شهرت إمام مقرئ مالکی^[۲] در کتاب خود فتح المتعال بصفة النعال بجنسه نقل کرده است ص: ۸۱ نسخه قلمی علامه مقرئ پس ازین نقل می نویسد که همین قول إمام أحمد رضي الله عنه مأخوذ است از روایتی که او در مسند خود نقل میکند که حضرت ابو ایوب انصاری رضي الله عنه بر قبر حضور انور صَلَّى الله عليه وسلّم روی خود نهاد پس مردان گردن او را گرفت او فرمود بگذار نزد سنگی نیامده ام بحضور اقدس او صَلَّى الله عليه وسلّم آمده ام این روایت در مسند إمام احمد جلد: ۵ ص: ۴۳۳ موجود است شیخ سمهودی وعلامه ابن حجر مکی وامام سبکی نیز طریق رواة این حدیث بیان کرده اند در منظم ووفاء الوفاء وشفاء السقام را مطالعه فرمایند انتهی مختصرا. أيضا در کتاب باطل شکن می فرماید صحابه کرام رضي الله عنهم از جمله آثار او صَلَّى الله عليه وسلّم تبرک می جستند از آب دهن مبارك او از آب پس خورده او از آب وضوی او از عرق مبارك او صاحب صحیح البخاری در جامع خود بابی قائم کرده است جلد: اول ص:

(۱) العيني محمود توفي سنة ۸۵۵ هـ. [۱۴۵۱ م.]

(۲) أحمد المغربي المقرئ توفي سنة ۱۰۴۱ هـ. [۱۶۳۱ م.]

۴۳۸ باب ما ذکر من درع النَّبی صلی الله علیه وسلم وعصاه وسیفه وقدحه وخاتمه وما استعمل الخلفاء بعده من ذلك ممّا لم تذكر قسمته ومن شعره ونعله وآنیته مما یتبرک فيه أصحابه و غیرهم بعد وفاته صلی الله علیه وسلم نزد حضرت عائشه رضي الله تعالى عنها لباده آنحضرت بود که زیارت میکنانید مردّمرا و میفرمودند که حضرت اوشان در همین لباده رحلت فرموده است لفظ بخاری این است اخرجت لنا عایشة رضي الله تعالى عنها كساءً ملبّداً ص: ۴۳۸ نزد حضرت انس رضي الله عنه نعلین مبارک بودند که زیارت میکنانید مردّمرا لفظ بخاری اخرج لنا أنس نعلین جرداوين ص: ۴۳۸. نزد حضرت عبد الله بن سلام پیالهء حضور اقدس بود که دران آب انداخته مردم را مینوشانید لفظ بخاری قال ابوبرده قال لي عبد الله بن سلام ألا أسقيك في قدح شرب النبي صلی الله علیه وسلم فيه جلد: ۳ صفحه: ۸۴۲ پس همین پیاله را عمر بن عبد العزيز^[۱] برای تبرک نگاه داشت نزد حضرت ام سلمه ام المؤمنین مویهای مبارک بودند هرکه بیماری شد آنرا شسته آبش به نیت شفا می خورانید بخاری جلد: ۲ صفحه: ۸۴۵ هرگاه جمله آثار او صلی الله علیه وسلم متبرک و واجب التعظیم شدند قبر مبارک او چرا متبرک نباشد ازان سبب ابو ایوب رضي الله عنه بران رو نهاد که گویا روی بر قدم او صلی الله علیه وسلم نهاده است قصهء قبر إمام بخاری رحمه الله در کتب شراح بخاری موجود است که از قبر او بوی مشک پیدا می شد و مردم خاک آنرا به تبرک می بردند رحلت إمام موصوف در سنه ۲۵۶ در سلطنت عباسیه در عین مملکت ترقی شریعت و محکمه های قضا و احتساب واقع شده است مگر کسی بر این فعل احتساب نکرد و همین بود عادت سلف صالحین. وای بر حال پیشوایان نجدیت که نزد آنها فقط بر قبر دست داشتن شرك و کفر و بدعت است آن بود زمانهء محدّثین ربانی و این است زمانهء محدّثین ربانی بین تفاوتِ راه از کجا است تا بکجا این بحث را اینجا ختم میکنیم و درین کفایت است مرّ أهل انصاف را.

(۱) الخلیفه عمر بن عبد العزيز توفي مسموما سنة ۱۰۱ هـ. [۷۲۰ م.]

اصل ثانی ما به النزاع

التوسل بأرواح الصالحاء والاستمداد منها

چونکه تحقیق این مسئله موقوف بر حیات أرواح است بعد مفارقة الأبدان باید که اول حل این مسئله نموده بعد ازان توسل واستمدادرا بران متفرع نمائیم قال الله تعالى: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)* (الإسراء: ۸۵) مسئله روح حسب منطوق قرآن مجید نهایت پیچیده است اما ما بقدر علم قلیل خود آنچه تکلم میکنیم در حیات ومات او میکنیم نه در کیفیت وماهیّت او که روح بموجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است وعالم خلق از عالم امر آنقدر بیان می تواند که شارع علیه الصلّاة والسلام بیان فرموده است وشارع علیه الصلّاة والسلام از کیفیت وماهیّت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام وقواعد شرع شریف باتفاق ثابت است بلکه شعور وإدراك او بعد از آزادی قفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعهء جسم است أرواح سُعدًا در نشأة اخرى ترقی کامل می کنند ونفوس قدسیّه چنانچه درین عالم مصادر فیوض وبرکات بودند همچنان دران عالم بقوّت تامه زیاده از حال حیات این عالم مصادر فیوض وبرکات می باشند بر این مسئله حکماء اسلام ومحققین متکلمین ومحدثین وأکابر دین اتفاق دارند إمام غزالی^[۱] إمام رازی علامهء تفتازانی علامه سید شریف وقاضی بیضاوی^[۲] شاه ولی الله هندی وقاضی ثناء الله^[۳] در کتب ورسائل خودها این مسئله را به براهین ودلائل عقلیه ونقلیه ثابت کرده اند حتی که رؤسای غیر مقلدین چون ابن قیم وغیرهم نیز اعتراف حیات وشعور وإدراك تام روح کرده اند در تفسیر بیضاوی

(۱) الإمام محمد الغزالي توفي سنة ۵۰۵ هـ. [۱۱۱۲ م.] في طوس.

(۲) البيضاوي عبد الله توفي سنة ۶۸۵ هـ. [۱۲۸۶ م.] في تبريز.

(۳) قاضی ثناء الله البانی پتی توفي سنة ۱۲۲۵ هـ. [۱۸۱۰ م.]

جلد اول مطبوع هند صفحه ۸۵ می نویسد در تحت آیه حیات شهدا وفيها دلالة على أنّ الأرواح جواهر قائمة بأنفسها مغايرة لما يحس من البدن تبقى بعد الموت دراکة وعليه جمهور الصحابة والتابعين وبه نطق الآيات والسنن. اگر غیر مقلدین که از مضامین کتب درسیه هم بیخبر اند گویند در کدام آیات و سنن إدراک و شعور آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوائف اسلام است و سؤال و جواب نکیر و منکر و تنعیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحاح قریب بمرتبه تواتر رسیده است آن جمله موقوف بر حیات و إدراک و شعور روح است اگر روح را شعور نبودی سؤال و جواب ملکین با کیست و اگر گویند که در آن لحظه سؤال او را شعور است بعد ازان نیست گوئیم که تنعیم و تعذیب که إلى يوم القيامة در احادیث صحاح آمده است دلیل صریح است بر إدراک و شعور او تا روز رستخیز علاوه بر آن بقول صادق مصدوق علیه الصلاة والسلام ما یان مأموریم به تکلم کردن با أموات آنجا که ارشاد میفرمایند که هرکه بمقبره مسلمانان برسد گوید: (السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا انشاء الله بکم لللاحقون انتم لنا فرط ونحن لکم تبع أسأل الله لنا ولكم العافیة) مسلم^[۱] و ترمذی وابن ماجه وأبو داود بالفاظ متقاربه حصن ص: ۱۵۴ اگر آنها را شعور نمی بود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم ما یان را بخطاب جمادات مأمور نمی فرمود حاشا وکلا بلکه خود حضور انور علیه السلام باین الفاظ زیارت اهل قبور می فرمودند رئیس غیر مقلدین ابن قیم^[۲] در کتاب روح ص: ۵ می نویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را اجماع است بر اینکه مردگان زائرین را می شناسند و از آواز آنها خوش می شوند امام سیوطی در شرح صدور ص: ۱۵۱ می نویسد الأحادیث والآثار تدل على ان الزائر متى جاء علم به الموزور وسمع كلامه وانس به ورد سلامه عليه از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها و ابوهریره

(۱) مسلم الشافعی توفی سنة ۲۶۱ هـ. ۸۷۵ م.

(۲) ابن القيم محمد الجوزیة الحنبلی مات سنة ۷۵۱ هـ. ۱۳۵۰ م.

وابن عباس رضي الله عنهم متعدد روایات ابن ابی الدنيا^[۱] در کتاب القبور وامام بیهقی^[۲] در کتاب شعب الایمان روایت کرده است که هرگاه کسی نزد قبر مرده خود میرود آن مرده او را می شناسد واز آواز او خشنود می شود وجواب سلام او میدهد عن عائشه رضي الله تعالى عنها قالت: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم: (ما من رجل يزور قبر أخيه ويجلس عنده إلاّ استأنس به وردّ عليه حتى يقوم) کتاب روح ص: ۵ وشرح الصدور ص: ۱۳۶ از این جهة حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد که بعد از دفن من ساعتی جمله شمايان بر قبر من توقف کنید تا که من استیناس با شما کنم باین الفاظ در صحیح مسلم آمده (ثم اقيموا حول قبري مقدار ما تنحر جزور ويقسم لحمها حتى استأنس بكم) ابن قیم ازین عبارت أخذ کرده در کتاب روح ص: ۱۳ می نویسد که میت از حاضران انس وانبساط حاصل میکند وآنچه گفته بودیم از قول علما که درك روح بعد از موت زیاده می شود باین وجه که در حالت حیات اگر کسی او را در مکانی محبوس می کرد که هیچ منفذ نمی داشت آواز هیچکس نمیتوانست شنید اما در قبر بموجب روایات ما قبل می شنود تا که در صحیح مسلم آمده: (إِنَّ المیت یسمع خفق نعالهم) واگر کسی در ته خانه باشد برفتن کسی بر بالای خانه او را ایذاء نمیرسد ومیت را از پای مالی قبرش ایذاء میرسد که حضور انور صَلَّى الله عليه وسلّم کسی را که تکیه بر قبر کرده بود فرمودند: (لا تؤذ صاحب هذا القبر) رواه الإمام احمد في مسنده تا که با پای پوش در قبرستان رفتن منع فرموده است ابوداود جلد: دوم في باب المشي بين القبور في النعل ص: ۱۰۴ طبع هند شرح أحادیث می نویسند که مفهوم أحادیث این است که با قبور اهانت واستخفاف نکردن باید زیرا که مردگان را ازان ایذاء می رسد بلکه قبور را بلحاظ مراتب أهل قبور ادب واحترام لازم است در مسند إمام احمد جلد: ۶ ص: ۲۰۲

(۱) ابن ابی الدنيا عبد الله توفي سنة ۲۸۱ هـ. [۸۹۴ م].

(۲) البيهقي أحمد توفي سنة ۴۵۸ هـ. [۱۰۶۶ م].

طبع مصر نوشته است که از حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها روایت نوشته است که من در حجره خود بعد از دفن حضور انور صلی الله علیه وسلم و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بی تکلفانه می رفتم و می گفتم که حضور انور و پدر است بعد از دفن حضرت عمر رضی الله عنه بغیر نقاب داخل نمی توانم شد حیاء من عمر حاکم در مستدرک تصحیح این حدیث کرده است و در مشکاة نیز این حدیث نقل شده است در لمعات می نویسد که درین حدیث دلیل واضح است بر اینکه زائر احترام و ادب قرب آن مرتبه کند که در حال حیات او میکرد بالخصوص قبور صالحین را مشکاة^[۱] طبع نظامی ص: ۱۴۶ از اینجا باید فهمید که مسلک حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها در باب شعور أموات چیست و انکار او از سماع بکدام معنی بود اگر اوشان قطعاً انکار شعور أموات را مسلک میداشتند با برادر مرده خود حضرة عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق رضی الله عنه خطاب و گفتگو نمی فرمودند مردی است که حضرت عبد الرحمن بقرب مکء معظمه رحلت فرمود نعلش او را بمکء معظمه آورده مدفون کردند چونکه حضرت صدیقه برای زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود ای برادر اگر من وقت وفات تو حاضر می بودم ترا در همانجا دفن میکردم و اگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود ترمذی کتاب الجنائز جلد: اول ص: ۱۳۱ الحاصل که معامله روح عجب حیرت افزا معامله است و طاقت و قوت او عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسه که با ملاّی اعلی شامل شده بصفات آنها متصف می شوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف آنها را در عالم هیچ حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قوله تعالی: (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا * النازعات: ۵) می نویسد کالملائكة وأرواح الصلحاء اگر چه مسکن آنها اعلی علین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل میدارند شب معراج حضور انور صلی الله علیه وسلم حضرت موسی علیه

(۱) صاحب المشکاة ولی الدین محمد التبریزی الشافعی توفی سنة ۷۴۹ هـ. [۱۳۴۸ م.]

السلام را در قبر مشغول نماز دید و در مسجد اقصی با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور انور صلی الله علیه وسلم مکالمه و مخاطبه نمود و حال آنکه تمامی قصهء معراج در مقدار زمان چشم زدن بود حافظ ابن حجر^[۱] در فتاوی خود می فرماید ارواح المؤمنین فی علیین و ارواح الکفار فی سجین و لكل روح بجسدها اتصال معنوي إلى قوله ومع ذلك فهي مأذون لها في التصرف شرح صدور ص: ۱۶۴ ازان جهة سرور عالم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است که اگر در صحرائ شمایان را مشکلی پیش آید و یار و مددگار نظر نیاید سه مرتبه بگوئید یا عباد الله اعینونی و درین ارشاد لفظ عباد الله عام است که شامل است رجال الغیب و ملائکه و ارواح طیبه صلحاء را أصحاب مشاهده و علماء ثقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حصن ص: ۱۰۲ شاه ولی الله دهلوی^[۲] رحمه الله تعالى می نویسد هرگاه روح از علائق جسمانیت آزاد می شود رجوع بمزاج اصلی خود کرده با ملائکه ملحق شده شریک کارهای آنها می گردد و اکثر کار شان إعلاء کلمة الله و نصر حزب الله می باشد حجة الله البالغة ص: ۳۴ چونکه مسئلهء حیات و إدراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقدسه ثابت شد حالا مسئلهء توسل و استمداد باید فهمید انبیاء و اولیاء چنانچه در زندگی واسطه و وسیله بین الخالق و المخلوق اند و مظهر عون الهی اند که بتوسل و تشفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب می شوند همچنان در عالم برزخ مظاهر عون الهی اند که فیوض و برکات روحانی آنها وقت توسل و تشفع باعث حل مشکلات و قضای حاجات خلق می شوند حلال مشکلات و قاضی الحاجات در هر حال صرف ذات پاک و احد لا شریک است مگر ارواح مقدسه وسیله محض و واسطهء صرف می باشند چنانچه در حال حیات بودند در حال ممات نیز همان اند إمام غزالی رحمه الله علیه فرموده از هرکه در

(۱) الحافظ أحمد ابن حجر العسقلاني توفي سنة ۸۵۲ هـ. [۱۴۴۸ م.]

(۲) شاه ولی الله أحمد الدهلوي توفي سنة ۱۱۷۶ هـ. [۱۷۶۳ م.]

حیات استمداد میتواند کرد بعد از وفات نیز از او استمداد میتواند کرد طالبان حق و سالکان طریقت از پیران و مقتدایان خود در زندگی و از ارواح شان بعد از وفات همین استمداد تقرب إلى الله میجویند و تقرب إلى الله در زندگی هم بزرگان بمدد روح میفرمایند نه بقوت دست و پا و بعد مردن هم همان روح بر قرار بلکه اقوی ازان است که در حال حیات بود باقی مانده طرز استغاثه و استمداد عوام الناس آن ضرور قابل اصلاح است که در استمداد بحد افراط می رسند و از بعضی کلمات و حرکات ملحدانه و مشرکانه سرزد می شوند بر علماء اصلاح و هدایت آنها لازم است نه اینکه مطلقاً زیارت قبور صلحاراً شرک دانند و مردم را ازان قطعاً منع نمایند مثلاً کسی نایبنا در مسجدی در آمد و رو بغیر جهة قبله کرده نماز شروع کرد بر بینایان لازم آنکه او را هدایت کنند که رو بقبله شود نه آنکه مسجد را منهدم نمایند یا از نماز او را منع کنند عقیده صحیحۀ مسلمانان اهل سنت و الجماعت این است که اینها نه زنده را بالاستقلال حاجت روا می دانند نه مرده را اگر کسی کدام دوارا نافع و ضار حقیقی داند یا کدام حکیم را شافی اصلی داند یا پادشاه و آقای خود را رزاق مستقل داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان ملحد و مشرک است چنانچه کسی کدام میّت را قاضی الحاجات بالذات داند و اگر کسی فاعل حقیقی هر امر واحد لا شریک داند مگر او را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرائع صحت داند و امر او سلاطین را ذرائع حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی و بعد وفات محض وسیله و واسطه حل مشکلات و قضای حاجات دانند این شخص مسلمان صادق الاعتقاد است که او بر کریمه (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ * المائدة: ۳۵) عمل کرده است چنانچه علامه جزری^[۱] در حصن خود زیر آداب الدعا می نویسد و ان یتوسل إلى الله تعالى بانبیائه (خ ر س) و الصالحین من عباده (خ) و عمده ترین دلایل در باب توسل و استمداد حدیث اعمی است که دران توسل و استغاثه و تشفع

(۱) محمد ابن الجزري الشافعي توفي سنة ۸۳۳ هـ. [۱۴۳۰ م.] في شیراز.

واستمداد جمله علی رغم أنوف الوهابیّه موجود است وآن حدث اینست که یک نابینائی بحضور انور صلی الله علیه وسلم حاضر شد و عرض کرد که برای روشنی چشم من دعا بخواه سرور عالم صلی الله علیه وسلم اورا خواندن این دعا ارشاد فرمود: (اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ وَاتُوْجَّهْ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ یا مُحَمَّدُ اِنِّیْ اَتُوْجَّهْ بِکَ اِلٰی رَبِّیْ فِیْ حَاجَتِیْ هَذِهِ لِتَقْضٰی لِیْ اللّٰهُمَّ شَفَّعْهُ فِیْ) رواه الترمذی وصححه والنسائی وابن ماجه والحاکم فی المستدرک وصححه علی شرط الشیخین ورواه البیهقی فی الدلائل و فی کتاب الدعوات باسناد صحیح وزاد فقام وقد ابصر از جوهر منظم ابن حجر وحصن الحصین ص: ۱۲۵ وشفاء السقام للسبکی ص: ۱۲۳ وآن شخص حسب ارشاد نبوی دعا خواند وچشمش بحکم او تعالی روشن شد اصحاب کرام برای حاجتمندان همین دعا را معمول می داشتند اگر تأثیر این دعا مخصوص بزمانه آن حضرت صلی الله علیه وسلم می بود چنانچه بعض محرومین باین عذر می سرایند اصحاب کرام بران عمل نمی فرمودند بشنو قصه حضرت عثمان بن حنیف رضي الله عنه را وآن این است که در زمانه خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضي الله عنه کسی را حاجتی بود بخلیفه وقت که خلیفه متوجه حال او نمی شد شکایت خود نزد عثمان بن حنیف رضي الله عنه نمود او همین دعای اعمی باو نشان داد بمجرد خواندن او خلیفه متوجه حال او شد ودر کار خود کامیاب شد این واقعه را طبرانی بسند معتبر بچند طریقه ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمه عثمان بن حنیف در جزء پنجاهم وامام بیهقی نیز ثابت کرده است. شفاء السقام للسبکی^[۱] مطبوعه حیدر آباد ص: ۱۲۵ ودر معجم صغیر نیز در ص: ۱۰۳ مطبوعه مصر این روایت موجود است محدثین برای روایت این حدیث باب چنان قائم میکنند باب من کان له حاجة إلى الله تعالى او إلى احد من خلقه صاحب حصن الحصین چنین میفرماید ومن کان له ضرورة فلیتوضأ فیحسن وضوءه ثم یصلی رکعتین ثم یدعو اللّٰهُمَّ

(۱) الإمام علي السبكي توفي سنة ۷۵۶ هـ. [۱۳۵۵ م.] في القاهرة.

إني أسألك الخ ملا علي قاری در شرح این می نویسد قوله ضرورة ای حاجة ملحة إلى الله أو إلى أحد من خلقه. در حصن الحصین ص: ۲۴ می نویسد قلت وإن لم يجب الدعاء عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم ففي أي موضع يستجاب ودر عده حصن الحصین طبع مصر ص: ۸۵ در زیر این نوشته است وعند قبور الأنبياء عليهم السلام وجرت استجابة الدعاء عند قبور الصالحين بشروط معروفة علامه ابن عبد البر^[۱] در استيعاب جلد: ۲ ص: ۴۲۸ می نویسد که در خلافت فاروقی سالی قحط در مدینهء منوره افتاد شخصی نزد قبر مطهر او علیه الصلاة والسلام آمده استغاثه کرد که ای رسول خدا احوال امت را بین پس همان شخص را در خواب حضور پرنور بشارت بارش داد حافظ ابن حجر عسقلانی در اصابه جلد: ۶ ص: ۱۴۴ طبع مصر تخریج همین قصه را از ابن ابی خيثمه حواله داده است شیخ نبهانی رحمه الله تعالى^[۲] در دعوة الحق طبع مصر ص: ۷۷ میفرماید رواه البيهقي وابن ابی شيبه باسناد صحيح الحاصل که در قرون ثلاثه المشهود لها بالخیر توسل واستمداد را بکثرت ثبوت موجود است وتوسل شان مخصوص به حضور انور صلى الله عليه وسلم نبود بلکه از قبور صحابه رضي الله عنهم وأهل بیت رضي الله عنهم وصالحان امت نیز توسل واستفاضه واستغاثه معمول قرون سابقه بود علامه ابن عبد البر که إمام المحدثين صدی چهارم بود در ذکر حضرت ابویوب انصاری رضي الله عنه می نویسد وقبر ابی ایوب قرب سورها معلوم إلى اليوم معظم يستسقون به فيسقون استيعاب جلد: اول ص: ۱۵۶ وعلامه ابن الاثير^[۳] در اسد الغابه می نویسد وقبره بها يستسقون به جلد: ۲ ص: ۹۰ طبع مصر کاتب الحروف مؤلف رساله میگوید معلوم است که قسطنطنیه در سنه چهارصد در قبضهء نصاری بود وآنجا با وجود کفر

(۱) ابن عبد البر يوسف المالکي توفي سنة ۴۶۳ هـ. [۱۰۷۱ م.] في شاطبة.

(۲) الشيخ يوسف بن إسماعيل النبهاني توفي سنة ۱۳۵۰ هـ. [۱۹۳۱ م.] في بيروت.

(۳) ابن الأثير علي الجزري توفي سنة ۶۳۰ هـ. [۱۲۳۳ م.].

وعداوت اسلام قبر حضرت ابوایوب را معظم داشته استسقا بآن میکردند حق تعالی بفضل خود حاجت روائی آنها میکرد چنانچه در استیعاب می نویسد وای بر حال مدعیین اسلام طائفهء نجدیه که قبور اکابر صحابه واهل بیت النبوة وامهات المؤمنین رضوان الله علیهم أجمعین وصلحاء امت را جمله ویران وپامال کردند وهیچ ملاحظهء اصول اسلام نکردند از امام شافعی رحمه الله علیه مردی است که می فرمودند قبر موسی الکاظم^[۱] تریاق مجرب لاجابة الدعاء اشعة اللمعات وغیره این روایت امام شافعی بر طبع غیر مقلدان بسیار گران می افتد که اوشان با جلالة قدر چه طور چنین میفرماید مگر آنها معلوم ندارند که امام شافعی رحمه الله علیه همیشه توسّل وتشفّع بقبور صلحا بالخصوص قبر حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی علیه میکرد، چنانچه علامه عزّ الدین بن جماعه^[۲] محدث در کتاب خود انس المحاضره وهمچنین امام موفق بن أحمد مکی^[۳] در مناقب امام ابوحنیفه ص: ۱۹۹ ذکر کرده است ذکر السفیری شارح بعض مجالس من أحادیث البخاری ونقل عزّ الدین بن جماعه في كتابه انس المحاضره عن علي بن ميمون قال سمعت الشافعي يقول اني اتبرك بأبي حنيفة واجيئ إلى قبره يعني زائرا فإذا عرضت لي حاجة صليت ركعتين وجئت إلى قبره وسألت الله تعالى الحاجة عنده فما تبعد عني حتى تقضى. صلح الاخوان للسيد داود الخالدي طبع بمبئی ص: ۸۳ علامه ابن حجر مکی رحمه الله علیه در خیرات الحسان طبع مصر ص: ۲۹ میفرماید: اعلم أنّه لم یزل العلماء وذوو الحاجات یزورون قبره (ای قبر ابی حنیفة رحمه الله تعالی) ویتوسلون به فی قضاء حوائجهم ویرون نجح ذلك. منهم الإمام الشافعي رحمه الله تعالی لما كان ببغداد فانه جاء عندانه قال إني لأتبرك بأبي حنيفة رحمه الله تعالی وأجيئ إلى قبره الخ علامه ابن الجوزی در کتاب صفوة الصفوة از امام ابراهیم

(۱) موسی الکاظم بن جعفر الصادق توفي سنة ۱۸۶ هـ. [۸۰۲ م.] في بغداد.

(۲) محمد عزّ الدین ابن جماعه توفي سنة ۷۳۳ هـ. [۱۳۳۲ م.].

(۳) موفق بن أحمد المكي الحنفي توفي سنة ۵۶۸ هـ. [۱۱۴۳ م.].

حربی که از ارشد تلامذهء امام احمد بن حنبل است روایت میکند که می فرمودند قبر معروف الکرخي^[۱] التریاق المجرب وسیله جلیله ص: ۱۳۹ و نزد تمام اکابر بغداد این خبر معروف رحمه الله تعالى معروف ومشهور است. حضرت امام ابوالقاسم قشیری^[۲] که از اکابر محدثین و صوفیه سه صدی و چهارصدی بود در رسالهء قشیریہ طبع مصر ص: ۱۱ در تذکرهء حضرت معروف کرخی رضي الله عنه می فرماید کان من المشائخ الکبار محاب الدعوات یستشفی بقبیره یقول البغدادیون قبر معروف تریاق مجرب علاّمه ابن خلکان نیز چنین مینویسد در وفیات الاعیان جلد: ۲ ص: ۱۳۶ امام ابوبکر بن خزیمه که در تعریف او امام سبکی می نویسد امام الائمه المجتهد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری جلد: ۲ ص: ۱۳۰ و امام ذهبی که ملقب شیخ الإسلام است در تذکره الحفاظ جلد ۲ ص: ۸۶ مینویسد که این اکابر هرگاه بزیارت قبر حضرت امام خراسان سیدنا امام علي رضا^[۳] بن موسی رضي الله عنه می رسیدند چه مقدار خضوع وتواضع و تضرع بجا می آوردند حافظ ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب جلد: ۷ ص: ۳۸۸ می نویسد قال (ای الحاکم) وسمعت ابابکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول خرجنا مع امام أهل الحديث ابی بکر بن خزيمة وعديله ابی علي الثقفي مع جماعة من مشائخنا وهم إذ ذاك متوافرون إلى زيارة قبر علي رضا بن موسى رضي الله عنه بطوس قال فرأيت من تعظيمه يعني ابن خزيمة لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحيرنا محدث مشهور ابوحاتم ابن حبان^[۴] صاحب الصحيح در کتاب الثقات لابن حبان در ترجمهء امام علي رضا بن موسى رضي الله عنه چنین می نویسد ما حلّت بی شدة في وقت مقامی بطوس وزرت قبر علي الرضا

(۱) معروف الکرخي توفي سنة ۲۰۰ هـ. [۸۱۶ م.] في بغداد.

(۲) أبو القاسم عبد الكريم القشيري توفي سنة ۴۶۵ هـ. [۱۰۷۳ م.].

(۳) الإمام علي رضا توفي سنة ۲۰۳ هـ. [۸۱۹ م.] في طوس.

(۴) محمد ابن حبان توفي سنة ۳۵۴ هـ. [۹۶۵ م.] في سمرقند.

بن موسی صلوات الله علی جده وعلیه ودعوت الله تعالی ازالتهای عنی إلا استجیب لی وزالت عنی تلك الشدة وهذا شيء جربته مرارا منقول از نسخهء قدیمهء قلمیه ازین قبیل روایات معتبره در کتب اسلامیة از زمانه خیر القرون إلى زماننا هذا بطریق تواتر منقول است که همیشه علما وصلحا واکابر دین از قبور اولیا وصلحا وأهل بیت النبوة استمداد میکردند وتعظیم آنها بجا می آوردند اگر جمله روایات نقل گردد کتابی علیحده باید نوشت صاحب انصاف را همین قدر زیاده از کفایت است و بی انصاف را دفاتر کثیره درایت وروایت زیاده باعث ضلالت است واین وقت باید که رجوع باصل مقصد کنیم وگوئیم که استدلال منکرین سماع موتی آیه (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى * النمل: ۸۰) وکریمهء (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ * فاطر: ۲۲) است وقول حضرت عائشهء صدیقه رضی الله تعالی عنها در باب إنکار سماع أموات قلیب بدر واینکه فقهاء حنفیه در باب حلف می نویسند که اگر کسی دیگری را گفت که من با تو سخن نکنم اگر بعد از مرگ او سخن گوید حانث نمی شود زیرا که میت نمی شنود همین سه وجوه را استدلال می کنند مؤلف رساله میگوید که این جمله صحیح است نه آیات قرآنی غلط نه استدلال حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها غلط نه قول فقهاء کرام غلط اما خدا را قدری دلائل مثبتین را هم بغور تأمل بفرمایند آنها میگویند که از آیات شریفه نفی سماع موتی هرگز مستنبط نمی شود زیرا که ان الأموات لا یسمعون وارد نشده است که بطور استدلال پیش شود وازین أموات که در آیات مذکورند مردگان مراد نیند بکله بطریق استعاره کفار مراد اند که کفار را تشبیه بأموات داده است ووجه شبه عدم إجابات است نه که عدم سماع واین ظاهر است که کفار کران نبودند قوت سامعهء کفار زائل نشده بود لا والله می شنیدند اما إجابات نمی کردند بین در کریمهء (صُمُّ بُكْمٌ عُمًی * البقرة: ۱۸) کسی از اهل علم میگوید که کفار حقیقهء گنگان وکران وکوران بودند مؤلف رساله میگوید عفی عنه که در اصطلاح لغة عرب لفظ سماع بمعنای إجابات بسیار واقع می شود بین لفظ سماع الله

لن حمده معنایش مطلق سمع نیست زیرا که او تعالی از هر کس میشوند و حمد گوید یا نگوید بلکه معنایش إجاب است یعنی قبول میکند او تعالی حمد حامد را و همچنین در هر زبان شنیدن بمعنای قبول کردن اصطلاح شائع و ذائع است چنانچه کسی را که نصیحت قبول نمی کند گفته می شود که بسیار ترا گفتم اما نشنیدی شاعر میگوید بیت:

دوش آن نامهربان أحوال ما پرسید و رفت * صد سخن گفتیم و از ما يك سخن نشنید و رفت معنایش این نیست که معشوق کر است انتهی. دیگر وجه آنکه لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بمسمع هردو از باب افعال است یعنی تو نمی توانی شنوایید این از کجا معلوم شد که أموات في نفسه نمی شنوند و او تعالی هم آنها را نمی تواند شنوایید ببین کریمه (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ * القصص: ۵۶) هم ازین قبیل است باقی ماند استدلال حضرت صدیقه رضي الله تعالى عنها جواب آن باین وجه میگویند که قول يك صحابی در مقابلهء نص قرآن و در مقابلهء أقوال دیگر أصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رضي الله عنه و دیگر اکابر صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم بآنها صادر شده بود و اینها تسلیم سماع بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کرده بودند چه طور باستدلال حضرت صدیقه رضي الله تعالى عنها قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود و از روایت خطاب حضرت صدیقه رضي الله تعالى عنها با برادر خود پس از مرگش چنانچه گذشت صریح است بر رجوع حضرت صدیقه رضي الله تعالى عنها از قول خود علاوه بران در أحادیث صحاح سماع موتی ثابت است چنانچه در قصهء بدر حضرت عمر رضي الله عنه را فرمود که شما یان از مردگان زیاده نمی شنوید. و در صحیح مسلم وارد است که مرده آواز نعل زائران می شنود و در روایت دیگر که مرده سلام زائر می شنود و جواب آن میدهد. و پیشوایان وهابیه

چون ابن تیمیه^[۱] وابن قیم وابن عبد الهادی وقاضی شوکانی^[۲] و غیرهم جمله تصحیح این احادیث کرده اند و سماع موتی را قائل گشته اند بین صارم منکی را و کتاب الروح ابن قیم را ص: ۷۱ عجیب حالت است غیر مقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیره القاب می دهند و اقوال آنها را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقائد حقه آنها که خلاف مشرب اینها میباشد اقوال آنها را بجوی نمی شمردند و بعض روایات ضعیفه کتب حنفیه را باستدلال پیش میکنند در چنین مواضع اترکوا قولی بخیر الرسول را چرا وقعت نمی دهند و احادیث صحاح را تأویل لا یعنی دور از انصاف میکنند که این از خصائص بود و غیره خصوصیت آن وقت معقول بود که اگر امت را امر بخطاب اموات نمی فرمود چونکه السلام علیکم اهل الدیار برای تمامی امت امر است پس خصوصیت بکدام معنا است در این موقع مولانا شاه محمد سلیمان صاحب پهلواروی رحمه الله علیه تقریری فرموده که ذکر آن خالی از لطف نیست خلاصه تقریر شان اینکه از تموج هوایی آوازی که از راه ثقبه محوفه گوش به دماغ می رسد و در قوت سامعه حسی ازان پیدا می شود آنرا سماع گفته می شود این سماع حقیقه از مردگان منفی است که بسبب موت چونکه حیات فانی می شود قوتهای سمع و بصر و لمس و شمع و ذوق هم معطل می شوند بیشک مردگان بسمع معمول حیات نمی شنوند. پس (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى) بر جای خود بغیر تأویل صحیح است و همچنین إنکار حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا از سمع بجای خود صحیح است و قس علیه احکام الفقه اما إدراك و شعور چیز دیگر است که خاصه روح است چونکه روح فانی نیست إدراك و شعور او هم فانی نمی شوند بلکه زیاده از حال حیات تیز می شوند و مردگان را شعور و إدراك هست اما سمع معمول حیات نیست و هر جا که در احادیث شریفه لفظ سمع برای مردگان وارد شده است مراد ازان إدراك

(۱) أحمد ابن تیمیة مات سنة ۷۲۸ هـ. [۱۳۲۸ م.] في الشام.

(۲) محمد الشوكاني الشيعي مات سنة ۱۲۵۰ هـ. [۱۸۳۴ م.] في صنعاء.

وشعور است انتهی. وإنكار فقها از سماع موتی بنابر عرف عام است ودر آیمان عرف را اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور وإدراك لازم نمی آید فافهم وانصف.

تتمه: مسئله استمداد شیخ الإسلام علامه حموی حنفی در نفحات القرب^[۱] می نویسد مَنْ نسب إلى الإمام ابی حنیفه رحمه الله تعالى القول بانقطاع الكرامات واهم وعن طريق أهل الهدى ضال إذ لم يثبت في شيء من كتب مذهب ابی حنیفه رحمه الله تعالى اصولا وفروعا القول بانقطاع الكرامات بالموت بل لم يثبت في شيء من كتب المذاهب الثلاثة الخ ص: ۲۱۶ شفاء السقام^[۲] طبع مصر ودر همین کتاب صفحه ۲۱۸ می نویسد ثم إنَّ تصرف الأولياء في حياتهم ومماهم إنما هو باذن الله تعالى وادارته لا شريك له في ذلك خلقا ولا إيجادا ولا يقصد الناس بسؤالهم قبل الموت وبعده نسبتهم إلى الخلق والإيجاد والاستقلال بالأفعال فان هذا لا يقصده مسلم ولا يخطر ببال احد من العوام فضلا عن غيرهم فصرف الكلام إليه ومنعه من باب التلبیس في الدين الخ. نجدیان وهابیان وحامیان آنها معنای مجازی واستعاره هرگز قبول نمیکنند اگر کسی نسبت فعلی بکسی بکند اگر چه بطریق مجاز باشد یکدم بر آنها حکم شرك وکفر جاری میکنند وآیات قرآن کریم که در شان کفار و آلهاء باطلهء آنها وارد شده اند بر مسلمانان چسپان کرده حکم شرك میکنند و حال آنکه کفار آلهاء خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند وعبادت آنها میکردند و باین عبادت تقرب إلى الله می جستند و هیچ مسلمانی اگر چه عامی باشد هیچ بزرگ را اله نمیداند و نه او را متصرف بالاستقلال میداند بلکه فقط ارواح بزرگانرا حیا ومیتا وسیلهء درگاه او تعالی میکنند. حالا مسئلهء مجاز و حقیقت را توضیح از آیات قرآن بشنو که يك فعل را حقیقة منسوب باو تعالی میکند باز همان فعل را مجازا منسوب به عباد میکند هرکس

(۱) نفحات القرب والاتصال باثبات التصرف لأولياء الله تعالى بعد الانتقال للسید أحمد بن محمد الحموی المکی المدرس المصري المتوفی سنة ۱۰۹۸ هـ. [۱۶۸۶ م].

(۲) صاحب شفاء السقام ابو الحسن علي السبکی الشافعی توفي سنة ۷۵۶ هـ. [۱۳۵۵ م] في القاهرة.

میدانند که حاکم او تعالی است کریمه: (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ * یوسف: ۴۰) اثبات بعد نفی تخصیص حکم باو تعالی میکند باز میفرماید: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ * النساء: ۶۵) وهرکس میدانند که زندگی و مردن بحکم او تعالی است حقیقه کریمه: (هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ * یونس: ۵۶) و (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا * الزمر: ۴۲). باز مجازاً همین فعل منسوب بملك الموت میکند کریمه: (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ * السجدة: ۱۱). شفای بیمار بحکم او تعالی است حقیقه کریمه: (وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * الشعراء: ۸۰) مگر مجازاً منسوب بحضرت مسیح فرموده: (وَأَبْرَأُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ * آل عمران: ۴۹) اولاد دهنده او تعالی است حقیقه و مجازاً حضرت جبریل میگوید: (لَا هَبْ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا * مریم: ۱۹). مولای حقیقی بحکم: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا * البقرة: ۲۵۷) او تعالی است مگر مجازاً همین حکم منسوب بعباده فرموده است: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ * المائدة: ۵۵) و (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ * الأحزاب: ۶) همچنان معین حقیقی او تعالی است و مجازی بندگان را امر فرموده است: (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ * المائدة: ۲) واستعانت از عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمه: (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ * البقرة: ۴۵) رهنان دین اگر لفظ عبد منسوب بغیر می شنوند بی محابا اورا مشرک میگویند واز نام عبد النبی عبد الرسول چه مقدار بیزار هستند وحق تعالی در قرآن میفرماید: (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ * النور: ۳۲) ازین کریمه بتصریح جواز نسبت عبدیت بغیر ثابت می شود همچنان رب حقیقی پروردگار عالم است واذکرتی عند ربّک او تلد الامة ربّتها دیگری را مجازاً گفته می شود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازاً: (فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ * القصص: ۱۵) وارد شده است ودر حدیث شفاعت آمده است: (فاستغاثوا بآدم) ودر حصن الحصین حدیث حسن مذکور است وآن اینکه: (وإن أراد عوناً فليقل يا عباد الله أعينوني يا عباد الله أعينوني) بتصریح نداء

غائب بلفظ یا واستمداد است. ونیز إمام بخاری رحمه الله تعالى^[۱] در آدب المفرد حدیثی نقل میکند حدثنا ابونعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن سعد قال خدرت رجل ابن عمر فقال له رجل اذكر احب الناس إليك فقال یا محمد ودر روایت دیگر وصاح یا محمداه ص: ۱۴۰. اگر نداء غائب جائز نبودی صحابی جلیل القدر چون عبد الله بن عمر چنین ندا نکردی علاوه برین تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمانه مبارکه إلى یومنا هذا السّلام عليك ایها النبی میگویند این مخاطب بکسی که غائب است از نظر معمول تمام اهل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز اکثر التّحیات را به همین الفاظ می خوانند با وجود آن اگر کسی لفظ یا رسول الله گفت اورا مشرک و کافر می گویند (كَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا * الکهف: ۵) نجدیان اهل حرمین را خصوصاً و تمامی أمة مرحومه را عموماً مشرک میدانند ازان وجه قتل النفس و نهب أموال مسلمانان را جائز میدانند و مسلمانان حرمین را عبدة الشیاطین می نامند و حدیث صحیح سرور عالم را صلی الله علیه و سلم که در شان اهل حرمین فرموده است: (إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يُسَّ أَنْ يَعْبُدَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ) و در حدیث دیگر اهل حجاز را بشارت ایمان داده است و سنگدلی و جفاء را در اهل مشرق که نجد در شرق حجاز است فرموده لفظ حدیث این است: (غَلِظَ الْقُلُوبُ وَالْجَفَاءُ فِي الْمَشْرِقِ وَالْإِيمَانُ فِي أَهْلِ الْحِجَازِ) صحیح مسلم و نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدرگاه الهی عرض کرده است: (اللّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثْنًا يَعْبُدُ بَعْدِي) و یقین که همین دعای او بدرگاه او تعالی مستجاب است پس همین مزار مقدس را نجدیان صنم اکبر نام کرده اند و در اخدام آن میکوشند این چه مقدار بی ادبی و گستاخی و توهین آنحضرت است صلی الله علیه و سلم.

فائده: نجدی پرستان را عادت است که هرگاه آیات قرآنی و احادیث نبوی در تردید آنها پیش می شوند واز جوابش عاجز می شوند می گویند که دلیلی از قول

(۱) الإمام محمد بن اسماعیل البخاري توفي سنة ۲۵۶ هـ. [۸۷۰ م.] في سمرقند.

إمام خود أبوحنیفه رحمه الله تعالی پیش کن در باب سماع موتی واستمداد و عرس و مولود شریف و بوسه قبر و غیرها قول امام خود پیش کن و این نهایت قول بی بنیاد عامیانه است زیرا که مقلدین مذاهب اربعه خوب میدانند که در هر جزئیة قول امام را جستن خلاف اصول مذهب است مسائل فقهیه بسبب امتداد زمانه روز بروز نوپیدا می شوند پس حکم آنها از اصول قواعد مذهب علماء وقت پیدا کردن می توانند مذهب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابویوسف و محمد و زفر رحمه الله علیهم نیست که در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متأخرین هم مذهب حنفی است مولانا مولوی عبد الحی^[۱] در صفحه ۱۶۶ کتاب سعی مشکور میفرماید لا یلزم تصریح کل من الفروع والجزئیات عن الائمة فالعلوم تتزاید یوما فیوما بحسب اختلاف حوادث الامة فما لم یظهر تصریحهم علی خلافه یحکم بالجواز. مؤلف میگوید عفا الله عنه سلسله اجمال وتفصیل در ادله قطعیة موجود است بین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تفصیل نمود مثلا حکم قرآن است: (وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ * البقرة: ۴۳) بالاجمال وأحادیث تفصیل آن کرد که فرض صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت علی هذا القیاس و بحکم: (وَمَا آتِیْکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَیْکُم عَنْهُ فَانْتَهُوا * الحشر: ۷) قول و فعل حضور اقدس هم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود تفصیل آن اجمال اقوال و أفعال أصحاب کرام و تابعین أصحاب کردند و بحکم: (علیکم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي وأصحابي کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم و خیر القرون قرني ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم) قول و فعل أصحاب و اتباع نیز چون نص قطعی گشت باز بسبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول أصحاب و اتباع را تفصیل أصحاب مذاهب اربعه در کتب مذاهب خود اصولا و فروعا ثبت کردند و بحکم: (لَعَلِمَهُ الذِّینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ * النساء: ۸۳) باجماع امت این استنباط و قیاس از ادله قطعیة گردید باز اجمال یا عدم

(۱) عبد الحی الکنوی توفی سنة ۱۳۰۴ هـ. [۱۸۸۷ م.]

ذکر بعض جزئیات مسائل از أصحاب مذاهب علماء امت هر مذهب موافق اصول صاحب مذهب خود تفصیل آن اجمال یا ذکر آنچه باقی مانده بود در کتب معتبره خود نوشته و بر آن فتوی کردند بحکم: (علماء امتي كأَنْبياء بني اسرائيل) چنانچه اَنْبياء بنی اسرائیل علی نبینا وعلیهم الصَّلوات والتَّسلیمات أصحاب شرائع بودند علماء امت مرحومه أصحاب استنباط وفتوی اند اما مراد از علماء امت آنانند که ورثة الأنبياء وأصحاب نفوس زکیه باشند نه دین فروشان که رهنان دین اند. واین نیز حجت قطعی است که فروع همان اصول مقررہ أصحاب مذاهب است پس در هر جزئیة حادثه قول إمام را طلبیدن عوام را در مغالطه انداختن است لاحول ولا قوة إلا بالله هدانا الله وإياهم سواء الصراط.

اصل ثالث ما به النزاع

نداء غائب وسماع موتی است

بدانکه نجدیان وهم مشرب ایشان نداء غائب بلفظ یا فلان یا مخاطب یا غائبان شرك اكبر می نامند اگر به نیت حاضر بودن منادی باشد اگر چه روح مبارك حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم باشد إمام غیر مقلّدين شوکانی در کتاب خود در النّضید می آرد «تعظیم القبور وخطاب الموتی بالحوایج کفر» باز در تطهیر الاعتقاد ص: ۱۱ طبع فاروقی دهلی می نویسد ومن فعل ذلك بمخلوق من حي او میت سواء كان ملكا او نبيا او ولیا صار مشركا وان اخبر بالله وعبد نقل از سیف الابرار وبعض وهابیه فرق می کنند میگویند که اگر نداء یا رسول الله عاشقانه باشد یعنی بغیر ملاحظه سماع منادی جائز است و اگر باین نیت باشد که منادی یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم می شنود پس کفر است مؤلف گوید عفا الله عنه ازین طائفه که فعل سلف صالح را شرك و فاعل را مشرك می نویسند سؤال است که مراد شمایان از غائب کدام است آیا مراد غائب عن النظر است که در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معدوم که در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد ازان شق اول است پس نداء شمایان به ذات پاك باری تعالی و تقدس اسمہ نیز داخل می شود که منادی از نظر شما غائب است و بحکم کریمه: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ * الأنعام: ۱۰۳) ابصار مخلوق طاقت دیدار حضرت تعالی و تقدس در این جهان ندارند بلکه نزد وهابیه از دیدار الهی در بهشت نیز إنکار است بین عقیده ۲۰ ثنائی در کتاب سیف الابرار و اگر مراد شق ثانی است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح أنبياء عليهم الصّلاة والسلام وأرواح أولياء كرام رضوان الله عليهم كجا معدوم اند که وجود و تصرف و شعور و إدراك آنها در اصل گذشته از أقوال علماء فریقین ثابت شده است بین تفصیل آن أقوال در اصل سابق. و اگر گویند که قبول داریم که ارواح

زنده اند و إدراك و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گوئیم که تردید این قول او تعالی می فرماید و در کریمه: (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا * النازعات: ۵) مفسرین بالخصوص قاضی بیضاوی در تحت آن می نویسد کلمات الملائكة و أرواح الصلحاء پس چونکه تدبیر امور مر أرواح را در قرآن مجید ثابت شد و تدبیر عین تصرف است ثانیاً چونکه أرواح از قبیل مجردات است تصرف آنها در عالم بامر و اذن او تعالی چون تصرف ملائکه است و تصرف ملائکه بامر الله تعالی در قرآن مجید از قبیل افنا و ایجاد و احیا و اماتت جا بجا مذکور و مسطور است ازان فروتر آمده تصرفات اجته و شیاطین در عالم بنظر انصاف ببین که تا کدام حد قوی ویر اثر است قصه حضرت سلیمان علیه السلام بابت خدمات شاقه اجته معلوم است کریمه: (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ * سبأ: ۱۳) را بنظر انصاف تأمل کن ازان هم فروتر آمده ببین که درین عالم بسیار اشیا است که وجودش از نظر غائب است وقوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا از نظر غائب است و از توج آن قلل جبال راسیات و عوالی عمارات راسخات بر زمین می غلطند و درختان عظیمه سرزگون می افتند و اجساد کبیره ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوه سخت تموج هوا که آنرا صرصر گویند از هم پاشیده می شوند و اثر عین و سحر و جفر و غیرها چه عجائب تصرفات دارند اگر چه موجد اثر آنها قدرت قادر حکیم است اما بظاهر أفعال منسوب باسباب است پس این جمله تصرفات مذکوره اگر قبول کنند تصرف أرواح صلحا چرا مردود میکنند اگر آن باذن الهی است این هم باذن الهی است اگر آن همه را قبول نکنند مصادمه و مقابله قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها بقرآن ثابت است و اثرات و تصرفات أرواح بقرآن ثابت نیست گوئیم که آیه شریفه متلوه فوق اعنی (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا) را چرا فراموش کردی. درین محل ذکر مناظره عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا ابراهیم نام مقلد قوم بلوچ به مؤلف این اوراق نقل کرد که عالمی از پنجاب بکوئ^طه

بلوچستان رسیده بود و در مسجدی بناء وعظ نهاده بود انبوه مردم برای سماع وعظ دیدم من هم شامل شدم مولوی صاحب در وعظ سخن باین حد رسانید که هرکه مرد نبی باشد یا ولی پس از مردن نفع وضررش به هیچ کس نمی‌رسد زیرا که خاک شد واز خاک نفع وضرر غیر متصور ناقل گوید عرض کردم ای مولوی صاحب انبیاء علیهم السّلام را در حالت حیات معجزات بودند یا نه گفت آری بودند گفتم اولیاء الله را در حالت حیات کرامات بودند یا نه گفت آری بودند گفتم آن معجزات وآن کرامات آنها کجا رفتند گفت بمرگ مسلوب شدند گفتم مولوی صاحب مردم بر سه طبقه اند انبیاء واولیاء وعوام مؤمنین چونکه موت سالب است معجزات انبیاء را علیهم السّلام و سالب است کرامات اولیاء الله را رحمة الله علیهم و نزد عوام مؤمنین بغیر ایمان دیگر چیز نیست بر قاعده شما باید که موت سالب ایمان عوام مؤمنین شود هرگاه از انبیاء واولیاء سالب نعمت است از عوام چرا سالب نعمت نشود پس مولوی صاحب از جواب فرومانده جماعهء خود را باخراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مرا خراب کرد انتهى. واین قصه را فقیر در رسالهء تهللیهء خود واضح تر ازین بیان کرده یحتمل که در بعض الفاظ تغایر باشد اما مضمون يك است چونکه دلائل این باب نداء غائب وروایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل وروایات اند که در اصل دوم یعنی اصل استمداد گذشتند ازان وجه اطناب تحریر بذکر مکرر آن نشد.

حدیث اعمی و حدیث (یا عباد الله اعینونی) و حدیث زیارة القبور بلفظ (السّلام علیکم) و اثر حضرت عثمان بن حنیف که اصل این باب اند جمله در باب ماقبل ازین بالاستیفا ذکر شده اند. درین اصل بابی از احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلّم در باب زیارة القبور بالخصوص قبر مطهر مکرم فخر عالم صلی الله علیه و سلّم و علم موتی بزائران خود وردّ تسلیم زائران منقول از کتاب الجوهر المنظم فی زیارة قبر النّبی المکرم تصنیف خاتمة المحققین أحمد بن حجر المکی و کتاب شرح

الصدور في أحوال الموتى والقبور للشيخ الأجلّ والإمام الأكمل الشيخ جلال الدين السيوطي^[۱] المتفق على جلالته وورعه وغزارة علمه. بدان وفكك الله تعالى كه آنچه در اين باب ذكر احاديث وأقوال سلف صالح می شود برای زیادت یقین برادران اسلام مقلّدين مذاهب است اما غير مقلّدين پیروان نجدیه احاديث اين باب را ضعيف يا موضوع خواهند گفت وأقوال مشائخ وعلماء أمة خود بر آنها حجت نمیتواند شد زیراكه آنها در كتب خود حكم شرك وكفر بر مقلّدين مذاهب جاری میکنند. بين كتاب تحقيق الكلام تصنيف غلام علي قصوري وظفر المبين واعتصام السنة ص: ۳۲ ترجمه عبارت هندی او اين است چهار مذهب وخاندان قادريّه ونقشبندیّه وچشتيّه وسهرورديّه كافر ومشرک وبدعتی هستند در اخبار الحديث ولوامع الأنوار ومعیار التقليد بديع الزمان می نویسد تقليد شخصی شرك وبدعت وبدتر از سرگین است نقل از كتاب سيف الأبرار وأباطيل وهابيه.

فائدة مهمّة: أحاديث حضرت رسول كريم صلى الله عليه وسلم حصر در صحاح ستّه ومسند إمام احمد وموطأ إمام مالك رحمهم الله تعالى نیستند بلکه مصنفين كتب أحاديث شكر الله تعالى سيعهم أجمعين آن حدیثی را در كتب خود می نویسند كه بشروط مقررہ أهل حديث كه در سند ورواة حديث مقرر کرده اند موافق باشد واگر بآن شروط موافق نیاید آنرا ذكر نمیکنند چنانچه صاحب كتاب صحيح بخاری كه اصح الكتب است بعد كتاب الله خود می نویسد كه من از چندین لكهها أحاديث همین أحاديث مذكوره كتاب را منتخب کردم وهمچنین أحوال دیگر مصنفان پس ازین مستفاد میشود كه أحاديث همین كتب مشهوره متداوله صحيح اند ودراں ضعيف وموضوع نیست إلا نادرا اما اين مستفاد نمی شود كه ما سوای آن در تمام عالم حديث صحيح نیست زیراكه حضرت رسول اكرم صلى الله عليه وسلم در مقام تبليغ بودند روزانه هزارها حديث بيان میفرمودند پس هر كرا هر حديث بسند

(۱) جلال الدين عبد الرحمن السيوطي توفي سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.] في مصر.

صحیح رسید آنرا در کتاب خود ذکر نمود وزمانه أصحاب مذاهب اربعه قبل از زمانه مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی که صاحب بخاری را مثلاً بسند صحیح نرسید و در کتاب خود ذکر نکرد یا نقیض آن در کتاب خود نوشت ازین لازم نمی آید که همین حدیث بحضرت امام ابوحنیفه و غیره رضوان الله علیهم اجمعین نیز بسند ضعیف رسیده باشد زیرا که آنها رحمهم الله تعالی در زمان خیر القرون بودند و وسایط کمتر بودند و اهل تقوی و صلاح بودند و کذب و افترا دران زمان نبود الا نادرا پس أصحاب مذاهب وضع مذاهب خود را بآن احادیث صحیحه کردند و أصحاب کتب صحاح سته را اگر آن حدیث بسند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند أصحاب مذاهب را ازان چه قدح چنانچه همین مضمون را حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رحمه الله علیه در کتاب خود فتح المنان فی اثبات مذهب النعمان به بسط کافی و تحقیق وافی ذکر کرده است من شاء فلیرجع الیه إنصاف اینست که أصحاب صحاح جامعین اقسام احادیث اند رحمه الله علیهم و أصحاب مذاهب ناقدین اقسام احادیث اند رحمه الله علیهم پس أصحاب صحاح بمنزله عطارین اند که اقسام ادویه مفردات را جمع میفرمایند و أصحاب مذاهب بمنزله حکیمان اند که خواص آن ادویه مفرده شناخته موافق مزاج هر مریض آن مفردات را بهم جمع نموده معجون تیار میکنند که باعث شفای آن مریض می شود رحمه الله تعالی علیهم اجمعین رجوع باصل مطلب شیخ ابن حجر مکی در کتاب الجوهر المنظم مذکور در فصل سادس ص: ۵۲ طبع مصر می نویسد: العاشرة ینبغی له ایضا ان یتحضر ما قدّمناه فی الفصل الثانی من حیاته المکرّمة فی قبره المکرّم وجعل خزائن کرمه وموائد نعمه طوع یدیه وتحت إرادته یعطی منهما من یشاء ویمنع من یشاء وإنّه یعلم بزائریه علی اختلاف درجاتهم وأحوالهم وقلوبهم وأعمالهم وإنّه صلّی الله علیه وسلّم یمدّ کلاً منهم بما یناسب ما هو علیه وإنّه خلیفة الله الذی یشاء وإنّه لا یمکن احدا ان یصل إلی الحضرة العلیة من غیر طریقہ وإنّ من سوّلت له نفسه اللعینة شیئا من ذلك کان سببا لحرمانه وقبیح قطیعتہ وخسرانه

ومن ثم رآه صلى الله عليه وسلم بعض الصالحين في النوم فقال له يا رسول الله ما تقول في ابن سينا^[١] قال صلى الله عليه وسلم ذلك رجل أراد أن يصل إلى الله من غير طريقى فقطعته ويشهد لذلك ان المحققين على كفره ودوام شقاوته انتهى. وقال رحمه الله تعالى في الفصل الثاني من كتابه المذكور ص: ٢٢ اعلم انه مرت أحاديث كثيرة صحيحة وغيرها متضمنة لفضائل عظيمة تحصل للزائر فلا بأس بسردها ههنا لتستحضر فوائدها وترجى عوائدها وهى قوله صلى الله عليه وسلم: (من زائر قبري وجبت له شفاعتي) ومعنى وجبت له شفاعتي انها ثابتة له بالوعد الصادق لا بد منها وأفاد قوله صلى الله عليه وسلم مع عموم شفاعته له ولغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم عمله إمّا بزيادة النعيم وإمّا بتخفيف الأهوال عنه في ذلك اليوم وإمّا بكونه من الذين يحشرون بلا حساب وإمّا برفع درجات في الجنة وإمّا بزيادة شهود الحق والنظر إليه وإمّا بغير ذلك مما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هذا كله إن أريد أن يخص بشفاعة لا تحصل لغيره ويحتمل أن يراد أنه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره والافراد للتشريف والتقوية بسبب الزيادة وأن يراد أنه ببركتها يجب دخوله فيمن تناله الشفاعة فهو بشرى بموته مسلما فيجرى على عموميه ولا يضمنر فيه شرط الوفاة على الإسلام وإلا لم يكن لذكر الزيارة معنى لأن الإسلام وحده كاف في نيل هذه الشفاعة بخلافه على الاولين وافادة اضافة الشفاعة له صلى الله عليه وسلم انها شفاعة عظيمة جليلة اذ هي تعظم بعظم الشافع ولا أعظم منه صلى الله عليه وسلم فلا أعظم من شفاعته وقوله صلى الله عليه وسلم: (من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي) وقوله صلى الله عليه وسلم: (من جاءني زائرا لا تعمله حاجة إلا زيارتي كان حقا عليّ أن أكون له شفيعا يوم القيامة) وقوله صلى الله عليه وسلم: (من جاءني زائرا كان له حقا على الله عز وجل أن أكون له شفيعا يوم القيامة) ومّرّ معناه في الفصل الأوّل وسيأتي في تاسعة الفوائد في خاتمة السادسة عشر من الفصل السادس ما له تعلق

(١) حسين ابن سينا مات في سنة ٤٢٨ هـ. [١٠٣٧ م.] في همدان

بذلك فراجعهُ فإنَّه مهم والحاصل أنَّ هذا الثواب العظيم وهو الفوز بتلك الشفاعة العظيمة منه صَلَّى الله عليه وسلَّم لا يحصل إلَّا لمن اخلص وجهه فيها بأن لا يقصد بها او معها امرا آخر ينافيها وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من حجَّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من حجَّ فزار قبري بعد موتي كان كمن زارني في حياتي وصحبتني) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من حجَّ فزارني في مسجدي بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من زارني إلى المدينة كنت له شفيعا او شهيدا) وقوله صَلَّى الله عليه وآله وسلَّم: (من زار قبري) او قال: (من زارني كنت له شفيعا أو شهيدا ومن مات في احدى الحرمين بعثه الله عزَّ وجلَّ في الآمنين يوم القيامة) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من زارني متعمدا) اى بأن لم يقصد غير زيارتي كما مرَّ في معنى خبر: (من جاءني زائرا لا تعمله حاجة إلَّا زيارتي) الحديث (كان في جوارى يوم القيامة) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من سكن المدينة وصبر على بلائها كنت له شهيدا وشفيعا يوم القيامة) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي ومن مات باحدى الحرمين بعث من الآمنين يوم القيامة) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من حج حجة الإسلام فزار قبري وغزا غزوة وصلى في بيت المقدس لم يسأله الله تعالى فيما افترض عليه) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من زارني بعد موتي فكأنما زارني وأنا حيٌّ ومن زارني كنت له شهيدا وشفيعا يوم القيامة) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من مات في احدى الحرمين بعث من الآمنين يوم القيامة ومن زارني محتسبا إلى المدينة كان في جوارى يوم القيامة) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من زارني ميتا فكأنما زارني حيا ومن زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيامة وما من احد من امتي له سعة ثم لم يزرنى فليس له عذر) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من زارني في مماتي كان كمن زارني في حياتي ومن زارني حتى ينتهي إلى قبري كنت له يوم القيامة شهيدا) او قال (شفيعا) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من حجَّ إلى مكة ثم قصدني في مسجدي كتبت له حجتان مبرورتان) وقوله

صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من زار قبري بعد موتي فكأنما زارني في حياتي ومن لم يزر قبري فقد جفاني) وقوله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (من أتى المدينة زائراً إلَيَّ وجبت له شفاعتي يوم القيامة ومن مات في إحدى الحرمين بعث آمناً) انتهى.

مؤلف گوید عفا الله عنه تعدد روايات زیارت مع تقارب اللفظ والمعنى از حضرت شیخ ابن حجر شاید برای تعضید وتأيید وتأکید زیارت مکرم است صَلَّى الله عليه وسلَّم لأنَّ الأحادیث یعضد بعضها بعضاً الحال قدری از أحادیث نبوی صَلَّى الله عليه وسلَّم وأقوال سلف صالح از قول شیخ إمام سیوطی نیز بشنو حضرت شیخ در کتاب شرح الصدور فی أحوال الموتی والقبور می نویسد باب زیارة القبور وعلم الموتی بزوارهم ورؤیتهم لهم. اخرج ابن ابی الدنيا فی کتاب القبور عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (ما من رجل یزور قبر أخیه ویجلس علیه إلاَّ استأنس وردّ حتی یقوم).

واخرج أيضاً والبيهقی فی الشعب عن ابی هريرة رضي الله عنه قال (إذا مرَّ الرَّجل بقبر یعرفه فسلم علیه ردّ علیه السَّلام وعرفه وإذا مرَّ بقبر لا یعرفه فسلم علیه ردّ علیه السَّلام) واخرج ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم: (ما من احد یمرّ بقبر أخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه إلاَّ عرفه وردّ علیه السَّلام) صححه عبد الحق واخرج ابن ابی الدنيا فی القبور والصابوني^[١] فی المائتین عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبی صَلَّى الله عليه وسلَّم قال: (ما من عبد یمرّ علی قبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه إلاَّ عرفه وردّ علیه السَّلام) واخرج العقيلي^[٢] عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال ابو رزین یا رسول الله إنَّ طریقی علی الموتی فهل من کلام أتکلم به إذا مررت علیهم قال: (قل السَّلام علیکم یا أهل القبور من المسلمین والمؤمنین انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وإنا انشاء

(١) الصابوني ابو عثمان النیشابوري مات سنة ٤٤٩ هـ. [١٠٥٧ م].

(٢) محمد بن عمر العقيلي مات سنة ٣٢٢ هـ. [٩٣٤ م] فی مكة المكرمة زادها الله شرفاً وكرماً.

الله بكم لاحقون) فقال ابو رزين يا رسول الله يسمعون قال: (يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا) قال يا ابا رزين (ألا ترضى ان يرّد عليك بعددهم من الملائكة) ومعنى لا يستطيعون ان يجيبوا اى جوابا يسمعه الجن والانس وإلاّ فهم يرّدون حيث لا يسمع واخرج احمد والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع ثوبي وأقول انما هو ابي وزوجي فلما دفن عمر معهم ما دخلته إلاّ وأنا مشدّدة على ثيابي حياء من عمر وأخرج الطبراني في الاوسط عن ابي عمر وقال وقف رسول الله صلى الله عليه وسلّم على مصعب بن عمير حين رجع من أحد فوقف عليه مع أصحابه فقال: (أشهد أنّكم أحياء عند الله فوزورهم وسلّموا عليهم فو الذي نفسي بيده لا يسلم عليهم أحد إلاّ ردّوا عليه إلى يوم القيامة) وفي الأربعين الطائية^[١] روي عن النبي صلى الله عليه وسلّم أنّه قال: (آنس ما يكون الميت في قبره إذا زاره من كان يحبه في دار الدنيا) واخرج ابن ابي الدنيا والبيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال: (بلغني ان الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده) واخرجنا أيضا عن الضحاك قال: (من زار قبراً يوم السبت قبل طلوع الشمس علم الميت بزيارته) قيل له وكيف ذلك قال (لمكان يوم الجمعة).

فصل: قال السبكي عود الروح إلى الجسد في القبر ثابت في الصحيح لسائر الموتى فضلا عن الشهداء وإتّما النظر في استمرارها في البدن وفي أن البدن يصير حيا بها كحياته في الدنيا او حيا بدونها وهي حيث شاء الله تعالى فإنّ ملازمة الحياة للروح امر عادي لا عقلي فهذا اى إنّ البدن يصير بها حيا كحياته في الدنيا مما يجوّزه العقل وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد له صلاة موسى عليه السّلام في قبره فإنّ الصلاة تستدعي جسدا حيا وكذلك الصفات المذكورة في الأنبياء ليلة الاسراء كلّها صفات الاجسام ولا يلزم من كونها حيات حقيقية ان تكون الابدان معها كما كانت في الدنيا من الاحتياج إلى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات الاجسام التي تشاهدها بل

(١) مؤلف الطائية محمد الهمداني مات سنة ٥٥٥ هـ. [١١٦٠ م].

يكون لها حكم آخر وأما الإدراكات كالعلم والسماع فلا شك أنّ ذلك ثابت لهم
ولسائر الموتى وقال غيره اختلف في حيات الشهداء هل هي للروح فقط او للجسد
معها بمعنى عدم البلالة على قولين وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد الأنبياء بعد ما
قبضوا ردت إليهم أرواحهم فهم احياء عند ربهم كالشهداء وقال ابن القيم في مسألة
تزاور الأرواح وتلاقيها الأرواح قسمان منعمة ومعذبة فاما المعذبة فهي في شغل عن
التزاور والتلاقي وأما المنعمة المرسله غير المحبوسة فتتلاقى وتتزاور وتتذكر ما كان منها
في الدنيا وما يكون من أهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل
عملها وروح نبينا محمد صلى الله عليه وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى: (وَمَنْ
يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا * النساء: ٦٩) وهذه المعية ثابتة في الدنيا وفي دار
البرزخ وفي دار الجزاء والمرء مع من احب في هذه الدور الثلاث انتهى. فإن قيل قوله
تعالى: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * آل
عمران: ١٦٩) كيف يكونون أمواتا واحياء قلنا يجوز أن يرزقهم الله في قبورهم
وأرواحهم في جزء من أبدانهم يحس جميع بدنه بالنعيم واللذة لاجل ذلك الجزء كما
يحسن جميع بدن الحي في الدنيا ببرودة او حرارة تكون في جزء من أجزاء بدنه وقيل
المراد إنّ أجسادهم لا تبلى في قبورهم ولا تنقطع أوصالهم فهم كالأحياء في قبورهم
وقال ابوحيان^[١] في تفسيره عند هذه الآية اختلف الناس في هذه الحياة فقال قوم معناه
إبقاء أرواحهم دون أجسامهم لأننا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون إلى أنّ
الشهيد حي الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم على صفة
الأموات وهم أحياء كما قال الله تعالى: (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ
السَّحَابِ * النمل: ٨٨) وكما نرى النائم على هيئة وهو يرى في منامه ما يتنعم به او
يتألم قلت ولذلك قال الله تعالى: (بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ * البقرة: ١٥٤) فتنبّه

(١) ابو حيان محمد بن يوسف الأندلسي الشافعي توفي سنة ٧٤٥ هـ. [١٣٤٤ م.] في مصر.

بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم لا يدركون هذه الحياة بالمشاهدة والحس وبهذا يتميز الشهيد عن غيره ولو كان المراد حياة الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لمشاركة سائر الأموات له في ذلك لعلم المؤمنين بامرهم حياة كل الأرواح فما بقى لقوله ولكن لا تشعرون معنى وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد ذلك نقل السهيلي^[١] في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر في مكان فانفتحت طاقة فإذا شخص على سرير وبين يديه مصحف يقرأ فيه وأمامه روضة خضراء وذلك كان بأحد وعلم انه من الشهداء لأنه رأى في صفحة وجهه جرحا واورد ذلك أيضا ابوحيان ويشبه هذا ما حكاه الياقعي^[٢] في روضة الرياحين عن بعض الصالحين قال حفرت قبر الرجل من العباد فبينما أنا أسوي اللحد إذ سقطت لبنة من لحد قبر يليه فنظرت فإذا أنا بشيخ جالس في القبر وعليه ثياب بيض تقعقع وفي حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه فرفع رأسه إليّ وقال لي أقامت القيامة رحمك الله قلت لا فقال ردّ اللبنة إلى موضعها عافاك الله فرددتها وقال الياقعي أيضا روينا عمن حفر القبور من الثقات انه حفر قبراً فأشرف فيه على انسان جالس على سرير وبيده مصحف يقرأ فيه وتحتة نهر يجري فغشى عليه وأخرج من القبر ولم يدروا ما أصابه فلم يفق إلا في اليوم الثالث. وحكي أيضا عن الشيخ نجم الدين الاصبهاني انه حضر رجلاً يدفن فقعد الملّقن يلقنه فسمع الميت وهو يقول ألا تعجبون من ميّت يلقّن حيّاً وقال ابن رجب^[٣] روينا من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رأيت مثل المعافى بن عمران وذكر من فضله قال حدثني بعض اخواني إنّ غانماً جاء معافى بن عمران بعدما دفن فسمعتة وهو يلقّن في قبره وهو يقول لا اله إلا الله ويقول المعافى لا اله إلا الله وحكى الياقعي أيضا عن المحب الطبري أحد ائمة الشافعية وهو شارح التبيه أنه كان مع الشيخ إسماعيل

(١) السهيلي عبد الرحمن مات سنة ٥٨١ هـ. [١١٨٥ م.] في المغرب.

(٢) الياقعي عبد الله الشافعي توفي سنة ٧٦٨ هـ. [١٣٦٧ م.] في مكة المكرمة زادها الله شرفاً.

(٣) عبد الرحمن ابن رجب الحنبلي توفي سنة ٧٩٥ هـ. [١٣٩٢ م.]

الحضرمي مقبرة زينبية قال المحب فقال لي يا محب الدين أنؤمن لكلام الموتى قلت نعم قال إنّ صاحب هذا القبر يقول لي أنا من حشو اللجنة وحكى أيضا عن الشيخ اسمعيل المذكور أنّه مرّ على بعض مقابر اليمن فبكى بكاء شديدا او اعلاه حزن ثم ضحك ضحكا شديدا واعلاه سرور فسئل عن ذلك فقال كشف لي عن هذه المقبرة فرأيتهم يعذبون فبكيت ثم تضرعت إلى الله تعالى فيهم فقيل لي قد شفّعناك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر وأنا معهم يا فقيه اسمعيل أنا فلانة المغنية فقلت وأنت فيهم فلذلك ضحكت وحكى عبد الغفار في الوحيد اخبرنا القاضي علاء الدين صاحب شرف الدين الغائري ان الشيخ معين الدين جبرئيل مات معهم في الطريق قبل دخول القاهرة قال فإذا وصلنا إلى عند الباب وهم يمنعون الميت ان يدخل المدينة رفع الشيخ يده واصبعه فادخلنا. وحكى أيضا قال حكي لي زين الدين البوشى عن الفقيه عبد الرحمن النويرى انه لما كان في المنصورة واسروا المسلمين وكان عبد الرحمن النويرى يقرأ القرآن فتلا قوله تعالى: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَّقُونَ * آل عمران: ١٦٩) فلما قتل الفقيه عبد الرحمن حضر أحد الفرنج وفي يده حربة فلكره بها وقال يا قسيس المسلمين انت تقول قال ربكم انكم احياء ترزقون اين هو فرفع الفقيه رأسه وقال حيّ ورب الكعبة مرتين فنزل الفرنجي عن فرسه وجعل يقبل وجهه وامر غلامه بحمله معه إلى بلدة وفي الرسالة للقشيري بسنده عن الشيخ ابن سعيد الخراز^[١] قال كنت بمكة فرأيت بباب بني شيبه شابا ميتا فلما نظرت إليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد أما علمت أنّ الأحياء أحياء وإن ماتوا وإنما ينقلون عن دار إلى دار انتهى.

واين باب را إمام سيوطى به بسط تمام نوشته إن شئت فارجع إليه الحال قدرى از أحوال موت وسختى آن وسؤال ملكين در قبر وغيره نیز بشنو شيخ سيوطى هم در اين كتاب شرح الصدور أحاديث بسيار نقل کرده است چندی ازان برای آگاهى

(١) ابو سعيد أحمد الخراز مات سنة ٢٧٧ هـ. [٨٩٠ م.] في بغداد.

برادران إسلام واستعداد موت وما بعده در تحرير مى آيند.

قال السيوطى رحمه الله اخرج أحمد وابو داود في سننه والحاكم في مستدركه وابن ابي شيبه في المصنف والبيهقي في كتاب عذاب القبر والطيالسي والعبد في مسنديهما وهناد بن السرى في الزهد وابن جرير وابن حاتم وغيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب قال: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الأنصار فانتهينا إلى القبر ولما يلحد فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله وكأنّ على رؤسنا الطير وفي يده عود ينكت به في الأرض فرفع رأسه فقال: (استعيذوا بالله من عذاب القبر) مرتين وثلاثا ثم قال: (إنّ العبد المؤمن إذا كان في انقطاع من الدنيا وإقبال من الآخرة نزل إليه من السماء ملائكة بيض الوجوه كأنّ وجوههم الشمس معهم كفن من أكفان الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتى يجلسوا منه مدّ البصر ثم يجيئ ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول: أيتها النفس الطيبة اخرجي إلى مغفرة من الله ورضوان) قال (فتخرج فتسيل كما تسيل القطرة من في السقاء) وإن كنتم ترون غير ذلك (فياخذها فإذا أخذها لم يدعوها في يده طرفه عين حتى يأخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط ويخرج منها كأطيب نفحة مسك وجدت على وجه الأرض) قال (فيصعدون بها فلا يمرّون على ملأ من الملائكة إلّا قالوا ما هذا الروح الطيب! فيقولون فلان بن فلان بأحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا حتى ينتهوا به إلى سماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح له فيشيعه من كل سماء مقربوها إلى السماء التي تليها حتى ينتهي إلى السماء السابعة فيقول الله: اكتبوا كتاب عبدي في عليين واعيدوا عبدي إلى الأرض فإني منها خلقتهم وفيها أعيدهم ومنها أخرجهم تارة أخرى فتعاد روحه فيأتية ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربي الله فيقولان له ما دينك فيقول ديني الإسلام فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له وما علمك؟ فيقول قرأت كتاب الله فآمنت به وصدّقت فينادي منادٍ من السماء: أن صدق عبدي فافرشوه من الجنة وألبسوه من الجنة وافتحوا له بابا

إلى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مدّ بصره ويأتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيّب الريح فيقول أبشر بالذي يسرّك هذا يومك الذي كنت توعده فيقول له من أنت فوجهك الوجه يجي بالخير فيقول أنا عملك الصالح فيقول ربّ أقم الساعة ربّ أقم الساعة حتى أرجع إلى أهلي ومالي).

قال (وإن العبد الكافر إذا كان في انقطاع من الدنيا وإقبال من الآخرة نزل إليه من السماء ملائكة أسود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مدّ البصر ثم يجي ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول: أيتها النفس الخبيثة اخرجي إلى سخط من الله وغضب فيفرق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الصوف المبلول فيأخذها فإذا أخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كأنتن ريح جيفة وجدت على وجه الأرض فيصعدون بها فلا يمرّون بها على ملا من الملائكة إلّا قالوا ما هذا الرّوح الخبيث فيقولون فلان بن فلان بأقبح اسمائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى ينتهي به إلى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح له) ثم قرأ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: (لَا تُفْتَحْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ) فيقول الله عزّ وجلّ: اكتبوا كتابه في سجين في الأرض السفلى فتطرح روحه طرّحا) ثم قرأ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ) فتعاد روحه في جسده ويأتيه الملكان فيجلسانه فيقولان له من ربّك فيقول هاه هاه لا أدري فيقولان له ما دينك فيقول هاه هاه لا أدري فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا أدري فينادي مناد من السماء أن كذب عبدي فأفرشوه من النار وافتحوا له بابا إلى النار فيأتيه من حرّها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه أضلاعه ويأتيه رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول أبشر بالذي يسوءك هذا يومك الذي كنت توعده فيقول من أنت فوجهك الوجه الذي يجي بالشرّ فيقول أنا عملك الخبيث فيقول ربّ لا تقم الساعة).

واخرج ابويعلی فی مسنده وابن ابی الدنيا من طریق یزید الرقاشي عن انس عن

تميم الداري عن النبي صَلَّى الله عليه وسلّم قال: (يقول الله لملك الموت انطلق إلى وليي فأنتني به فإنني قد ضربته بالسراء والضراء فوجدته حيث أحب فأنتني به لأريحه) من هموم الدنيا وغمومها (فينطلق إليه ملك الموت ومعه خمسمائة من الملائكة معهم أكفان وحنوط من حنوط الجنة ومعهم ضبائر [أي الجماعات] الريحان أصل الريحانة واحد وفي رأسها عشرون لونا لكل لون منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحرير الأبيض فيه المسك الاذفر فيجلس ملك الموت عند رأسه وتحف به الملائكة ويصنع كل ملك منهم يده على عضو من أعضائه ويسط ذلك الحرير الأبيض والمسك الاذفر تحت ذقنه ويفتح له بابا إلى الجنة) قال (فإن نفسه لتعلّل عند ذلك بطرف الجنة [أي المستمدات من المال] مرة بازواجها ومرة بكسواتها ومرة بشمارها كما يعلّل الصبي أهله إذا بكى وإنّ أزواجه ليبتهشن [أي الفرح] عند ذلك ابتهاشا) قال (وتنزو الروح نزوا [أي يسرع] ويقول ملك الموت اخرجي أيتها الروح الطيبة إلى سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسكوب) قال (وملك الموت اشدّ تلطفا به من الوالدة بولدها يعرف أنّ ذلك الرّوح حبيب إلى ربّه كريم على الله فهو يلتمس بلطفه تحببا لديه رضاء للرّب عنه فُتسلّ روحه كما تسل الشعرة من العجين) قال (وإنّ روحه لتخرج والملائكة حوله يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون) وذلك قوله: (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) قال (فأمّا إن كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم) قال (روح من جهة الموت وريحان يتلقى به عند خروج نفسه وجنة نعيم أمامه) أو قال (تقابله فإذا قبض ملك الموت روحه يقول الروح للجسد جزاك الله عني خيرا لقد كنت بي سريعا إلى طاعة الله تعالى بطيئا عن معصيته فهنيئا لك اليوم فقد نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك) قال (وتبكي عليه بقاع الأرض التي كان يطيع الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه عمله وينزل منه رزقه أربعين ليلة فإذا قبض ملك الموت روحه أقامت الخمسمائة من الملائكة عند جسده لا يقلّبه بنو آدم لشقّ إلاّ قلبته الملائكة قبله وغسلته وكفنته بأكفان قبل

أَكْفَانِهِمْ وَحَنُوطٌ قَبْلَ حَنُوطِهِمْ وَيَقُومُ مِنْ بَابِ بَيْتِهِ إِلَى بَابِ قَبْرِهِ صَفَّانَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَسْتَقْبِلُونَهُ بِالِاسْتِغْفَارِ وَيَصِيحُ ابْلِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ صَيْحَةً يَتَصَدَّعُ مِنْهَا بَعْضُ عِظَامِ جَسَدِهِ وَيَقُولُ لِحَنُودِهِ الْوَيْلَ لَكُمْ كَيْفَ خَلَّصَ هَذَا الْعَبْدَ مِنْكُمْ فَيَقُولُونَ إِنَّ هَذَا كَانَ مَعْصُومًا فَإِذَا صَعِدَ مَلِكُ الْمَوْتِ بِرُوحِهِ إِلَى السَّمَاءِ يَسْتَقْبِلُهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ كُلِّهِمْ يَأْتِيهِ بِبَشَارَةٍ مِنْ رَبِّهِ فَإِذَا انْتَهَى مَلِكُ الْمَوْتِ إِلَى الْعَرْشِ خَرَّتِ الرُّوحُ سَاجِدَةً إِلَى رَبِّهَا فَيَقُولُ اللَّهُ لِمَلِكِ الْمَوْتِ انْطَلِقْ بِرُوحِ عَبْدِي وَضَعُهُ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلَحٍ مَنْضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ فَإِذَا وَضَعَ فِي قَبْرِهِ جَاءَتْهُ الصَّلَاةُ فَكَانَتْ عَنْ يَمِينِهِ وَجَاءَهُ الصَّيَّامُ فَكَانَتْ عَلَى يَسَارِهِ وَجَاءَهُ الْقُرْآنُ وَالذِّكْرُ فَكَانَا عِنْدَ رَأْسِهِ وَجَاءَهُ مَشْيُهُ إِلَى الصَّلَاةِ فَكَانَ عِنْدَ رِجْلَيْهِ وَجَاءَهُ الصَّبْرُ فَكَانَ نَاحِيَةَ الْقَبْرِ وَيَبْعَثُ اللَّهُ لَهُ عَنْقًا مِنَ الْعَذَابِ فَيَأْتِيهِ عَنْ يَمِينِهِ فَتَقُولُ الصَّلَاةُ وَرَاءَكَ وَاللَّهُ مَا زَالَ دَائِبًا عَمْرَهُ كُلَّهُ وَإِنَّمَا اسْتَرَاحَ الْآنَ حِينَ وَضَعَ فِي قَبْرِهِ) قَالَ (فَيَأْتِيهِ عَنْ يَسَارِهِ فَيَقُولُ الصَّيَّامُ مِثْلَ ذَلِكَ فَيَأْتِيهِ عَنْ قَبْلِ رَأْسِهِ فَيَقَالُ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ فَلَا يَأْتِيهِ الْعَذَابُ مِنْ نَاحِيَةٍ فَيَلْتَمَسُ هَلْ يَجِدُ إِلَيْهِ مَسَاغًا إِلَّا وَجَدَ وَلِيَ اللَّهِ قَدْ أَحْرَزَتْهُ الطَّاعَةُ) قَالَ (فَيُخْرِجُهُ عَنْهُ الْعَذَابُ عِنْدَ مَا يَرَى وَيَقُولُ الصَّبْرُ لِسَائِرِ الْأَعْمَالِ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَبَاشِرُهُ أَنَا بِنَفْسِي إِلَّا أَنِّي نَظَرْتُ مَا عِنْدَكُمْ فَلَوْ عَجَزْتُمْ كُنْتُ أَنَا صَاحِبَهُ فَأَمَّا إِذَا أَجْزَأْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا ذَخِرُ لَهُ عِنْدَ الصِّرَاطِ وَعِنْدَ الْمِيزَانِ) قَالَ (وَيَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكَ يَبْصُرُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ وَأَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَأَنْيَابُهُمَا كَالصِّيَاصِ [قُرُونُ الْبَقْرِ] وَأَنفَاسُهُمَا كَاللَّهَبِ يَطَّانُ فِي أَشْعَارِهِمَا بَيْنَ مَنْكَبَيْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَسِيرَةٌ كَذَا وَكَذَا وَقَدْ نَزَعَتْ مِنْهُمَا الرَّأْفَةُ وَالرَّحْمَةُ إِلَّا بِالْمُؤْمِنِينَ يُقَالُ لَهُمَا مَنْكَرٌ وَنَكِيرٌ فِي يَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَطْرَقَةٌ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهَا الثَّقَلَانُ لَمْ يَقْلُوهَا فَيَقُولَانِ لَهُ اجْلِسْ فَيَسْتَوِي جَالِسًا فِي قَبْرِهِ فَتَسْقُطُ أَكْفَانُهُ فِي حَقْوِيهِ فَيَقُولَانِ لَهُ مِنْ رَبِّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَا نَبِيُّكَ فَيَقُولُ رَبِّي اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيِّي وَهُوَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَيَقُولَانِ لَهُ صَدَقْتَ فَيُدْفَعَانِ الْقَبْرَ فَيُوسَّعَانِهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَمِنْ قَبْلِ رِجْلَيْهِ. ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ انْظُرْ فَوْقَكَ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بَابٌ مَفْتُوحٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولَانِ لَهُ هَذَا مَنْزِلُكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَمَّا

أطعت الله) قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (فو الذي نفس محمد بيده إنّه لتصل إلى قلبه عند ذلك فرحة لا ترد أبدا فيقال له انظر تحتك فينظر تحته فإذا هو باب مفتوح إلى النار فيقولان يا ولي الله نجوت من هذا) فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم (والذي نفسي بيده إنّه لتصل إلى قلبه عند ذلك فرحة لا ترد أبدا ويفتح له سبعا وسبعين بابا إلى الجنة يأتيه من ريحها وبردها حتى يبعثه الله من قبره) قال (ويقول الله تعالى لملك الموت انطلق إلى عدوّي فأنتي به فأني قد بسطت له في رزقه وسريلته بنعمتي فأبى إلاّ معصيتي فأنتي به لأنتقم منه اليوم فينطلق إليه ملك الموت في أكره صورة ما رآها أحد من الناس قطّ له ثلاثة عشر عينا ومعه سفود [أي الحديدية المعوجة] من النار كثير الشوك ومعه خمسمائة من الملائكة معهم نحاس وجمر من جمر جهنم ومعهم سياط من النّار تؤجج فيضربه ملك الموت بذلك السفود ضربة يغيب أصل كل شوكة من ذلك السفود في أصل كل شعرة وعرق من عروقه). قال (ثم يلويه ليّا شديدا فينزح روحه من أظفار قدميه فيلقياها ما في عقبه فيسكر عدو الله عند ذلك سكرة وتضرب الملائكة وجهه ودبره بتلك السيّاط ثم تجذبه جذبة فتنزح روحه من عقبه فيلقياها في ركبتيه فيسكر عدو الله سكرة وتضرب الملائكة وجهه ودبره بتلك السيّاط ثم كذلك إلى حقويه ثم كذلك إلى صدره ثم كذلك إلى حلقه ثم تبسط الملائكة ذلك النحاس وجمر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخرجي أيتها النفس اللعينة الملعونة إلى سَمُوم وحميم وظل من يحموم لا بارد ولا كريم فإذا قبض ملك الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عني شرا فقد كنت سريعا بي إلى معصية الله تعالى بطيئا بي عن طاعة الله فقد هلكت وأهلك وتقول الجسد للروح مثل ذلك وتلعنه بقاع الأرض التي كان يعصى الله عليها وتنطلق جنود ابليس إليه يبشرونه قد اوردوا عبدا من بني آدم النار. فإذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف أضلاعه فتدخل اليمنى في اليسرى واليسرى في اليمنى ويبعث الله إليه حيّات دُهما فتأخذ بأرنبته وإبهامي قدميه فتقرضه حتى تلتقي في وسطه) قال (ويبعث الله إليه

الملكين فيقولان: له من ربك وما دينك ومن نبئك فيقول: لا ادري فيقال له لا دريت ولا تليت فيضربانه ضربة يتطاير الشرار في قبره ثم يعودان فيقولان له انظر فوقك فينظر فإذا باب مفتوح إلى الجنة فيقولان له يا عدو الله لو كنت اطعت الله كان هذا منزلك فوالذي نفسي بيده إنه لتصل إلى قلبه عند ذلك حسرة لا تترد أبداً ويفتح له باب إلى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون بابا إلى النار يأتيه حرها وسُمومها حتى يبعثه الله من قبره يوم القيامة إلى النار). واخرج ابن ماجه^[١] والبيهقي عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صَلَّى الله عليه وسلّم قال (إنّ الميّت تحضر الملائكة فإذا كان الرجل صالحا قال اخرجي أيتها النفس الطيبة التي كانت في الجسد الطيب اخرجي حميدة وأبشري بروح وريحان وربّ راض غير غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها إلى السماء فيفتح لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحباً بالنفس الطيبة كانت في الجسد الطيب ادخلي حميدةً وأبشري بروح وريحان وربّ راض غير غضبان فلا تزال يقال لها ذلك حتى تنتهي إلى السماء السابعة. وإذا كان الرجل السوء قال اخرجي أيتها النفس الخبيثة التي كانت في الجسد الخبيث اخرجي ذميمةً وأبشري بحميم وغساق وآخر من شكله أزواج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يُعرج بها إلى السماء فيستفتح لها فيقال من هذا فيقال فلان فيقال لا مرحباً بالنفس الخبيثة كانت في الجسد الخبيث ارجعي ذميمةً فإنّها لا تفتح لك أبواب السماء فترسل من السماء ثم تصير إلى القبر).

وهمدرين باب شيخ إمام سيوطي رحمه الله عليه ميفرماید: روى ابن ابی شيبه عن ريعي بن حراش قال: اتيت فقيل لي قد فات اخوك فجئت سريعا وقد سجي بثوبه فأنا عند رأس اخي استغفر له واسترجع إذ كشف الثوب عن وجهه فقال: السّلام عليكم قلنا وعليك السّلام سبحان الله قال: سبحان الله إني قدمت على الله بعدكم فتلقيت بروح وريحان وربّ غير غضبان وكساني ثيابا خضرا من سندس وإستبرق ووجدت الأمر

(١) ابن ماجه محمد توفي سنة ٢٧٣ هـ. [٨٨٦ م].

أيسر مما تظنون ولا تتكلموا فيني استأذنت ربي أن أخبركم وأبشركم فاحملوني إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فإنه عهد إليّ أن لا أبرح حتى آتية ثم طفى مكانه. وخرج ابونعيم عن ربي قال كنا أربعة أخوة وكان ربيع أخي أكثرنا صلاة وأكثرنا صياما وإنه توفي فبينما نحن حوله إذ كشف الثوب عن وجهه فقال: السلام عليكم فقلنا: وعليك السلام أبعد الموت حياة قال: نعم إني لقيت ربي بعدكم فلقيت ربي غير غضبان فاستقبلني بروح وريحان وإستبرق إلّا وأنّ أبا القاسم ينتظر الصلاة علي فعجلوني ولا تؤاخروني ثم طفى فموا^[١] الحديث إلى عائشة رضي الله عنها فقالت أما أي سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يتكلم رجل من أمّتي بعد الموت قال ابونعيم حديث مشهور وأخرجه البيهقي في الدلائل وقال صحيح لا شك في صحته وأخرج جوير في تفسيره عن ابان بن ابي عياش قال حضرنا وفات مورك العجلي فلما سجي وقلنا قد قضى رأينا نورا ساطعا قد سطع من عند رأسه حتى خرق السطح ثم رأينا نورا قد سطع من قبل رجليه مثل الاول ثم رأينا نورا قد سطع من وسطه فمكثنا ساعة ثم إنّه كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأيتم شيئا قلنا له نعم وأخبرناه بما رأيناه فقال تلك سورة السجدة قد كنت أقرأها في كل ليلة وكان النور الذي رأيتم عند رأسي أربع عشرة آية من أولها والنور الذي رأيتم عند رجلي أربع عشرة آية من آخرها والنور الذي رأيتم في وسطي آية السجدة بنفسها صعدت تشفع لي وبقيت سورة تبارك تحرسني ثم قضى وأخرجه ابن أبي الدنيا في كتاب من عاش بعد الموت من طريق آخر عن مورك العجلي قال كان عندنا رجل قد اغمى عليه فخرج نور من رأسه ثم أتى السقف فخرقه فمضى ثم خرج نور من سرّته حتى فعل مثل ذلك ثم خرج نور من رجليه حتى فعل مثل ذلك ثم أفاق فقلنا له هل علمت ما كان منك قال نعم أمّا النور الذي خرج من رأسي فأربع عشرة آية من أول الم تنزيل. وأمّا النور الذي خرج من سرّي فأية السجدة وأمّا النور الذي خرج من رجلي فأخر سورة السجدة فذهبن يشفعن لي وبقيت تبارك عندي

(١) نموا بمعنى رسانیدن برای اصلاح.

تخرسني وكنت اقرأهما كل ليلة وأخرج عن مغيرة بن خلف أن روبة ابنة السبحان ماتت فغسلوها وكفنوها ثم إنَّها تحركت فنظرت إليهم فقالت أبشروا فياني وجدت الأمر أيسر مما كنتم تخوفون ووجدت لا يدخل الجنة قاطع رحم ولا مدمن خمر ولا مشرك وأخرج عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن وسجي فحرَّك الثوب فكشف عنه فقال قوم مخضبة لحاهم في هذا المسجد يلعنون ابابكر وعمر ويتبرؤون منهما اللذين جاؤني يقبضون روحي يلعنوهم ويتبرؤون منهم ثم عاد ميتا كما كان وأخرجه من طريق آخر عن عبد الملك بن عمير وعن ابي الخطيب بشير ولفظه دخلت على ميت بالمدائن وعلى بطنه لبنة فبينما نحن كذلك إذ وثب وثبة ندرت اللبنة عن بطنه وهو ينادي بالويل والثبور فلما رأى ذلك أصحابه تصدعوا عنه فدنوت منه فقلت ما رأيت وما حالك قال صحبت مشيخة من أهل الكوفة فادخلوني في رأيهم على سبِّ ابي بكر وعمر والبراءة منهما قلت استغفر الله ولا تعد قال وما ينفعني وقد انطلقوا بي إلى مدخلي من النار فأريته ثم قيل لي إنَّك سترجع إلى أصحابك فتحدّثهم بما رأيت ثم تعود إلى حالتك الاولى فما أدري انقضت كلمته أو عاد ميتا على حاله الاولى. وأخرج ابن عساكر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل بالمدينة فلما وضع على مغتسله ليغتسل التوى قاعدا ثم اهوى بيده إلى عينيه فقال بصر عيني بصر عيني بصر عيني إلى عبد الملك بن مروان وإلى الحجاج بن يوسف^[١] يسحبان امعائهما في النار ثم عاد مضطجعا كما كان. وأخرجه ابن ابي الدنيا عن زيد بن أسلم قال اغمى على المسور بن مخرمه ثم أفاق فقال أشهد أن لا إله إلا الله وأنَّ محمّدا رسول الله عبد الرحمن بن عوف في الرفيق الأعلى عبد الملك والحجاج يجزان أمعاءهما في النار وكانت هذه القضية قبل ولاية عبد الملك والحجاج بدهر فإنَّ المسور توفي بمكة يوم جاء نعي يزيد بن معاوية سنة أربع وستين وولاية الحجاج بعد السبعين.

وأخرج ابن ابي الدنيا بسند فيه متهم عن ابي هريرة قال بينا نحن جلوس حول

(١) الحجاج بن يوسف الثقفي مات سنة ٩٥ هـ. [٧١٤ م].

مريض لنا إذ هدأ وسكن حتى ما يتحرك منه عرق فسجّيناه وأغمضناه وأرسلنا إلى ثيابه وسدره وسريه فلما ذهبنا لنغسله تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك إلاّ قد متّ قال إني قد متّ وذهب بي إلى قبري فإذا انسان حسن الوجه طيب الرائحة قد وضعني في لحدي وطواه بالقراطيس إذ جاءت انसानة سوداء منتنة الريح فقالت هذا صاحب كذا وهذا صاحب كذا اشياء والله استحيي منها كأنما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت أنشدك الله أن تدعني وهذه! قالت: انطلق لخُصمك فانطلقت إلى دار فيحاء واسعة فيها مسطبة من فضة وفي ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلي فقرأ سورة النحل فتردد في مكان منها ففتحت عليه فانقتل عن الصلاة فقال السورة معك؟ قلت: نعم قال أما إنها لسورة النعم قال ورفع وسادة قريبة منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها فبدرته السوداء فقالت فعل كذا فعل كذا. قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا يذكر محاسني. فقال الرجل عبد ظالم لنفسه ولكن الله تجاوز عنه لم ينجئ أجل هذا بعد أجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فإن متّ يوم الاثنين فارجوا لي ما رأيتم وإن لم أمت يوم الاثنين فإنها هو هذيان الوجد. قال فلما كان يوم الاثنين صحّ حتى بعد العصر ثم أتاه أجله فمات.

واخرج ابن عساكر من طرق عن قرة بن خالد قال عرج بروح امرأة من أهلنا أياما سبعة لا يمنعهم من دفنها إلاّ عرق يتحرك في وريدها ثم إنّها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قد مات في تلك الايام التي لا تعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رأيته في السماء السابعة والملائكة يتباشرون به اعرف في أكفانه وهم يقولون قد جاء المحسن قد جاء المحسن.

واخرج ابن أبي الدنيا عن صالح بن حي قال أخبرني جاري أن رجلا عرج بروحه فعرض عليه عمله قال فلم أرني أجديني استغفرتُ من ذنب إلاّ غفر لي ولم أر ذنبا لم أستغفر منه إلاّ وجدته كما هو قال حتى حبة رمان كنت التقطتها يوما فكتب لي بها حسنة وقيمت ليلة أصلي فرفعت صوتي فسمع جاري فقام فصلّى فكتبت لي

بها حسنة وأعطيت يوما مسكينا درهما عند قوم لم اعطه إلا من أجلهم فوجدته لا لي ولا عليّ.

وأخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال عرج بروح ابي الماجشون فوضعناه على سرير الغسل وقلنا للناس نروح به فدخل غاسل إليه فرأى عرقا يتحرك من اسفل قدميه فاخرناه فلما كان بعد ثلاث استوى جالسا فقال ايتوني بسويق فاتني به فشربه فقلنا له اخبرنا بما رأيت قال نعم إنه عرج بروحي فصعد بي الملك حتى أتى سماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذا في السموات حتى انتهى إلى السماء السابعة فقبل له من معك قال الماجشون. فقبل له لم يأن له بقى من عمره كذا وكذا. ثم يهبط فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم ورأيت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورأيت عمر بن عبد العزيز بين يديه فقلت للذي معي من هذا؟ قال أوما تعرفه قلت إني أحببت أن اتثبت قال هذا عمر بن عبد العزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إنّه عمل بالحق في زمن الجور وإنها عملا بالحق في زمن الحق.

وأخرج ابن ابي الدنيا والحاكم في مستدركه والبيهقي في دلائل النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم ابن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه مرض مرضا فاغمي عليه حتى ظنوا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجللوه ثوبا ثم أفاق فقال إنّه أتاني ملكان فظّان غليظان فقالا انطلق بنا نحاكمك إلى العزيز الأمين فذهبا بي فلقيهما ملكان هما أرقّ منهما وأرحم فقالا اين تذهبان به قالنا نحاكمه إلى العزيز الأمين قالا دعاه فإنه ممن سبقت له السعادة وهو في بطن أمه وعاش بعد ذلك شهرا ثم توفي رضي الله عنه.

وأخرج ابوبكر الشافعي في الغيلانيات عن سلام بن اسلم قال زاملت^[١] الفضل بن عطية إلى مكة فلما رحلنا من قيда نبهني في جوف الليل قلت ماتشاء قال اريدان اوصي إليك قلت وانت صحيح قال رأيت في منامي ملكين فقالا انا امرنا بقبض

(١) المزاملة المعادلة على البعير.

روحك قلت لو اخرتني إلى ان اقضي نسكي فقالا ان الله قد تقبل منك نسكك ثم قال احدهما للآخر افتح اصبعيك السبابة والوسطى فخرج من بينهما ثوبان ملات خضرتهما مابين السماء والأرض فقالا هذا كفنك من الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال سعيد بن منصور^[١] في سننه حدثنا سفيان عن عطاء أنّ سلمان أصاب مسكا فاستودعه امرأته فلما حضره الموت قال اين الذي كنت استودعتك قالت هو ذا قال فادنفيه^[٢] بالماء ورشه حول فراشي فانه يحضرني خلق من خلق الله لا يأكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجدون الريح.

واخرج ابن ابي الدنيا عن ابي مكيّن قال إذا حضر الرجل الموت يقال للملك شم رأسه قال اجد في رأسه القرآن قال شم قلبه قال اجد في قلبه الصيام قال شم قدميه قال اجد في قدميه القيام قال حفظ نفسه حفظه الله وأخرج ابن أبي الدنيا في كتاب من عاش بعد الموت عن داود بن ابي هند أنّه مرض مرضا شديدا فقال نظرت إلى رجل قد اقبل ضخم الهامة ضخم المناكب كأنه من هؤلاء الذين يقال لهم النهط قال فلما رأيته استرجعته وقلت تقبضي هل أنا كافر قال وسمعت انه يقبض انفس الكفار ملك اسود قال فبيننا انا كذلك إذ سمعت وسقف البيت ينقض ثم انفرج حتى رأيت السماء ثم نزل عليّ رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه آخر فصار اثنين فصاحا بالاسود فادبر وجعل ينظر إليّ من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد عند رأسي والآخر عند رجلي فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين ألمس فلمس بين أصابعي ثم قال له كثير النقل بها إلى الصلاة ثم قال صاحب الرجلين لصاحب الرأس ألمس فلمس لهواتي ثم قال رطبة من ذكر الله.

واخرج الحكيم الترمذي^[٣] في نوادر الاصول من طريق النصر بن سعيد عن ابي

(١) سعيد بن منصور المروزي مات سنة ٢٩٩ هـ. [٩١١ م].

(٢) ونوف تر كردن مسك.

(٣) محمد حكيم الترمذي أستاذ سنة ٣٢٠ هـ. [٩٣٢ م].

قلاية أنه كان له ابن أخ ماجن فاشتد مرضه فلم يعده في مرضه فلما كان في السوق [أي ترشيح الروح] قال ابوقلاية هو ابن أخي وامره إلى الله تسهر عنده تلك الليلة فبينما هو كذلك إذ هو باسودين معهما عتلة فهبطا من سقف البيت قال ابوقلاية فاسمع احدهما يقول لصاحبه اذهب إلى هذا الرجل هل تجد عنده شيئا من الخير قال فلما دنى من ابن أخي شم رأسه ثم شم بطنه ثم شم قدميه ثم ذهب إلى صاحبه فاسمعه يقول شمت رأسه فلم أجد في رأسه شيئا من القرآن وشمت بطنه فلم أجد صام يوما وشمت قدميه فلم أجد قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشمت رأسه ثم شم كفيه ثم شم بطنه ثم شم قدميه فاسمعه يقول إن هذا للعجب إن هذا كتبه الله من أمة محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه الخصال خصلة ثم ابصره ففتح فمه ثم أخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه يقول الله أكبر أجد له تكبيرة كبرها بانطاكية مخلصا فنفتح منه ريح المسك فقبض روحه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت ارجعا فليس لكما إليه سبيل فلما أصبح ابوقلاية اخبر الناس بما رأى فقليل يا ابا قلاية انها بالناكية فقال لا والذي لا اله الا هو ما سمعتها من فم الملائكة الا بانطاكية فاسرع الناس إلى جنازة ابن أخيه قال الحكيم الترمذي العتل الفأس إذا كان نصابه منه.

واخرج ابوالقاسم بن منده^[١] في كتاب الأحوال عن ابن مسعود قال إذا أراد الله قبض روح المؤمن اوحى إلى ملك الموت اقرئه مني السلام فإذا جاء ملك الموت يقبض روحه قال ربك يقرئك السلام.

واخرج المروزي وابو الشيخ في تفسيره وابن أبي الدنيا عن ابن مسعود قال إذا جاء ملك الموت ليقبض روح المؤمن قال ربك يقرئك السلام انتهى.

مؤلف رساله گوید عفا الله عنه اللهم انت السلام ومنك السلام وإليك يرجع السلام فحينما ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تباركت ربنا وتعاليت يا ذا الجلال والاكرام. بدان اي عزيز رحمك الله تعالى فقير مؤلف رساله چند حديث درين باب از

(١) ابن منده مات سنة ٣٩٥ هـ. [١٠٠٥ م].

دو نفر علماء برگزیده نامدار حضرت شافعیه یعنی شیخ ابن حجر مکی و شیخ امام سیوطی رحمهما الله تعالی نقل کرد اگر چه اقوال سادات علماء حنفیه نیز درین باب بسیار موجود اند بجهت آنکه اکثر غیر مقلدین احادیث مرویه احناف را قابل اعتماد نمی دانند بران حکم ضعیف بلکه موضوع میکنند و احادیث مرویه علماء شافعیه را معتمد میدانند و اگر این احادیث را نیز ضعیف یا موضوع گویند باک نیست که ذکر آن برای اخبار است نه برای اغیار روح رحمانی باید که قبول اخبار رسول نماید و مؤمنون بالغیب را مصداق باشند روح حیوانی ظاهر بینان کجا قابل این حکایات می تواند شد بیت:

گر نه بیند بروز شبیره چشم * چشمهء آفتاب را چه گناه

(وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ * الأعراف: ۱۹۸) را مصداق اند.

(رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ * آل عمران: ۵۳) ذکر این احادیث اگر چه بظاهر با موضوع مبحث اصل سوم که نداء غائب است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف بتعمق دران نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت.

اصل رابع در بیان تقلید شخصی

بدان ای عزیز! وفقك الله للسعادة وجنبك عن مواضع الضلالة که احکام شرع شریف ما دور افتاده گانرا بذریعه علماء راسخین وصلحاء کاملین رسیده اند و آنها دو طائفه اند محدثین و مجتهدین کار محدثین رحمهم الله تعالى تنقید لفظ حدیث است و کوشش در صحت روایت و جماعت سرآمد اینها در مقصد خود بفضل الهی کامیاب شده اند جزاهم الله عنا خیر الجزاء و کار مجتهدین استنباط احکام است از آیات قرآنی و احادیث مصطفوی صلی الله علیه وسلم و سرآمد اینها نیز در مقصد خود بفضل الهی کامیاب گشته اند و معلوم ذوی العقول است که عمل مایان در عبادات و معاملات بر احکام است و بسبب بُعد زمان و نامعلومی ناسخ و منسوخ و محکم و مؤول و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اهل حق را درین زمان بجز تقلید مجتهدی که موصوف باشد باوصاف قرب زمان و وفور علم و کثرت روایت و کمال تقوی وجودت ملکه استنباط چاره نیست حضرت سفیان بن عیینة را^[۱] قول است الحدیث مضلة إلا للفقهاء چنانچه ابن حاج مالکی^[۲] در مدخل نوشته است وهم اعلم بمعانی الأحادیث باشد چنانچه ترمذی در ابواب الجنائز آورده و ابن حجر در قلائد و خود رئیس این قوم ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین می نویسد لا يجوز لأحد أن يأخذ من الكتاب والسنة ما لم یجتمع فيه شروط الاجتهاد إلى آخره در کفایه می نویسد العامی إذا سمع حدیثا لیس له أن يأخذ بظاهره لجواز أن یكون مصروفا عن ظاهره او منسوخا بخلاف الفتوی و همچنین در تقریر شرح تحریر ودران بعد از لفظ منسوخا می نویسد بل علیه الرجوع إلى الفقهاء سید سمهودی رحمه الله^[۳] در عقد

(۱) سفیان بن عیینة توفي سنة ۱۹۸ هـ. [۸۱۴ م.] في مكة المكرمة زادها الله شرفا وكرما.

(۲) ابن الحاج محمد الفاسي المالكي توفي سنة ۷۳۷ هـ. [۱۳۳۷ م.].

(۳) علي السمهودي الشافعي توفي سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.] في المدينة المنورة على ساكنها الصلاة والسلام.

فريد می نويسد وقد قال محقق الحنفية الكمال بن الهمام رحمة الله عليه^[۱] نقل الإمام الرازي اجمع المحققون على منع العوام من تقليد اعيان الصحابة بل يقلدون من بعدهم الذين يسروا ووضعوا ودونوا صاحب مسلم الثبوت^[۲] می نويسد اجمع المحققون على منع العوام من تقليد الصحابة بل عليهم اتباع الذين يسروا ويؤبوا وهذبوا ونقحوا وفرقوا وعللوا وفصلوا وعليه ابني ابن الصلاح منع تقليد غير الائمة ودر شرح منهاج الاصول است قال إمام الحرمين في البرهان^[۳] اجمع المحققون على أنّ العوام ليس لهم أن يعملوا بمذاهب الصحابة بل عليهم ان يتبعوا مذاهب الائمة^[۴] پس هرکه اين اجماع را می شکند اورا گمراه بايد گفت زیرا که صحابه کرام بسبب مشغولی امور جهاد وترقی اسلام تدوين کتب تفاسير وأحاديث را فرصت نيافته بودند وأنوار رسالت بر قلوب آنها آنقدر جلوه گر بودند که ضرورت کتاب نداشتند هر کسی بروشنائی همان نور بر راه راست می رفت چونکه زمان خير القرون بآخر رسيد واختلافات بسيار شد هر کسی خلاف ديگری نقل از أصحاب واتباع میکرد طالبان حق را کمال پريشانی دست داد حق تعالى بفضل خود از امت مرحومه چهار نفر علماء صلحاء اتقيارا برگزيد وطاق استنباط بکمال احتياط آنها را عطا فرمود وخلق را به سبب تقليد آنها از تيه غوايت بجادهء هدايت آورد ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء الحال حکم الهی در باب وجوب تقليد بشنو قوله تعالى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ * النساء: ۵۹) ومراد از اولی الامر علماء مجتهدين است وعلماء مجتهدين همين چهار بزرگوار معروف ومشهور اند درين دعوا دوشق است شق أول اینکه مراد از اولی الامر علماء مجتهدين است شق دوم اینکه علماء مجتهدين همين

(۱) محمد کمال ابن الهمام الحنفی توفي سنة ۸۶۱ هـ. [۱۴۵۷ م].

(۲) مسلم الثبوت في فروع الحنفية للشيخ محب الله البهاري الهندي المتوفى سنة ۱۱۱۹ هـ. [۱۷۰۷ م].

(۳) إمام الحرمين عبد الملك الشافعي توفي سنة ۴۷۸ هـ. [۱۰۸۵ م] في نيشاپور.

(۴) من أهل السنة والجماعة وهم أهل المذاهب الأربعة (عقود الجواهر المنيفة).

چهار امام مذاهب اربعه مشهوره اند ثبوت شق اول که مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است هم از قرآن بشنو قوله تعالى (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ * النساء: ۸۳) یعنی اولی الامر آنانند که علم استنباط احکام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولی الامر حکام وقت داشته شوند چنانچه رأی بعض است پس درین رأی تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچه خلفاء الراشدین المهدیین و عمر بن عبد العزیز بودند پس مسلم است من حیث الاستنباط لا من حیث الحکومة و اگر حکام جاهل یا فاسق یا کافر بود و خلاف امر الهی حکم دهد اطاعت او واجب نیست لحديث (لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق) و کریمه (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا * لقمان: ۱۵) پس همین مراد غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنای اولی الامر تصریح است بآن در سنن دارمی^[۱] روایت است اخبرنا یعلی حدثنا عبد الملك عن عطاء قال اولی الامر ای اولی العلم والفقہ در تفسیر اتقان امام سیوطی مینویسد عن ابی طلحة عن ابن عباس قال اولی الامر أهل الفقه والدين. اخرج ابن جریر^[۲] والمنذر وابن ابی حاتم والحاکم عن ابن عباس وعن مجاهد هم أهل الفقه والدين و همچنین است در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحه ۳۷۵ و در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی صفحه ۱۲۴ و در تفسیر معالم و نیشاپور پس با وجود ثبوت قرآنی و اقوال علماء امة از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتهدین قول غیر مقلدین که بجز خدا و رسول اطاعت دیگری شرک و بدعت است چه مقدار غلط و بی معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این مبحث بشنو حدیث اول: عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما بعثه إلى اليمن قال (كيف تقضي إذا عرض لك قضاء) قال اقضي بكتاب الله قال (وأن لم تجد في كتاب الله) قال اقضي بسنة

(۱) عبد الله الدارمي السمرقندي توفي سنة ۲۵۵ هـ. [۸۶۹ م.].

(۲) ابن جریر محمد الطبري توفي سنة ۳۱۰ هـ. [۹۲۳ م. في بغداد.].

رسول الله قال (فإن لم تجد في سنة رسول الله) قال اجتهد برأيي ولا آلو قال فضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم على صدره وقال (الحمد لله الذي وافق رسول رسوله بما يرضى به رسول الله) صلى الله عليه وسلم رواه الترمذی وابوداود والدارمی پس ازین حدیث ثابت شد که مراد از اولی الامر مجتهد است واطاعت او مرضی رسول الله است صلى الله عليه وسلم. حدیث دوم: (العلم ثلاثة آية محكمة اوسنة قائمة او فريضة عادلة) رواه ابوداود وابن ماجه. شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح مشکاة زیر این حدیث می نویسد فريضة عادله آن است که مثل وعدیل کتاب وسنت است اشارت است باجماع وقیاس که مستند ومستنبط اند ازان وباین اعتبار آنرا مساوی ومعادل کتاب وسنت فرمود وتعبیر ازان بفريضة عادله ازان وجه که تنبیه باشد بر آن که عمل بآنها واجب است چنانچه بکتاب وسنت پس حاصل حدیث آن شد که اصول دین چهار اند کتاب وسنت واجماع وقیاس. حدیث سوم: إنَّ عمر بن الخطاب لما ولى شريحا القضاء قال له انظر في ما تبين لك في كتاب الله صريحا فلا تسأل عنه احدا وما لم يتبين لك في كتاب الله فاتبع ما فيه سنة محمد صلى الله عليه وسلم وإن لم يتبين لك في السنة فاجتهد فيه برأيك رواه البيهقي. حدیث چهارم: كان ابوبكر رضي الله عنه إذا اورد عليه الخصم نظر في كتاب الله فإن وجد ما فيه يقضى بينهم قضى به وإن لم يكن في الكتاب وعلم من رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الامر سنة قضى به فإن اعياه خرج فسأل المسلمين إلى أن إذا اجتمع رأيهم على امر قضى به رواه الدارمی. حدیث پنجم: كان عبد الله بن عباس إذا سئل عن الامر فكان في القرآن اخرج به فان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرج به فان لم يكن فعن ابی بكر وعمر فان لم يكن فيه امر برأيه وفي رواية نظر ما اجتمع عليه الناس أخذ به رواه الدارمی ص: ۳۳ و ۳۴. ثبوت شق ثانی: وآن اینکه علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف ومشهوراند اجماع امت است از زمانه خیر القرون ومتصل خیرالقرون إلى زماننا هذا بر تقلید واطاعت همین چهار إمام

وحدیث (لا یجتمع أمتی علی الضلالة وید الله علی الجماعة ومن شدّ شدّ فی التّار) دلائل کافی اند بر صحت همین اجماع دلیل دوم برای وجوب تقلید قوله تعالی (یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ* الإسراء: ۷۱) قاضی بیضاوی در تحت این می نویسد ای بمن ائتموا به من نبی او مقدم فی الدین و همین مضمون در تفسیر مدارک است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال بامام زماهم الذی دعاهم إلى ضلالة او هدی وعن سعید بن المسیب کل قوم یجتمعون إلى رئیسهم فی الخیر والشر در تفسیر حسینی است یا مقدمیکه در مذهب او متابعت او نموده باشند چنانچه ندازند یا شافعی یا حنفی انتهی پس در اختلاف امت هرکه مقتداء او کامل و مکمل باشد او شفیع خواهد بود مراتب خود را إمام شعرانی^[۱] در میزان می فرماید ولما مات شیخنا شیخ الإسلام ناصر الدین اللقانی رحمه الله^[۲] رآه بعض الصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بك فقال لما اجلسنی المکان لیسألان أتاها الإمام مالک فقال أمثل هذا یحتاج إلى سؤال فی ایمانه بالله ورسوله تنحیّا عنه فتنبّیّا عنی. باز در همین کتاب میفرماید ان الصوفیة والفقهاء کلهم یشفعون فی مقلّدیهم ویلاحظون احدهم عند طلوع روحه وعند سؤال منکر ونکیر له وعند الحشر والنشر والحساب والصراط ولا یغفلون عنهم فی موقف من المواقف إلى آخره وإذا کان مشائخ الصوفیة یلاحظون اتباعهم ومریدیهم فی جمیع الأحوال والشدائد فی الدنیا والآخرة فکیف بأئمة المجتهدین وهم أئمة المذاهب الذین هم أوتاد الأرض وأوتاد الدّین وأمناء الشارع علی أمة فطب نفسا یا אחی وقرّ عینا بتقلید کل إمام ماشئت منهم. مطلب اینکه روز قیامت هر شخص بنام إمام او خواسته می شود پس هر که إمام او عالم مجتهد متورع و متقی باشد او شفاعت خواهد کرد مقلد و تابع خود را و همین اوصاف در هر چهار إمام رضوان الله علیه أجمعین بطریق اتم واکمل موجود اند وحق تعالی می فرماید (وَاتَّبِعْ

(۱) الإمام الشیخ عبد الوهاب الشعرانی توفی سنة ۹۷۳ هـ. [۱۵۶۶ م.].

(۲) إبراهيم اللقانی المالکی توفی سنة ۱۰۴۱ هـ. [۱۶۳۲ م.].

سَبِيلَ مَنْ آتَابَ إِلَيَّ * لقمان: ۱۵) وهمن بزرگواران باتفاق امت مرحومه منیبین إلى الله اند ومتابعان شان بر مایان واجب. دلیل سوم بر وجوب تقلید قول الله تعالى (وَمَنْ ... وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * النساء: ۱۱۵) در تفسیر کبیر جلد: ثالث ص: ۴۷۲ نوشته است أَنَّ الشافعی سئل من آية في كتاب الله تعالى تدل على أَنَّ الإجماع حجة فقرأ القرآن ثلاث مائة مرة حتى وجد هذه الآية وتقرير الاستدلال أَنَّ اتِّباع غير سبيل المؤمنين حرام فوجب أن يكون اتِّباع سبيل المؤمنين واجبا در تفسیر مدارك^[۱] زیر این آية نوشته است وهو دلیل على ان الاجماع حجة لا يجوز مخالفتها كما لا يجوز مخالفة الكتاب والسنة در تفسیر بیضاوی در معنی آية مذکوره می نویسد والآية تدل على حرمة مخالفة الاجماع إلى ان قال واذا كان اتباع غير سبيل المؤمنين محرما كان اتباعه سبيلهم واجبا پس هرگاه تقلیدرا علماء وصلحاء امت واجب نوشته اند ولا مذهبی را سخت گناه نوشته اند پس خلاف جمله علما مصادم ومخالف همین آية شریفه است زیرا که حق تعالى همین امت را چنان وصف کرده است: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ * آل عمران: ۱۱۰) الآیة وعلماء أمة ترك تقلیدرا منكر دیده ازان نهی فرموده اند پس هرکه ترك تقلیدرا جائز داند وخلاف قول علماء رد ومنكر آية شریفه خواهد بود معاذ الله من ذلك.

اگر گویند که در فرق غیر مقلدین چون وهابیه ومرزائیه ونیچریه نیز جماعت مؤمنین است اتباع آنها کافی است گوئیم که علماء این فرق غیر مقلدین از چهار اصول شرع دو اصل را بزعم خود گرفتند ودو را ترك کردند واز سواد اعظم اسلام خارج شدند واز جماعه أهل السنة والجماعة دور افتادند پس اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست ورنه هر صاحب هوا چون رافضیه وخارجیه ومعتزله وجبریه وقدریه همین دعوا دارند که ما تابع علماء مذهب خود هستیم پس هرچه جواب غیر مقلدین

(۱) صاحب المدارك عبد الله النسفي الحنفي توفي سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۵ م.] في بغداد.

برای آنها است همان جواب مقلدین است برای غیر مقلدین. دلیل چهارم بر وجوب تقلید قوله تعالی (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * النحل: ۴۳) یعنی پرسید اهل ذکر و دانش را اگر ندانید احکام را درین آیه سه امر غور طلب است اول سؤال کردن دوم سؤال از اهل الذکر نه از هرکس و ناکس سوم این سؤال وقت جهالت و نادانستن است پس هرکرا از قرآن و حدیث مسئله واقعه دستیاب نشود پس بر او لازم است که از مجتهد مذهب خود سؤال کند پس هرکه سؤال کرد و بر قول او عمل کرد مقلد ثابت شد و اگر سؤال نکند یا بقول مجتهد عمل نکند و انکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است که اهل ذکر کیست آیا امام مذهب است یا هر نیم خواننده درین باب حدیثی مروی است.

اخرج ابن مردويه^[۱] عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: (إِنَّ الرجل يصلي ويصوم ويحج ويغزو وإِنَّه المنافق) قيل يا رسول الله بماذا دخل عليه النفاق قال: (لظنه على إمامه وإمامه أهل الذکر) پس معلوم شد که مراد از اهل الذکر همان اولوالامر است که در دلیل اول مذکور شده است و اولوالامر بقول صحیح علماء راسخین و امامان مذاهب اربعه اند که درشان آنها کریمه: (وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ * البقرة: ۲۶۹) و (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الزمر: ۹) و (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ * الحشر: ۲) صادق آید نه آنانکه چند سطور از فارسی وارد خواننده باشند و از کوچه زهد و تقوی و علماء ربانین نگذشته باشند و تفسیر قرآن و احادیث شریفه رأی خود کنند و حدیث (من قال في القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار) رواه الترمذی. و حدیث (حتى إذا لم يُبقِ عالما اتخذ الناس رؤسا جهالا فسئلوا بغير علم فضلوا وأضلوا) متفق علیه را مصداق باشند فی المشكاة عن جابر رضي الله عنه قال خرجنا في سفر فأصاب [أي فأصاب واحدا منا حجر] منا حجر فشججه في رأسه فاحتلم قال لأصحابه هل تجدون لي رخصة في التيمم قالوا ما نجد لك رخصة

(۱) ابن مردويه أحمد الأصفهاني توفي سنة ۴۱۰ هـ. [۱۰۱۹ م.].

وانت تقدر على الماء فاغتسل فمات فلما قدمنا إلى النبي صلى الله عليه وسلم أخبرناه بذلك قال: (قتلوه قتلهم الله ألا سألوا إذا لم يعلموا فإنما شفاء العي السؤال) الحديث هرگاه صحابهء کرام رضوان الله عليهم أجمعين بسبب فتوی برای خود بغیر سؤال از مجتهدین صحابه این قدر معاتب حضور انور شدند که مورد قتلهم الله گشتند پس وای بر حال نیم خواندگان این زمان که أقوال علماء راسخین را گذاشته به رأی خود تفسیر قرآن و حدیث میکنند و ایمان عوام الناس را غارت می کنند پس این قوم را رهنزان دین باید گفت نجانا الله سبحانه من سوء عقیدتهم عن ابن سیرین^[۱] قال ان هذا العلم دين فانظروا عمن تأخذون دينكم رواه مسلم والدارمی صحابی جلیل القدر حضرت أبوموسی أشعری در حضور حضرت عبد الله بن مسعود رضي الله عنهما فتوی نمی داد و می فرمود لا تسألوني ما دام هذا الخبر فيكم مشكاة. زیرا که ابن مسعود أفقه وأعلم بود از أبوموسی رضي الله عنهما حضرت إمام شافعی با وجود جلالت قدر خود در حضور مزار مبارك حضرت إمام أبوحنیفه رضي الله عنهما ترك قنوت فجر و رفع یدین در نماز میکرد کسی دریافت این معنی ازو شان نمود فرمود أدبنا مع هذا الإمام أكثر من أن نظهر خلافه بحضرته الخ مرقاة شرح مشكاة وغيره این است عظمت و شوکت حضرت إمام اعظم رحمه الله تعالى اما چه باید کرد شافعی واری مردی باید که آن عظمت را بداند که او را در قبر زنده دانسته در حضورش خلاف مذهبش عملی نفرمود آری تفقه في الدين آن نيك مردان را بتمامه حاصل بود و مصداق حدیث شریف (من یرد الله به خيرا یفقهه في الدين) رواه البخاری بودند پس أحكام شرع شریف را از فقیه کامل و مجتهد مذهب باید پرسید نه از أهل حدیث و أهل تفسیر که بموجب کل میسر لما خلق له هرکسی را بھر کاری ساختند أهل حدیث را برای تصحیح أحادیث و تنقید رواة ساختند و أهل تفسیر را برای بیان معانی قرآن کریم ساختند و هر دو قوم جزاهم الله عناخیرا در وظیفه مقررہ خود بکمال جد

(۱) محمد ابن سیرین مات سنة ۱۱۰ هـ. [۷۲۸ م.] في البصرة.

و جهد کوشیدند و بمقصد و مطلوب خود رسیدند و فقها را برای استخراج احکام از نصوص قرآن و حدیث ساختند و این بزرگواران پایه استخراج احکام شریعت را به نقطه آخر رسانیدند و راه را بر ما دور افتادگان آسان کردند به وفور علم و تقوی خداداد خود تناقض نصوص را تطابق کردند محکم را از مأول شناختند مؤخر را از مقدم و ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند ازین وجه کافه امت مرحومه شرقا و غربا جنوبا و شمالا تقلید این بزرگواران را بجان پسندیدند و غاشیه برداری این مقتدایان را سعادت خود دانستند علما و فضلا و صلحا و اتقیا و اولیا و اقطاب و اوتاد و جمله طالبان راه حق جلّ شانه و عاشقان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم خود را باین شهسواران میدان شریعت بکلی سپردند چون مفردات اقوال محدثین و مفسرین و مجتهدین بهم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس برما کم علما دور افتادگان اقتدا بآن امامان دین واجب است و راه نجات همین است یا بموجب هوای نفسانی خود تفسیر قرآن شریف به رأی خود و تقریر احادیث مصطفوی بزعم فاسد کاسد خود کردن راه نجات است لا والله راه نجات پیروی مقتدایان دین است (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ افْتَدَى * الْأَنْعَام: ۹۰) نص قرآن است و بس. سؤال: اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم که مراد از اولوالامر که ما مأمور با طاعت آنان می باشیم علماء مجتهدین اند و أهل الذکر هم همین بزرگان اند و تقلید اینها بر ما واجب اما تقلید یکی از اینها بشخصه دون الآخر او الجمیع از کجا معلوم شد بلکه اگر عمل ما خارج ازین چهار امام نباشد در تقلید کافی است گوئیم که تقلید دو یا سه یا هر چهار امام ممکن نیست باین وجه که اختلاف حضرات مجتهدین در فروع احکام بسیار است يك فعل را یکی واجب میگوید دیگر همان فعل را حرام میگوید مثلا اخراج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمه الله تعالی و ناقض نیست نزد امام شافعی رحمه الله تعالی و مساس عورت ناقض است نزد امام شافعی و ناقض نیست نزد امام اعظم و علی هذا القیاس اختلافات است با امام مالک و امام احمد بن حنبل رحمه الله علیهما

پس اگر عمل بقول امام اعظم رحمه الله تعالى کند مخالف دیگران شد و اگر عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید هر چهار در مسائل اختلافیه غیر ممکن و همین حال است در تقلید سه امام و دو امام پس نماند در صورت تقلید مگر تقلید يك امام از این هر چهار و همین است تقلید شخصی.

و اگر گویند که در بعض مسائل تقلید یکی و در بعض تقلید دیگری و در بعض تقلید سوم و در بعض تقلید چهارم می کنیم بهر حال از دائره تقلید بیرون نیستیم گوئیم که این تلاعب است در دین و آن ممنوع و حرام است در حدیث شریف است: (مثل المناق كمثل الشاة العائرة بين الغنمين تعبر إلى هذه مرة وإلى هذه مرة) رواه مسلم حدیث دوم: (إِنَّ شَرَّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِينَ الَّذِي يَأْتِي هَؤُلَاءَ بَوَّجَهُ وَهَؤُلَاءَ بَوَّجَهُ) رواه البخاری و صادق می آید بر او قوله تعالى (إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلِلُونَ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا * التوبة: ۳۷) يك چیز را يك سال حلال می گویند همان چیز را در سال دیگر حرام میگویند مثلاً في زماننا هذا علماء خلافتيه قبل ازین دو سال پوشیدن جامه های ولایتی را حرام می گفتند و کرسی نشینی و منبری حکام وقت را حرام می گفتند و غیره و غیره حالا آن جمله را حلال میگویند و بعمل می آرند و هجرت بملك افغانستانه فرض میدانستند و بان هزارها خلق الله را بی خان و مان کردند بعد شش ماه تقریباً آن حرام شد و علی هذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست الحال چند عبارت علماء راسخین در وجوب تقلید شخصی بشنو شیخ ابن الهمام در تحریر الاصول و شیخ ابن الحاجب^[۱] در مختصر الاصول و صاحب در المختار^[۲] در کتاب الدر المختار بالفاظ متقاربه مینویسند: إِنَّ الرجوع عن التقليد بعد العمل ممنوع بالإتفاق. صاحب بحر رائق^[۳] مینویسند: فوجب علی

(۱) عثمان ابن الحاجب المالکي توفي سنة ۶۴۶ هـ. [۱۲۴۸ م.] في الأسكندرية.

(۲) صاحب الدر المختار علاء الدين توفي سنة ۱۰۸۸ هـ. [۱۶۷۷ م.].

(۳) صاحب البحر الرائق نجيم زين العابدين توفي سنة ۹۷۰ هـ. [۱۵۶۲ م.].

مقلد ابي حنيفة العمل به ولا يجوز له العمل بقول غيره كما نقل الشيخ قاسم^[۱] في تصحيحه عن جميع الاصوليين انه لا يصح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق در مسلم الثبوت از عبد البر مالکی منقول است ان تتبع رخص المذاهب غير جائز بالاجماع در مجمع البحار می نویسد لكن منعه الاصوليون للمصلحة وحكى عن بعض الائمة ان من اختار من كل مذهب ما هو أهون يفسق إمام شعرانی در میزان می نویسد سمعت سيدي عليا الخواص رحمة الله عليه يقول امر علماء الشريعة بالتزام مذهب معين تقريبا للطريق. شاه ولي الله محدث دهلوی در انصاف می نویسد بعد المائتين ظهر فيهم التمدد للجهل بأعيانهم وقل من كان لا يعتمد على مذهب مجتهد بعينه وكان هذا هو الواجب في ذلك الزمان انتهى. راقم گوید چونکه دران زمان واجب بود در اين زمان بطريق اولی واجب است ملا علي قاری در رساله تشييع الفقهاء نوشته است بل وجب عليه أن يعين مذهبا من هذه المذاهب در تفسير احمدي^[۲] نوشته است إذا التزم مذهبا يجب عليه ان يدوم على ذلك ولا ينتقل عنه إلى مذهب آخر شيخ ابن الهمام در فتح القدير می نویسد فبهذا ظهر أن الصواب ما ذهب إليه أبوحنيفة وأن العمل على المقلد واجب والافتاء بغيره لا يجوز لهم. در عالمگیری می نویسد حنفی ارتحل إلى مذهب الشافعي يعزر كذا في جواهر الاخلاطی حموی^[۳] در شرح اشباه می نویسد وفي الفتح قالوا إن المنتقل من مذهب إلى مذهب بالاجتهاد والبرهان آثم فيستوجب التعزير فبلا اجتهاد وبرهان اولی. قهستانی^[۴] در نقایه شرح هدایه در کتاب القضاء می نویسد قال ابوبکر الرازي^[۵] لو قضی بخلاف مذهبه مع العلم لم یجز فی قولهم جميعا در شرح مسلم الثبوت ص: ۶۲۲ می نویسد

(۱) قاسم بن قطلوبغا الحنفي توفي سنة ۸۷۹ هـ. [۱۴۷۴ م.].

(۲) أحمد منلا جيون الهندي الحنفي توفي سنة ۱۱۳۰ هـ. [۱۷۱۸ م.].

(۳) أحمد الحموي الحنفي توفي سنة ۱۰۹۸ هـ. [۱۶۸۶ م.].

(۴) محمد القهستاني الحنفي توفي سنة ۹۶۲ هـ. [۱۵۵۵ م.] في بخاری.

(۵) أحمد ابوبکر الرازي الحنفي البغدادي توفي سنة ۳۷۰ هـ. [۹۸۰ م.].

غیر المجتهد المطلق ولو كان عالما يلزمه التقليد لمجتهد ما إمام شعرائی در صفحه ۲۴ میزان می نویسد فان قلت فهل يجب على المحجوب عن الاطلاع على العين الاولى للشريعة التقليد بمذهب معين فالجواب يجب عليه ذلك لئلا يضل نفسه ويضل غيره در رد المحتار جلد چهارم ص: ۲۸۳ می نویسد ليس للعامي أن يتحول من مذهب ويستوى فيه الحنفي والشافعي مؤلف گوید عامی درین عبارت بمقابله مجتهد است چنانچه از عبارتهای فوق ظاهر است ملا علی قاری در شرح عین العلم می نویسد فلو التزم أحد مذهبا كأبي حنيفة والشافعي فلا يقلد غيره في مسألة من المسائل. شاه ولي الله در عقد الجید می نویسد إذا لم يجتمع آلات الاجتهاد لا يجوز له العمل على الحديث بخلاف مذهبه لأنه لا يدرى أنه منسوخ مؤول أو محكم على ظاهره ومال إلى هذا القول ابن حاجب في مختصره وتابعوه أيضا. شاه ولي الله دهلوی در رساله فیوض الحرمین مینویسد عرفني رسول الله صلى الله عليه وسلم أن المذهب الحنفي طريقة أنيقة وهي أوفق الطرق بالسنة المعروفة التي جمعت ونقحت في زمان البخاري وأصحابه. حضرت داتا گنج بخش لاهوری در کتاب کشف المحجوب می نویسد که حضرت یحیی معاذ رازی رحمه الله علیه^[۱] در خواب زیارت حضرت رسول مقبول صلى الله علیه وسلم کرد عرض کرد که أين أطلبك يا رسول الله صلى الله علیه وسلم قال عند علم ابی حنيفة. صاحب تحریر در کتاب خود می نویسد لا يرجع عما قلّد فيه أي عمل به اتفاقا مولانا عبد السلام در شرح جوهره می نویسد انعقد الاجماع على أنّ من قلّد في الفروع ومسائل الاجتهاد واحدا من هؤلاء برئ عن عهدة التكليف به فيما قلّد فيه. حضرت إمام رباني^[۲] مجدد ألف ثاني رحمه الله علیه در رساله مبدأ ومعاد میفرماید آخر الامر الله تعالى ببرکت رعایت مذهب که نقل از مذهب الحاد است حقیقت مذهب حنفی در ترك قراءت مأموم ظاهر ساخت إلى آخره حضرت شاه

(۱) یحیی بن معاذ الرازی توفي سنة ۲۵۸ هـ. [۸۷۲ م.] في نيشابور

(۲) الإمام الرّبّاني الشيخ أحمد الفاروقي الحنفي المتوفى سنة ۱۰۳۴ هـ. [۱۶۲۴ م.] في الهند.

عبد العزیز دهلوی در تفسیر خود تحت آیه (فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اُنْدَادًا * البقرة: ۲۲) می نویسد کسانی که اطاعت آنها بحکم خدا فرض است شش گروه اند ازان جمله مجتهدان شریعت و مشائخان طریقت اند. حضرت امام غزالی رحمه الله علیه در کتاب کیمیای سعادت در بحث آداب الامر می نویسد مخالفت مذهب خود کردن نزد هیچکس روا نباشد حضرت شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادت می نویسد خانهء دین این چهاراند هرکه راهی ازین راهها ودری ازین درها گرفت و اختیار نمود براه دیگر رفتن ودری دیگر گرفتن عبث و لھو باشد وکارخانهء عمل را از ضبط و ربط بیرون افگندن است واز راه مصلحت بیرون افتادن است انتھی. باز دیگر جا می نویسد قرارداد علماء و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذهب است و ضبط و ربط کار دین و دنیا هم در این صورت بود از اوّل مخیر است که هر کدام راه که اختیار کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار یکی بجانب دیگر رفتن بی توهم سوء ظن و تفرق و تشّت در اُعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متأخرین علما برین است وهو المختار وفيه الخير إمام قهستانی^[۱] در شرح مختصر وقایه قبیل کتاب الاشربة می نویسد: واعلم ان من جعل الحق متعدّدا كالمعتزلة اثبت للعامة الاختيار في الأخذ من كل مذهب ما يهواه ومن جعل الحق واحدا كعلمائنا الزم للعامة اماما كما في الكشف فلو أخذ من كل مذهب مباحه صار فاسقا كما في شرح الطحاوی للفقیه سعید ابن مسعود^[۲].

سؤال: اگر کسی گوید سلما که تلفیق مذاهب تلاعب فی الدین است و هرکه هر مذهب را ازین مذاهب چهارگانه المتفق علی وجوب العمل به اختیار کرد باز اورا جائز نیست که نقل به دیگر مذهب کند اما حنفیان را مثلا التزام مذهب امام ابوحنیفه نمودن و آنرا احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است و همچنین شافعیان را مذهب امام شافعی احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است.

(۱) محمد القهستانی الحنفی توفی سنة ۹۶۲ هـ. [۱۵۵۵ م.] فی بخاری.

(۲) سعید بن مسعود الکازرونی توفی سنة ۷۸۵ هـ. [۱۳۸۳ م.]

گوئیم: جواب شافعیان از شافعیان پرس وجواب حنفیان این ست که ما مذهب خود را بحق بالاتباع میدانیم وبر خود التزام همین مذهب معین کرده ایم واین ترجیح بلا مرجح نیست بلکه ترجیح را مرجحی هست الحال وجوه ترجیح بشنو: اول اینکه حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رحمه الله علیه أعلم وأقدم وأفقه وأورع إمامان مذاهب است. حضرت امام شعرانی رحمه الله تعالى اگر چه شافعی المذهب است^[۱] از روی انصاف اوصاف حضرت امام اعظم را چنین می نویسد فلا ينبغي لاحد الاعتراض عليه (ای علی ابی حنیفة) لكونه من أجل الأئمة وأقدمهم تدوينا للمذهب وأقربهم سندا إلى النبي صلى الله عليه وسلم ومشاهد الفعل أكابر التابعين وكان متقيدا بالكتاب والسنة ومتبرئا من الرأي. مؤلف گوید چون امام شعرانی شخصی که از علماء ربانین شمرده می شود اورا متبرئا من الرأي می نویسد وبعض أهل حديث اورا وأصحاب اورا أصحاب الرأي لقب می دهند عفا الله عنهم وسامحهم ما أجرأهم على تنقيض أكابر الدين. حضرت شیخ ابن حجر مکی شافعی رحمه الله تعالى کتابی علیحدہ در مناقب حضرت امام أبوحنیفه تصنیف کرده است مسمى به الخیرات الحسان في مناقب النعمان مشهور ومعروف است. حضرت شیخ السید ابن عابدین^[۲] حنفی در رد المحتار می نویسد وحسبك من مناقبه اشتهار مذهبه ما قال قولاً إلا أخذ به إمام من الأئمة الاعلام وقد جعل الله الحكام أتباعه من زمنه إلى هذه الايام وقد اتبعه على مذهبه كثير من الأولياء الكرام الخ ای في عامة بلاد الإسلام بل كثير من الأقاليم والبلاد لا يعرف إلا مذهبه كبلاد الروم والهند والسند وما ورواء التهر وسمرقند. وقوله من زمنه إلى هذه الايام فالدولة العباسية وإن كان مذهبهم مذهب

(۱) قال الشعراني في كتابه المسمى بلطائف المنن: يقول الفقير إلى الله تعالى عبد الوهاب بن أحمد بن علي الشعراني الشافعي عفا الله عنه: ... فتأمل هذه الدقيقة التي نهتك عليها فلعلك لا تجدها في كلام أحد من المحدثين. وإياك أن تبادر إلى تضعيف شيء من أدلة مذهب الإمام أبي حنيفة إلا بعد أن تطالع مسانيد الثلاثة... إلى آخر الفصل.

(۲) السيد ابن عابدین محمد أمين توفي سنة ۱۲۵۲ هـ. [۱۸۳۶ م.] في الشام.

جدهم فاكثر قضائها ومشائخ اسلامها حنفية يظهر ذلك لمن تصفح كتب التواريخ وكان مدة ملكهم خمس مائة سنة تقريبا واما الملوك السلجوقيون وبعدهم الخوارزميون فكلهم حنفيون وقضاة ممالكهم غالبا حنفية الخ علامه محمد طاهر^[۱] حنفى در مجمع البحار مى نويسد ويدل عليه ما يسّر الله له من الذكر المنتشر في الآفاق فلو لم يكن لله تعالى سرّ فيه لما جمع شطر الإسلام على تقليده. ملا علي قارى هروى در رساله ردّ قفال مينويسد واتباع أبي حنيفة قديما وحديثا ففى الازدياد في جميع البلاد سيما في بلاد الروم وماوراء النهر وولاية الهند والسند واكثر أهل خراسان وعراق مع وجود كثيرين منهم في بلاد العرب بالاتفاق واطن انهم يكون ثلثي المسلمين بل اكثر عند المهندسين بالاتفاق مع ان السلاطين في كل زمان ومكان ثابتون على مذهب النعمان في كل عصر ودهر. حضرت إمام رباني قطب دوراني شيخ احمد فاروقى مجدد ألف ثانی رضي الله عنه در مکتوبات شريف خود ميفرمايد مثل روح الله مثل إمام اعظم کوفى است که ببرکت ورع وتقوى ودولت متابعت سنت درجاء عليا در اجتهاد واستنباط يافته است که ديگران در فهم آن عاجز اند ومجتهدات اورا بواسطه رقت معاني مخالف کتاب وسنت دانند واورا أصحاب الرأي پندارند کل ذلك لعدم الوصول إلى حقيقة علمه ودرايته وعدم الاطلاع على فهمه وفراسته. مگر إمام شافعى عليه الرحمة از فقاہت او عليه الرضوان شمهء يافت که گفت الفقهاء کلهم عيال أبي حنيفة في الفقه بواسطه همین مناسبت که بروح الله دارد تواند بود آنچه حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله تعالى^[۲] در فصول سته نوشته است که حضرت عيسى بعد از نزول بمذهب إمام أبوحنيفة حکم وعمل خواهد کرد. الغرض علماء وصلحاء اکثر امت مقلدين مذهب حنفى اند غير مقلدين به نسبت چنین فرد کامل عالم وعامل آنچه ياوه گوی ها میکنند ومقلدين مذاهب را حکم کفر ميدهند بلکه ميگویند که از خواندن کتب

(۱) محمد طاهر الفتني الهندي مات سنة ۹۸۶ هـ. [۱۵۷۸ م.].

(۲) محمد پارسا الحنفى توفى سنة ۸۲۲ هـ. [۱۴۱۹ م.] في المدينة المنورة على ساكنها الصلاة والسلام.

فقه مرد کافر میشود ودر کتب این قوم چون الجرح علی اُبی حنیفة، وبوی غسلین و غیره بتصریح نوشته است معلوم نیست که این کم نصیبان را چه باعث است بر دشمنی چنین امام معظم و مکرم ودر حقیقت دشمنی او دشمنی اکثر امة آنحضرت است صلی الله علیه وسلم. راقم مؤلف گوید عفا الله عنه در این اصل رابع اکثر روایات مرقومه منقول است از کتاب المجید فی وجوب التقلید تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرتسری درین وقت نبذی از کتاب مسند کبیر امام أبوحنیفه رضی الله عنه جمع کرده شیخ عالم محمد بن محمود^[۱] الخوارزمی رضی الله عنه ذکر می شود شیخ موصوف در دیباچهء کتاب مذکور در مناقب حضرت امام أبوحنیفه رحمه الله علیه چنین می نویسد. **الباب الاول:** فی ذکر شیء من فضائله التي تفرّد بها اجماعا نقول وبالله التوفیق: مناقبه وفضائله كالحصى لا تعدّ ولا تحصى ولا يمكن أن يستقصى لكن من فضائله خاصة التي تفرّد بها ولم يشاركه إجماعا من بعده فيها فحصرها في عشرة أنواع: **الاول** في الأخبار والآثار المروية في مدحه دون من بعده. **الثاني** في أنه ولد في زمن الصحابة والقرن الذي شهد له رسول الله صلی الله علیه وسلم بالخیر دون من بعده. **الثالث** في أنه روى عن أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم دون من بعده. **الرابع** في تبرزه في عهد التابعين. **الخامس** في رواية الكبار عنه من التابعين وعلماء المسلمين. **السادس** في أنه تلمذ واستفاد عن أربعة آلاف من التابعين وغيرهم. **السابع** في أنه اتفق له من الأصحاب العظماء المجتهدين ما لم يتفق لأحد من بعده. **الثامن** في أنه أوّل من استنبط حكم الأحكام وأسس قواعد الاجتهاد. **التاسع** في أنه لم يقبل العطايا عن خلفاء البرايا بل أفضل من كسبه الحلال علی جماعات الفقهاء. **العاشر** في وفاته وشهادته بسبب تورعه عن الدّنيا وجاهها.

(۱) محمد بن محمود الخوارزمي توفي سنة ٦٦٥ هـ. [١٢٦٦ م].

أما النوع الاول في الأخبار والآثار المروية في مدحه دون من بعده

فقد اخبرني الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مؤيد بن موق بن المكي بخوارزم قال اخبرني جدي الصدر العلّامة أبوالمؤيد الموق بن أحمد المكي قال أنا الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي أنا ابو حفص عمر بن احمد الكرايسي أنا الإمام ابو الفضل محمد بن حسن الناصحي ثنا ابو محمد الحسن بن محمد ثنا ابو سهل عبد الحميد بن محمد الطوافي ثنا أبي ثنا ابو القاسم يونس بن طاهر البصري حدثنا ابو يوسف احمد بن محمد الواعظ في رباط إبراهيم بن أدهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال أنا ابو عبيد الله المأمون بن احمد بن خالد نا أبو علي بن أحمد بن علي الحنفي ثنا فضل بن موسى الشيباني عن محمد بن عمر عن أبي سلمه عن أبي هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (يكون في أمتي رجل يقال له أبو حنيفة هو سراج أمتي يوم القيامة) وبه سند الخوارزمي عن محمد بن عمرو بن علقمه بن وقاص الليثي عن أبي سلمة عن أبي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال: (إن في أمتي رجل) وفي حديث القصري: (يكون في أمتي رجل اسمه النعمان وكنيته أبوحنيفة هو سراج أمتي هو سراج أمتي) وبسنده عن ابان بن أبي عياش عن أنس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (سيأتي من بعدي رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى أبا حنيفة ليحيي دين الله وسنتي على يديه) وبسنده عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (يظهر من بعدي رجل يعرف بأبي حنيفة يحيي الله سنتي على يديه) وبسنده عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امير المؤمنين على بن أبي طالب رضي الله عنه يقول ألا أنبئكم برجل من كوفان من بلدتكم هذه او من كوفكم هذه يكنى بأبي حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم في آخر الزمان الغالب عليهم التنازع يقال لهم البنانية كما هلكت الرافضة بأبي بكر وعمر رضي الله عنهما انتهى مختصرا. مؤلف گوید عفا الله عنه اگر بعض أصحاب حديث اعتراض کند وگوید که

رواة این احادیث مجهول الحال هستند گوئیم چهل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد و اگر گویند که این احادیث در صحاح سته نیامده اند گوئیم احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم محدود در صحاح سته نیستند قطع نظر از این احادیث حدیث ترمذی در منقبت حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است و آن این است عن ابی هريرة رضي الله عنه قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ وآخرين منهم لما يلحقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين لم يلحقوا بنا فلم يكلمه قال وسلمان الفارسي فينا قال فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده على سلمان فقال (والذي نفسي بيده لو كان الايمان بالثريا لتناولوه رجال من هؤلاء) الحديث. يعني من أهل الفارس ودر روایت دیگر (لو كان العلم بالثريا لتناولوه رجال من أهل فارس) ومعلوم است که نسب امام اعظم فارسی است واین هم معلوم که چون امام اعظم کسی در فارسیان صاحب علم واجتهاد نگذشته است ازان وجه شیخ عبد الحق در لمعات مینویسد ولقد ظهر بسطة العلم والاجتهاد في التابعين ما لم يظهر في غيرهم وتابعت حضرت امام در نوع ثالث بثبوت خواهد رسید.

وَأَمَّا النوع الثاني من المناقب أَنَّهُ رضي الله عنه ولد في زمن الصحابة

وبسنده إلى أبي النعيم يقول ولد أبو حنيفة سنة ثمانين من الهجرة وبسنده إلى حماد ابن أبي حنيفة يقول ولد أبي سنة ثمانين وهكذا أخرجه الحافظ ابو القاسم طلحه بن محمد بن جعفر في مسنده وقال توفي في أيامه عبد الله بن جعفر بن أبي طالب وابو أمانة الباهلي ووائله بن الاسقع وعمرو بن حريث وعبد الله بن أبي أوفى وجماعة من الصحابة يقول اضعف عباد الله محمد العربي الخوارزمي فثبت بهذا أَنَّهُ ولد في زمن الصحابة وهو من أهل القرن الذي شهد لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالخبرية ووصفهم بالعدالة فإن أصحاب الحديث اختلفوا فمنهم من جعل أبا حنيفة من القرن الثاني وأبى ذلك بعضهم لكن اتفقوا أَنَّهُ من القرن الثالث الذين شهد لهم رسول الله

صلى الله عليه وسلم أيضا وقد أجمعوا أنّ ولادته كانت في القرن الأوّل ونشأته في القرن الثاني واجتهد وافق في القرن الثاني وصدرا من القرن الثالث.

وأما النوع الثالث من المناقب أنّه روى عن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك وإن اختلفوا في عدوهم فمنهم من قال انهم ستة وامرأة ومنهم من قال انهم خمسة وامرأة ومنهم من قال سبعة وامرأة فبسند الخوارزمي رضي الله عنه إلى أبي يوسف القاضي أن أبو حنيفة رضي الله عنه قال سمعت انس بن مالك يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (طلب العلم فريضة على كلّ مسلم) وبذلك الاسناد إلى أبي داود الطيالسي عن أبي حنيفة رضي الله عنه قال ولدت سنة ثمانين وقدم عبد الله بن انيس صاحب رسول الله عليه وسلم الكوفة سنة أربع وتسعين ورأيت وسمعت منه وأنا ابن أربع عشرة سنة سمعته يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: (حبك الشيء يعني ويصم) وبسنده إلى أبي يوسف القاضي ثنا أبو حنيفة قال ولدت سنة ثمانين وحججت مع أبي سنة ست وتسعين وأنا ابن ستة عشر سنة فلما دخلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لأبي حلقة من هذه فقال حلقة عبد الله بن الحارث ابن جزء الزبيدي صاحب النبي صلى الله عليه وسلم فتقدمت فسمعته يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: (من تفقه في دين الله كفاه الله همّه ورزقه من حيث لا يحتسب) وبسنده عن يحيى بن قاسم عن أبي حنيفة قال سمعت عبد الله بن أبي اوفى يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: (من بنى لله مسجدا ولو كمفحص قطاة بنى الله تعالى له بيتا في الجنة) وبسنده إلى أبي سعيد الجندی عن أبي حنيفة قال سمعت واثلة بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: (لا تظهر شماتة لأخيك فيعافيه الله ويبتليك) وبسنده عن يحيى بن معين أنّ أبا حنيفة صاحب الرأي سمع عائشة بنت عجر وتقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (أكثر جنود الله في الأرض الجراد لا آكله ولا أحرمه) فهؤلاء الخمسة من الصحابة وامرأة من الصحابييات وأما من قال بأنهم سبعة من الصحابة

فالحق بمؤلاء الخمسة معقل بن يسار المزني وفيه كلام لأنّ معقل مات في خلافة معاوية رضي الله عنه ومات معاوية رضي الله عنه سنة ستين وجابر بن عبد الله الانصاري وظن انه سمع منه ولم يكن سمع منه لأنّه معنعن وأمّا أنس بن مالك وغيره من هولاء فلا مانع من ذلك وقد اشتهرت الروايات في ذلك فإنّ أنس بن مالك رضي الله عنه مات سنة احدى وتسعين او ثنتين وتسعين او ثلاث وتسعين فيكون عمر أبي حنيفة يوم مات أكثر من عشر سنين بالاتفاق.

وأما النوع الرابع من مناقبه فإنّه قد ثبت ...

فإنّه قد ثبت بسنده [أي بسند الخوارزمي] المتصل إلى يحيى بن معين قال سمعت علي بن مسهر يقول خرج الأعمش إلى الحج فشيّعه أهل الكوفة وأنا فيهم فلما أتى القادسيّة رأوه مغموما فقالوا في ذلك فقال علي بن مسهر شيّعنا قالوا نعم قال ادعوه لي فدعوني وكان يعرفني بمجالسة أبي حنيفة فقال ارجع إلى المصر وسل أبا حنيفة رحمه الله تعالى أن يكتب لي المناسك فرجعت برسالته فاملاً عليّ ثم أتيت بها الأعمش وبسنده قال ثنا أبو يوسف قال لقيني الأعمش فقال صاحب هذا الذي يخالف عبد الله بن مسعود قال قلت له فيما يخالفه قال قال عبد الله بيع الامة طلاقها وصاحبك يقول ليس بيع الامة طلاقها فقلت له انت حدثتنا عن النّبي صلّى الله عليه وسلّم انه لم يجعل بيع الامة طلاقها فقال الأعمش واين حدثت ذلك قال قلت له أنت حدثتنا عن إبراهيم عن الاسود عن عائشة بنت الصديق أنّ النّبي صلّى الله عليه وسلّم خير بريرة فقال أبو يوسف رحمه الله تعالى فلو كان بيع الامة طلاقها لما كان للتخيير معنى لأنّ عائشة أم المؤمنين رضي الله تعالى عنها اشترتها فلو كان بيعها طلاقها لما خيرها النّبي صلّى الله عليه وسلّم فقال الأعمش يا يعقوب هذا في هذا قال نعم. قال محمّد وفي رواية أنّ الأعمش قال إنّ أبا حنيفة يحسن المعرفة بمواضع الفقه الدقيقة وغور غوامض العلوم الخفية رآها أبوحنيفة في ظلمة اماكنها من فسخ ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصّلاة والسّلام: (هو سراج أمتي) انتهى مختصرا.

وأما النوع الخامس من فضائله رواية الكبار عنه

فبسند الخوارزمي إلى الاستاذ أبي محمد عبد الله بن محمد بن يعقوب البخاري الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل على فضل أبي حنيفة إلا برواية الكبار عنه كعمرو بن دينار فانه من شيوخ أبي حنيفة وكبار العلماء وقد روى عنه ونظراءه واشباهه كعبد الله بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعنى البخاري روى عنه عباد بن العوام وهشيم ووكيع وهمام بن خالد وابو معاوية الضرير وقد روى عنه عبد العزيز بن أبي رواد وعبد المجيد بن عبد العزيز ابن رواد وسفيان بن عيينه وفضيل بن عياض وداود الطائي وابن جريج وعبد الله بن يزيد المقرئ روى عنه تسعمائة حديث وسفيان الثوري وابن أبي ليلى وابن شبرمة روى عنه حديثا واحدا ومسعر بن كدام واسماعيل بن أبي خالد وشريك بن عبد الله وحمزة بن حبيب المقرئ روى عنه الكثير وعاصم بن أبي النجود إمام القراء وشيخ أبي حنيفة كان يسأله ويأخذ بقوله ويقول جزاك الله يا أبا حنيفة وكان يقول أتيتنا صغيرا وأتيناك كبيرا انتهى مختصرا.

وأما النوع السادس من مناقبه أنه تلمذ عند أربعة آلاف من شيوخ أئمة التابعين

فبسند الخوارزمي إلى أبي حفص عمر بن الإمام أبي بكر أنه قال وقعت منازعة بين أصحاب الإمام الأعظم أبي حنيفة رحمهم الله تعالى وأصحاب الإمام المعظم الشافعي رحمهم الله تعالى ففضل كل طائفة صاحبها فقال أبو عبد الله^[١] بن أبي حفص الكبير^[٢] وهو إمام أئمة الحديث لأصحاب الشافعي عدوا مشائخ الشافعي رحمهم الله تعالى كم هم؟ فعدوهم فقالوا إنهم بلغوا ثمانين شيخا فقال لهم فعدوا مشائخ أبي حنيفة رحمهم الله تعالى فعدوهم فقالوا إنهم بلغوا أربعة آلاف. ويسنده إلى الربيع بن يونس يقول دخل أبو حنيفة رضي الله عنه على أمير المؤمنين أبي جعفر المنصور^[٣] وعنده

(١) أبو عبد الله أبو حفص الصغير محمد بن أحمد توفي سنة ٢٦٤ هـ. [٨٧٨ م].

(٢) أبو حفص الكبير أحمد البخاري تلميذ محمد الشيباني توفي سنة ٢١٧ هـ. [٨٣٢ م]. في بخارى.

(٣) الخليفة أبو جعفر المنصور توفي سنة ١٥٨ هـ. [٧٧٥ م].

عيسى بن موسى فقال للمنصور يا أمير المؤمنين هذا عالم الدنيا اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن أخذت العلم فقال عن أصحاب عمر بن الخطاب رضي الله عنهم عنه وعن أصحاب علي بن أبي طالب رضي الله عنهم عنه وعن أصحاب عبد الله بن مسعود عن عبد الله وعن أصحاب عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس على وجه الأرض أعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك.

وأما النوع السابع من مناقبه أنه اتفق له من الأصحاب ما لم يتفق لأحد من بعده فبسند إلى قاضي القضاة أبوبكر عتيق بن داود اليماني رحمه الله في ترجيح مذهب أبي حنيفة رحمه الله عليه على سائر المذاهب في كلام طويل فصيح إلى أن قال هو إمام الائمة وسراج الامة ضخم الدسيعة السابق إلى تدوين علم الشريعة ثم أيده الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع له من الأصحاب والائمة عصمة منه تعالى لهذه الامة عالم يجتمع في عصر من الاعصار في الاطراف والاقطار. منهم ذوالفقاه والدراية أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم الانصاري. ومنهم العالم الربّاني محمد بن الحسن الشيباني^[١]. ومنهم ذوالذكاء الباهر زفر بن هذيل التميمي العنبري. ومنهم الفاضل النزيه الحسن بن زياد اللؤلؤي. ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح^[٢]. ومنهم الفقيه الكامل عبد الله بن المبارك^[٣]. ومنهم ازهد الامة داود بن نصير الطائي. ومنهم حفص^[٤] بن غياث النخعي. ومنهم الإمام بن زكريا بن أبي زائدة. ومنهم الإمام حماد بن أبي حنيفة. ومنهم يوسف بن خالد السمطي وعافيه بن يزيد الاودي وحبّان ومندل ابنا علي وعلي بن مسهر والقاسم بن معز واسد بن عمرو البجلي ونوح ابن أبي مریم وغيرهم. قال الخوارزمي فكان رحمه الله تعالى إذا وقعت واقعة شاوهم وناظرهم وحاورهم وسألهم

(١) محمد بن حسن الشيباني توفي سنة ١٨٩ هـ. [٨٠٥ م.] في الرّي.

(٢) وكيع بن الجراح الكوفي الحنفي توفي سنة ١٩٨ هـ. [٨١٣ م.]

(٣) عبد الله بن المبارك توفي سنة ١٨١ هـ. [٧٩٧ م.]

(٤) أبو عمرو حفص بن غياث قاضي بغداد توفي سنة ١٩٤ هـ. [٨١٠ م.]

فيسمع ما عندهم من الأخبار والآثار ويقول ما عنده وينظرهم شهرا أو أكثر حتى يستقر احد الأقوال فيثبته ابويوسف رحمه الله تعالى حتى اثبت الأصول على هذا المنهاج شورى لا أنه تفرّد بذلك كغيره من الائمة. والدليل على ذلك ما أخبرني فلان عن فلان (وساق السند) قال كنا عند وكيع ابن الجراح يوما فقال رجل أخطأ أبوحنيفة فقال وكيع وكيف يقدر أبو حنيفة أن يخطئ ومعه مثل أبي يوسف وزفر ومحمد في قياسهم واجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن أبي زائدة وحفص بن غياث وحبان ومندل ابنا علي في حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن يعنى ابن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود في معرفته باللغة العربية وداود^[١] بن نصير الطائي وفضيل^[٢] بن عياض في زهدهما وورعهما من كان أصحابه هؤلاء وجلساؤه لم يكن ليخطئ لأنه إن أخطأ ردّوه إلى الحق. ثم قال وكيع والذي يقول مثل هذا كالانعام بل هم أضلّ فمن زعم أنّ الحق فيمن خالف أبا حنيفة أقول له ما قال الفرزدق لجرير:

اولئك آبائي فجئني بمثلهم * اذا جمعنا يا جرير الجماع

واما النوع الثامن من فضائله التي لم يشاركه فيها من بعده

أنّه اول من دوّن علم الشريعة ورتبه أبوابا

ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى في ترتيب الموطأ لم يسبق أبا حنيفة أحد لأنّ الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم بإحسان لم يضعوا في علم الشريعة أبوابا ميوّبة ولا كتباً مرتّبة وإنّما كانوا يعتمدون على قوة حفظهم فلما رأى أبوحنيفة العلم منتشرا خاف عليه من الخلفاء السوء أن يضيّعوه على ما قال عليه الصّلاة والسّلام (إنّ الله لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من العباد ولكن يقبض العلم بقبض العلماء حتّى إذا لم يبق عالماً اتخذ الناس رؤساء جهلاً فسئلوا فأفتوا بغير علم فضلّوا وأضلّوا) فلذلك دوّن أبوحنيفة فجعله ابوابا وكتباً فبدأ بالطهارة ثم بالصلاة ثم بالصوم ثم سائر العبادات

(١) داود الطائي توفي سنة ١٦٥ هـ. [٧٨٢ م.].

(٢) فضيل بن عياض توفي سنة ١٨٧ هـ. [٨٠٣ م.].

ثم المعاملات وهو أول من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت مسائل أبي حنيفة خمسمائة ألف مسألة وكتبه وأصحابه تدل على ذلك مع تضمن مذهبه من المسائل الغامضة المشتعلة على دقائق النحو والحساب ما يتعب في استخراجها العلماء بالعربيه والجبر والمقابلة وفنون الحساب وهو أول من استنبط حكم الأحكام وأسس قواعد الاجتهاد على سبيل الأحكام والدليل عليه ما قال الإمام الشافعي رحمه الله تعالى الناس عيال على أبي حنيفة في الفقه. وبسنده إلى يحيى بن معين يقول سمعت يحيى بن سعيد القطان يقول لا نكذب على الله تعالى ما سمعنا بأحسن من رأي أبي حنيفة وقد أخذنا بأكثر أقواله انتهى مختصرا.

واما النوع التاسع في مناقبه أنه رحمه الله تعالى كان يتعیش بكسبه الحلال

ويفضل على جماعة المشائخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) إلى مسعر^[١] بن كدام قال كان أبوحنيفة كلما اشترى شيئا لعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا اكتسى ثوبا فعل ذلك وبسنده إلى شقيق^[٢] بن إبراهيم البلخي قال كنت مع أبي حنيفة في طريق يعود مريضا فراه رجل من بعيد فاختبأ منه وأخذ في طريق آخر فلما علم أن أبا حنيفة بصره خجل ووقف فقال له أبوحنيفة لم عدلت عن الطريق فقال لك عليّ عشرة آلاف درهم وقد طال الوقت وامتدّ ولم أقدر أن أؤدّي فقال له أبوحنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته لك كله واجعلني في حل مما دخل في قلبك حين رأيتني قال شقيق فعرفت أنه زاهد حقيقي.

(١) مسعر بن كدام الكوفي توفي سنة ١٥٥ هـ. [٧٧٢ م.].

(٢) شقيق بن إبراهيم البلخي توفي سنة ١٧٤ هـ. [٧٩٠ م.].

واما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشاركه فيها أحد من بعده

أنّه مات مظلوماً ومحبوساً ومسموماً

والدليل على ذلك ما أنبأني فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث المنصور إلى أبي حنيفة وسفيان الثوري وشريك^[١] بن عبد الله فادخلوا عليه فقال لهم لم ادعكم إلّا لخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البصرة فخذ وألحق بها وقال لشريك هذا عهدك على قضاء الكوفة فخذ وألحق بها وقال لأبي حنيفة هذا عهدك على مدينتي هذه. ثم قال لحاجبه وجه معهم أو كما قال فمن ابى فاضربه مائة سوط. فأما شريك فأخذ عهده ومضى. وأما سفيان فأخذ عهده وتركه في المنزل وهرب إلى اليمن. وأما أبوحنيفة فلم يقبل العهد فضرب مائة سوط وحبس فمات بالحبس. وقد اتفق العلماء على أنّه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم أشياء آخر والله أعلم بالحقيقة.

فإن قيل قد ذكر ابوبكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب^[٢] في تاريخ بغداد من المطاعن في أبي حنيفة ما يعارض ما ذكرت من مناقبه.

فالجواب عنه من وجوه خمسة أربعة من حيث الإجمال والخامس من حيث التفصيل. قال مؤلف الرسالة عفا الله عنه قد اطنب المصنف اعني الخوارزمي وأجاب فأحسن وأجاد لكنني تركت نقله لأنّ هذه العجالة لا تحتل ذكره ومن أراد الاطلاع عليه فعليه بالمسند الكبير له إلّا أنّي أحببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب الخامس قال فمنها ما شنع هو وغيره على أبي حنيفة رضي الله عنه أنّه لا يعمل بالخبر وإنّما يعمل بالرأى وهذا قول من لا يعرف شيئاً من الفقه ومن شم رائحته

(١) القاضي شريك النخعي مات سنة ١٧٧ هـ. [٨٩٣ م].

(٢) الخطيب البغدادي أحمد الشافعي توفي سنة ٤٦٣ هـ. [٧٩٣ م].

وأنصف اعترف أنّ أبا حنيفة رحمه الله تعالى أعمل الناس بالاخبار واتباع الآثار والدليل على بطلان ما قاله من وجوه ثلاثة:

أحدها أنّ أبا حنيفة رحمه الله تعالى يرى المراسيل حجة ويقدمها على القياس خلافا للشافعي رحمه الله تعالى. **والثاني** أنّ أنواع القياس أربعة: **أحدها** القياس المؤثر وهو الذي يكون بين الأصل والفرع معنى مشترك مؤثر. **والثاني** القياس المناسب وهو أن يكون بين الأصل والفرع مشابهة صورة الأحكام الشرعية. **والرابع** قياس الطرد وهو أن يكون بين الأصل والفرع معنى مطرد وأبوحنيفة وأصحابه رحمهم الله تعالى قالوا بأنّ قياس الشبهة والاخلال باطل واختلف أصحابه في قياس الطرد فأنكره بعضهم وقال ابويزيد الكبير بأنّ قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة. وقال الشافعي رحمه الله تعالى بأنّ الأنواع الأربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبهة كثيرا ومن ذلك قولهم الخل مائع لاسى القنطرة على حبسها فلا يزيل النجاسة كالدهن وإن لم يكن ذلك مؤثرا فجمع الشافعي بين الخل والدهن لمشابهتهما في الصورة وأبوحنيفة رحمه الله تعالى جمع بين الخل والماء في المعنى المؤثر في إزالة النجاسة من التزيق بالمجاورة والشيوع بالدلك والتقاطر والزوال بالعصر ولذلك أمثلة كثيرة. ثم العجب إن أبا حنيفة رضي الله عنه لا يستعمل إلا نوعا أو نوعين من القياس والشافعي رحمه الله تعالى يستعمل الأنواع الأربعة ويرأها حجة ويقول الخطيب وأمثاله بأنّ أبا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا لغلبة الهوى وقلة الوقوف على الفقه فمن عرف مأخذ أبي حنيفة رحمه الله تعالى وأصحابه عرف بطلان ما قاله وبيان ذلك من حيث التفصيل إنّ أبا حنيفة رحمه الله تعالى قال القهقهة في الصلاة ناقضة لحديث الاعمى الذي وقع في البركة فضحك بعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (ألا من قهقهه منكم فليعد الوضوء والصلاة) وهذا الحديث وإن كان ضعيفا فقد مال به أبوحنيفة وترك قياس القهقهة في الصلاة على غير الصلاة خلافا للشافعي رحمه الله تعالى فإنّه أخذ بالقياس وقال

أبوحنيفة بجواز الوضوء بنيذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الجن وإن كان ضعيفا فقد أخذ به أبوحنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الاشربة خلافا للشافعي رحمه الله تعالى فإنه أخذ بالقياس فعلم أنّ أبا حنيفة رحمه الله تعالى يقدم الأحاديث الضعيفة على القياس ولكن رأى الخطيب وأمثاله أنّه ترك أبوحنيفة العمل ببعض الأحاديث التي أخذها الشافعي رحمه الله تعالى وظنّ أنّه تركها بالقياس ولم يعلموا أنّه إنما تركها لأحاديث أصحّ منها.

فمنها قوله عليه السّلام: (إذا بلغ الماء قلتين لم يحمل خبثا) تركه أبوحنيفة لأنّه ليس في الصحيحين ولأنّ القلة اسم مشترك واسناده مضطرب وأخذ بالحديث الذي اتفق عليه الشيخان البخاري ومسلم وهو قوله عليه السّلام: (لا يولن أحدكم في الماء الدائم ثم يتوضأ منه) ولفظ مسلم (ثم يغتسل منه). ومنها حديث أم هانئ أنّها كرهت أن يتوضأ بالماء الذي ييل فيه شيء تركه أبوحنيفة لأنّ أم هانئ روت عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم حديثا يخالف هذا والحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على إخرجه وهو حديث أم عطية قالت توفيت إحدى بنات رسول الله صلّى الله عليه وسلّم فقال: (اغسلها بسدر اجملي في الأخيرة كافورا) فهذا الحديث الصحيح قال أبوحنيفة رضي الله عنه بأنّ اسم الماء المطلق إذا زال باختلاط شيء طاهر كالسدر والكافور والأشنان والصابون والزعفران يجوز الوضوء به خلافا للشافعي. ومنها أحاديث وردت في عدم جواز الوضوء بفضل وضوء المرأة ليس شيء منها في الصحاح تركوا العمل بهذا للحديث الصحيح الذي ذكره الترمذی في جامعه وهو حديث ميمونة قالت اجتنبت أنا ورسول الله صلّى الله عليه وسلّم فاغتسلت في جفنة ففضلت فضلة فجاء رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ليغتسل منها قلت إني اغتسلت منها قال: (إنّ الماء ليس عليها جنابة ولا ينجسه شيء) فاغتسل منه قال أبويعسى الترمذی رحمه الله تعالى هذا حديث حسن صحيح فلماذا قال أبوحنيفة رحمه الله تعالى يجوز الوضوء بذلك خلافا لبعض أصحاب الحديث. ومنها الأحاديث العامة التي وردت في نجاسة الماء بموت الحيوان

تركها أبوحنيفة في موت ما ليس له دم سائل كالبق والذباب والزناير والعقارب للحديث الخاص الذي أخرجه البخاري في صحيحه أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: (إذا وقع الذباب في إناء أحدكم فليغمسه كله ثم ليطرحه فإنّ في أحد جناحيه شفاء وفي الآخر داء). ومنها العمومات التي وردت في الميتة تركها أبوحنيفة رحمه الله تعالى في جواز دبّاغ جلدها خاصة للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على إخراجها وهو حديث ابن عباس قال مرّ رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة ميتة فقال: (ألا استفتعتم بها) فقالوا يا رسول الله إنّها ميتة فقال: (إنّما حرّم أكلها) فلهذا قال يطهر جلدها بالدبّاغ خلافا للجماعة. ومنها هذه العمومات الواردة في الميتة أيضا تركها أبوحنيفة رحمه الله تعالى بهذا الحديث الصحيح وهو قوله: (إنّما حرّم أكلها) فقال رحمه الله تعالى إنّ شعر الميتة وعظمها وقرنها وصوفها طاهر خلافا للشافعي رحمه الله تعالى. ومنها أحاديث وردت في عدم وجوب غسل المنيّ وجواز القرص والفرك ظنوا أنّ أبا حنيفة تركها حيث قال بنجاسة المنيّ ولم يتركها بل عمل بها فقال يجوز الفرك في اليابس ويجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على إخراجها وهو حديث عطاء بن يسار قال أخبرني عائشة رضي الله عنها أنّها كانت تغسل المنيّ عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلي وأنا أنظر إلى البقع في ثوبه من اثر الغسل فلهذا قال إنّ نجس خلافا للشافعي رحمه الله تعالى. ومنها حديث ابن عمر رقيت يوما على بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدبر الشام فظنوا أنّ أبا حنيفة ترك العمل به بل قال أبوحنيفة رحمه الله تعالى يحتمل أنّه كان قاعدا ليقضي حاجته فلما ابتدأ في قضائها استدبر القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على إخراجها وهو حديث أبي ايوب^[١] أنّ النّبي صلى الله عليه وسلم قال: (لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا او غربوا) فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز استقبال القبلة في قضاء

(١) خالد بن زيد أبو أيوب الأنصاري أُنشده سنة ٥٠ هـ. [٦٧٠ م.] في القسطنطينية (اسطنبول)

الحاجة في الصحارى والبنيان خلافا للشافعي رحمه الله تعالى وبعض أصحاب الحديث. ومنها الأحاديث التي وردت أنّ النبي صلى الله عليه وسلم توضأ ثلاثاً ثلاثاً فظنوا أنّ أبا حنيفة لم يعمل بها حيث لم يرد تكرار المسح مستحباً وأبو حنيفة رحمه الله تعالى قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار وأمّا المسح فليس بوضوء ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذي في حديث علي رضي الله عنه أنّه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيه أنّه مسح برأسه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح. ومنها الأحاديث التي وردت في تعجيل المغرب وكرهه تأخيرها وظنوا أنّ أبا حنيفة لم يعمل بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات وأبو حنيفة يقول يكره تأخيرها لهذه الأحاديث ولا يدل كراهة التأخير على أنّه ليس له وقت جواز الأداء كتأخير العصر إلى وقت إصفرار الشمس فيجوز المغرب لو أداه قبل غيبوبة الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على إخرجه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنّه قال: (إذا قدم العشاء فابدؤا به قبل أن تصلّوا صلاة المغرب ولا تعجلوا عن عشاءكم) فهذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها الأحاديث التي وردت في أداء الصلاة لمواقيتها وفي أول الوقت فظنوا أنّ أبا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بأنّ الاسفار أفضل وإنّما جمع أبو حنيفة بينهما لاحتمالها وبين الحديث الصريح الذي رواه الترمذي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنّه قال: (اصبحوا بالصبح فإنّه أعظم للأجر) قال الترمذي هذا حديث حسن صحيح فهذا قال يستحب الاسفار جمعا بينه وبين الحديث الآخر الصحيح (أفضل الأعمال أداء الصلاة لوقتها) فإن آخر الوقت أيضا وقتها وأمّا قوله أول الوقت رضوان الله وآخره عفو الله فهو من الموضوعات أشار إليه ابن الجوزي^[١] في كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعا وقد صرح به غيره. ومنها الأحاديث التي وردت أنّ صلاة الوسطى صلاة الفجر فظنوا أنّ أبا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلاة العصر وإنّما قال أبو حنيفة بموجب الحديث

(١) ابن الجوزي عبد الرحمن مات سنة ٥٩٧ هـ. [١٢٠١ م.] في بغداد.

الصحيح الذي أخرجه الشيخان عن علي رضي الله تعالى عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال يوم الأحزاب: (مأأ الله قلوبهم وقبورهم نارا كما شغلونا عن صلاة الوسطى صلاة العصر حتى غابت الشمس) فلهذا قال الوسطى صلاة العصر خلافا للشافعي فإنه قال الفجر. ومنها الأحاديث التي وردت في الجهر بالتسمية ظنوا أن أبا حنيفة خالفها بالقياس وإنما لم يعمل بها لأنها لم تصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فأما عن بعض الصحابة فقد صح منه شيء ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من علي بن عمر الدارقطني^[١] حيث صنف كتابا في الجهر بالتسمية تعصبا واورد فيه أحاديث موضوعة فأنكر عليه ذلك المحدثون ورموه عن قوس واحدة فلما قدم مصر قال له بعض المالكية أناشدك الله الذي لا اله إلا هو هل صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر بالتسمية فقال لا فلهذا لم يعمل بها أبوحنيفة وإنما عمل بالحديث الصحيح الذي أخرجه الشيخان عن انس بن مالك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلف أبي بكر وعمر وعثمان وكانوا لا يجهرون بسم الله الرحمن الرحيم وفي لفظ فكانوا لا يستفتحون القراءة بسم الله الرحمن الرحيم فلهذا قال رحمه الله تعالى لا يجهر خلافا للشافعي. ومنها الأحاديث التي وردت في الفاتحة نحو قوله عليه السلام: (لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب) وقوله (كل صلاة لم يقرأ فيها بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام) ظنوا أن أبا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بأن الصلاة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة إذا قرأ غيرها ولم يعلموا أنه إنما عمل بها أبوحنيفة وإنما جمع بين الكل أبوحنيفة لأنه قال الصلاة بغير فاتحة الكتاب خداج ناقصة غير تامة فإن كان تركها عمدا فهو عاص وصلاته ناقصة غير تامة وإن كان تركها ناسيا يجبر بسجود السهو وقال لا صلاة كاملة فاضلة إلا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطله بترك الفاتحة للحديث الصحيح الذي تلقته الأمة بالقبول واتفق الشيخان على إخراجهم أن النبي صلى الله عليه وسلم علم المسئ للصلاة فرائضها كلها فقال

(١) الدارقطني علي بن عمر توفي سنة ٣٨٥ هـ. [٩٩٥ م].

(كَبِّرْ ثُمَّ اقْرَأْ مَا تيسر معك من القرآن) والعمل به واجب لأَنَّهُ موافق لكتاب الله تعالى حيث قال: (فَاقْرَءُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ * المزل: ٢٠) فهذا قال لا تبطل الصلاة بتركها خلافا للشافعي رحمه الله تعالى. ومنها تشهد ابن عباس رضي الله عنه ظنوا أَنَّ أبا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا أَنَّ أبا حنيفة إِنَّمَا أخذ بتشهد ابن مسعود رضي الله عنه فَإِنَّهُ أَصَحُّ ما نقل قال أبو عيسى الترمذي أَصَحُّ حديث روي عن النَّبِيِّ صَلَّى الله عليه وسلَّم في التشهد حديث ابن مسعود ثم قال الترمذي وعليه أكثر أهل العلم من الصحابة والتابعين. ومنها قوله عليه السَّلام: (إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَنْعَلِ الْيَقِينَ) ظنوا أَنَّ أبا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا أَنَّ أبا حنيفة عمل به فيما إذا لم يكن له غالب ظن وإذا كان له غالب ظن يتحرى الصواب عملا بالحديث الصحيح الَّذي أخرجه الشيخان في صحيحهما عن النَّبِيِّ صَلَّى الله عليه وسلَّم (إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ) خلافا للشافعي رحمه الله تعالى. ومنها الأحاديث التي وردت في القنوت في صلاة الفجر ظنوا أَنَّ أبا حنيفة تركها برأيه ولم يعلموا أَنَّ أبا حنيفة علم أَنَّهُا منسوخة والدليل عليه ما أخرجه الشيخان في الصحيحين عن أنس بن مالك قال قنت رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم في الفجر شهرا يدعوا على أحياء من العرب ثم تركه. ومنها العمومات الواردة في صلاة الجنازة ظنوا أَنَّ أبا حنيفة رحمه الله تعالى خالفها برأيه حيث كره صلاة الجنازة في الأوقات المكروهة الثلاثة وَإِنَّمَا خصصها أبو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الَّذي أخرجه مسلم في صحيحه عن عقبة بن عامر ثلاث ساعات كان ينهانا رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم أن نصلي فيهن وأن نقبر فيهن موتانا. ومنها قوله عليه السَّلام: (عَفْوٌ عَنْ أُمَّتِي عَنْ صَدَقَةِ الْخَيْلِ وَالرَّقِيقِ) ظنوا أَنَّ أبا حنيفة لم يعمل به بل عمل برأيه وَإِنَّمَا أخذ أبو حنيفة بالحديث الصحيح الَّذي أخرجه الشيخان البخاري ومسلم أَنَّ رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم ذكر الخيل فقال: (ورجل ربطها تعففا ثم لم ينس حق الله تعالى في رقابها ولا ظهورها فهي له ستر) فلذا قال في الخيل زكاة خلافا للشافعي رحمه الله تعالى. ومنها قوله عليه السَّلام: (أَفْطَرِ الْحَاجِمَ

والمحجوم) ظنوا أنّ أبا حنيفة ترك العمل به برأيه ولم يعلموا أنّ أبا حنيفة علم معناه وتأويله فعمل بمعناه والحجامة لا تفطر للحديث الصحيح الذي أخرجه الترمذي عن ابن عباس أنّ النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو صائم قال الترمذي هذا حديث صحيح. **ومنها** الحديث الذي أورده مسلم أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم أفرد الحج ظنوا أنّ أبا حنيفة تركه برأيه حيث قال القرآن أفضل وإنّما رجّح أبوحنيفة الحديث الصحيح الذي أخرجه الشيخان في الصحيحين عن أنس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: **(لبيك بحجة وعمرة)**. **ومنها** قوله عليه السّلام: **(لا ينكح المحرم ولا ينكح ولا يخطب)** انفرد مسلم بإخراجه ظنوا أنّ أبا حنيفة ترك العمل به بالقياس وإنّما عمل أبوحنيفة رحمه الله تعالى بالحديث الذي اتفقا على صحته وأخرجاه في صحيحيهما من حديث ابن عباس أنّ النبي صلى الله عليه وسلم تزوّج ميمونة وهو محرم. **ومنها** قوله عليه السّلام **(الشفعة فيما لم يقسم)** ظنوا أنّ أبا حنيفة تركه بالقياس وإنّما أخذ أبوحنيفة بالحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على إخرجاه وهو قوله عليه الصّلاة والسّلام: **(الجار أحقّ بصقّبه)**. **ومنها** العمومات الواردة في الحث على نوافل العبادات ظنوا أنّ أبا حنيفة تركها بالقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح أفضل وإنّما أخذ أبوحنيفة بالحديث الصحيح: **(ولكني أصوم وأفطر وأتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني)**. **ومنها** العمومات الواردة في اشتراط الولي في النكاح نحو قوله عليه السّلام: **(لا نكاح إلا بولي)** ظنوا أنّ أبا حنيفة ترك العمل بها بالقياس حيث قال بأنّه يصح النكاح بغير ولي في البالغة وإنّما عمل أبوحنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذي أخرجه الترمذي في جامعه أنّ النبي صلى الله عليه وسلم قال: **(الأيّم أحقّ بنفسها من وليّها والبكر تستأذن في نفسها وأذنّها صماتها)** وبالحديث الصحيح الذي رواه البخاري أنّ خنساء زوّجها أبوها وهي كارهة وكانت ثيبة فردّ النبي صلى الله عليه وسلم نكاحها فلماذا قال أبوحنيفة الأيّم أحقّ بنفسها من وليّها والبكر تستأذن خلافا للشافعي رحمه الله تعالى. **ومنها** العمومات الدالة على اشتراط التسمية [المهر] في النكاح ظنوا أنّ أبا حنيفة ترك العمل بها بالقياس وإنّما عمل

أبوحنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه الترمذي في جامعه أن امرأة أتت عبد الله بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم يفرض لها صداقا ولم يدخل بها فقال عبد الله أرى لها مثل صداق نسائها ولها الميراث وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الأشجعي أنّ النبي صلى الله عليه وسلم قضى في تزويج بنت واشق الاشجعية مثل ما قضى به عبد الله قال الترمذي هذا حديث صحيح. فلهذا قال أبوحنيفة رحمه الله تعالى يصح النكاح خلافا للشّافعي رحمه الله تعالى. ومنها العمومات الواردة في إباحة الطلاق ظنوا أنّ أبا حنيفة رحمه الله عليه تركها بالقياس حيث قال بجهة إرسال الثلاث وإنّما اعتمد أبوحنيفة رحمه الله تعالى بالحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على إخرجه وهو حديث ابن عمر أنّه طلق امرأته في حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال: (مُرُهُ فَلْيَرَا جُعْهَا ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهَرُ ثُمَّ تَحِيضَ ثُمَّ تَطْهَرُ ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فِتِلْكَ الْعِدَّةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطْلَقَ لَهَا النِّسَاءُ). ومنها جريان القصاص في كسر السن خلافا للشّافعي رحمه الله تعالى ظنوا أنّ أبا حنيفة رحمه الله تعالى قال بالقياس وإنّما اعتمد أبوحنيفة بالحديث الصحيح الذي أخرجه البخاري في صحيحه وهو حديث انس أن الربيع بنت النضر عمته لطمت جارية فكسرت سنّها فعرضوا عليهم الارش فأبوا فأعرضوا عليهم العفو فأبوا فأتوا النبي صلى الله عليه وسلم فأمرهم بالقصاص الحديث بطوله. ومنها العمومات الواردة بقتل المشركين ظنوا أنّ أبا حنيفة ما عمل بها بل بالقياس حيث قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفاني ولا الرهبان ولا العميان خلافا للشّافعي رحمه الله تعالى. وإنّما اعتمد أبوحنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه الترمذي في جامعه أنّ امرأة وجدت مقتولة في بعض مغازي رسول الله صلى الله عليه وسلم فأنكر رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل النساء والصبيان قال الترمذي هذا حديث صحيح.

ومنها العمومات الواردة في إباحة صيد الكلب ظنوا أنّ أبا حنيفة لم يعمل بها بل بالقياس حيث قال بأنّه لا يؤكل صيد الكلب إذا اكل منه خلافا للشّافعي رحمه الله

تعالیٰ فی أحد قولیه. وائما اعتمد أبوحنیفة رحمہ اللہ تعالیٰ بالحديث الصحيح الذي أخرجه الشيخان أنّ عدي بن حاتم سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال (إذا أرسلت كلبك المعلم فقتل فكل وإذا أكل فلا تأكل فإنما أمسك على نفسه). ومنها الرد على ذوي السّهام إلّا على الزّوج والزّوجة وعند الشّافعي رحمہ اللہ تعالیٰ يوضع في بيت المال ظنوا أنّ أبا حنیفة رحمہ اللہ تعالیٰ قال ذلك بالقياس وائما اعتمد أبوحنیفة رحمہ اللہ تعالیٰ بالحديث الصحيح الذي أخرجه البخاري ومسلم وهو حديث أبي هريرة رضي الله تعالى عنه أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في جنين امرأة من بني لحيان سقط ميتا بغرة عبد أو أمة ثم إنّ المرأة التي قضى عليها بغرة تُؤفّيت فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم: (أنّ ميراثها لبنیها وزوجها وأنّ عقلها على عصبتها) وأحاديث آخر أخرجه مسلم في صحيحه فعلم بهذا كلّ أنّ الذي قاله الخطيب وغيره أنّ أبا حنیفة كان يعمل بالقياس والرأي دون الاخبار بحث وافتراء وهو وأصحابه برآء وائما يعملون بالقياس عند عدم الحديث وكذلك جميع المجتهدين رضوان الله عليهم أجمعين. انتهى ما قاله الخوارزمي رحمہ اللہ تعالیٰ.

مؤلف گوید عفا الله عنه اگر چه در این اصل رابع سخن بطول کشید اما برای برادران احناف از فوائد خالی نیست که اکثر کم علمان أهل حدیث غیر مقلدین همین وظیفه ورد زبان دارند که إمام أبوحنیفة رحمہ اللہ تعالیٰ قیاس ورأی خود را بر حدیث مقدم میکند معاذ الله من ذلك که إمام أبوحنیفة رحمہ اللہ تعالیٰ قیاس خود را بر حدیث صحابی هم مقدم نمیکند چنانچه مشهور است که خلیفه منصور بطرف إمام اعظم رحمہ اللہ تعالیٰ نوشت که من شنیده ام که تو قیاس خود بر حدیث مقدم میکنی إمام در جواب نوشت ليس الامر كما بلغك يا أمير المؤمنين إئما أعمل أولاً بكتاب الله ثم بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم افضية أبي بكر وعمر وعثمان وعلي ثم افضية بقية الصحابة رضي الله عنهم ثم اقيس بعد ذلك وبأين سخن محض از تعصب وتحسد به نسبت إمام اعظم رضي الله عنه نزد جهلا حجت میگیرند وبعض مواضع است که فکر

آنها بغور مأخذ حضرت إمام نمیرسد وبدقایق استنباطات خداداد او رحمه الله تعالى نمیتوانند رسید زیرا که انتهاء عروج این جماعة تا صحاح سته است وزمانه أصحاب صحاح سته بعد از زمانه حضرت إمام اعظم است رحمه الله تعالى بقدر صد سال زیاده وکم پس اگر کدام حدیثی در زمانه أصحاب صحاح ضعیف باشد ازان لازم نمی آید که همان حدیث در زمانه إمام اعظم هم ضعیف باشد بجهة احتمال آنکه طریان ضعف در آن حدیث از سبب رواة متأخرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی^[۱] در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت وشیخ عبد الحق اول کسی است که پایهء علم حدیث در هند بنا نهاد ومحدثین مقلدین وغیر مقلدین هند جمله شاگردان شیخ مذکور اند وحق هم همین است که بعد خیر القرون خلط وملط در آرای عالم بعموم پیدا شد وزمانه رنگ دیگر گرفت اگر رنگ دیگر نیگرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارك رسول آمین مأمون برای چه بود.

خاتمه

در اول رساله تحریر یافته که وهابیان دو فرقه اند وهابی حقیقی که خود را أهل حدیث میگویند ومقلدین مذاهب را مشرکین وکفار ومباح المال والدم میدانند چون نجدیان وبعض افراد وهابیان هندو بنام حضرت إمام أبوحنیفه رحمه الله علیه سخت توهین وطعن ولعن در کتب خود می نویسند چون ابوالقاسم بنارسی نوّمسلم که کتابی مسمی به الجرح علی أبي حنیفة تألیف کرده است در آن مینویسد که او یعنی أبوحنیفه قرآن وحدیث نخوانده بود واو علم تاریخ وتفسیر مطلقا نمیدانست واو مانند شیخ چلی خیالات داشت واز او يك حجام بهتر است وفقه او فقه بی علمی است واو در علم حدیث بالکل نادان بود که يك حدیث هم باو نرسیده واو ضعیف وتامی استادان وشاگردان او ضعیف واو مرجیه وجهمیه زندیق بود ومرجیه از اسلام خارج اند لهذا حنفیان هم از اسلام خارج اند واو بنیاد شرك قائم کرد لهذا او مشرک

(۱) الشيخ عبد الحق محدث الدهلوي توفي سنة ۱۰۵۲ هـ. [۱۶۴۲ م.].

شد و طریقه او خلاف صریح قرآن است و او نه مجتهد بود و نه در او شروط اجتهاد موجود بودند و او قرن الشیطان است و او باغی است و از او هیچکس در مسلمانان زیاده رذیل و منحوس نگذشته. اباطیل و هابیه نقل از الجرح علی ابی حنیفة طبع سعید المطابع بنارس سنه ۱۳۳۰ و چون عبد الجلیل سامردی که کتابی بنام بُوی غسلین در سنه ۱۳۱۹ طبع کرده و دران هم داد گستاخی داده است و باز دیگر مقتدایان متقدمین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبد الهادی^[۱] و مقتدایان متأخرین اینها چون قاضی شوکانی یعنی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان بهویالی و غیرهم این جمله به نسبت فقه امام ابوحنیفه چیزها نوشته که ذکر آنها نهایت تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند بحکم آیه کریمه: (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ * الْجَانِثِيَّة: ۲۳) کیست که گمراه او تعالی راه براه راست آرد اما سؤال در اینجا از فرقه ثانیه و هابیه که خودهارا در لباس حنفیت پوشانیده عوام و کم علمانرا از راه می برند ایشانرا پرسیم که راست بگویند که آیا شمایان عقائد اعمال طائفه اولی را نیک و مستحسن میدانید یا قبیح و ناجائز اگر نیک و مستحسن دانید پس بحکم حدیث: (المرء مع من أحب) شما نیز جزء لا ینفک آنها می باشید و دعوی حنفیت شمایان بنفاق است پس آیات منافقین کفار که در اول رساله تحریر یافته است بر شمایان هو بھو راست و صادق می آیند. و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنها را قبیح و ناروا میدانید پس قسم به ذات پروردگار شمایانرا داده می شود راست بگویند که کدام فردی از افراد شمایان کدام کتابی کدام رساله کدام تحریری در تردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است نامش چیست و مصنفش کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت ایمانی شمایان چه مقدارست از جماعه اولی که مقلدین را خطابهای شرک و کفر و غیره میدهند.

(۱) ابن عبد الهادی محمد ابن قدامه مات سنة ۷۴۴ هـ. [۱۳۴۳ م.] فی الشام.

سؤال است که شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون قاضی شوکانی و مولوی اسماعیل دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی می کنید یا نه اگر می کنید شمایان هم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما اینست که مایان مقلدین امام أبوحنیفه و شمایان مقلدین شوکانی و غیره و نسبتی که از شرك و کفر و بدعت بجماعة مقلدین مذاهب می کنید بر شمایان هم راست می آید و اگر پیروی آنها نمی کنید پس چنانچه الجرح علی أبي حنیفه و غیره مینویسد کدام جرحی هم بر آنها نوشته اید یا نه اگر نوشته اید کدام است و اگر نه باعثش چیست و اگر گویند که مایان پیروی احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می کنیم پس در اینجا سؤال اینست که آیا شمایان را صحبت خیر البشر علیه الصلوة والسلام حاصل شده است و بگوش خود از حضور اقدس او صلی الله علیه و سلم احادیث شنیده اید یا نه اگر شق اول است ثابت کنید صحبت خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکه که رسانید اگر گویند که احادیث مایان را مصنفین کتب احادیث چون صحاح سته و غیرهم رسانیدند پس سؤال اینست که اصحاب صحاح و غیرهم از راویانی که نقلی احادیث میکنند معتمدین و موثقین بودند یا اگر موثقین نبودند بر قول و روایت آنها عمل کردن خطا است و اگر موثقین بودند بکدام دلیل.

اگر گویند بدلیل آنکه بزرگان دین چون امام بخاری و امام مسلم و أبوعیسی ترمذی و یحیی بن معین^[۱] و حاکم^[۲] و ابن جوزی و امام سیوطی و غیره هم آنها را معتمدین و موثقین نوشته اند.

گویم الحمد لله چشم ما روشن دل ما شاد که این عین تقلید شخصی است که معنای تقلید قبول کرد آن قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس که برای شمایان آفتی دیگر پیدا کرده و تراشیده خود شمایان پیش می آید که تقلید شخصی

(۱) یحیی بن معین توفي سنة ۲۳۲ هـ. [۸۴۶ م.] في المدينة المنورة على ساكنها أفضل الصلاة والسلام.

(۲) الحاكم محمد النيشاپوري توفي سنة ۴۰۵ هـ. [۱۰۱۴ م.].

کفر و شرک و بدعت است آنرا علاج چیست در اینوقت ختم رساله بر ذکر احادیث
ثلاثة میکنم بگوش هوش بشنو: حدیث اَوَّل حدیث افتراق الامة است در صحیح
ترمذی بروایت عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم (لِيَأْتِيَنَّ عَلَى
أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذُو التَّلْعِ بِالتَّلْعِ حَتَّى إِنْ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ أَتَى أُمَّةً عَلَانِيَةً
لَكَانَ فِي أُمَّتِي مَنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ. وَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَى ثَلَاثِينَ وَسْبَعِينَ مِلَّةً وَتَفْتَرِقُ
أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسْبَعِينَ مِلَّةً كُلَّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً) قالوا من هي يا رسول الله
قال: (ما أنا عليه وأصحابي). وفي رواية أحمد وأبي داود^[۱] عن معاوية: (ثَلَاثَانِ وَسْبَعُونَ
فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ وَإِنَّهُ سَيُخْرِجُ فِي أُمَّتِي أَقْوَامَ تَتَجَارَى بِهِمْ تِلْكَ
الْأَهْوَاءُ كَمَا يَتَجَارَى الْكَلْبُ بِصَاحِبِهِ لَا يَبْقَى مِنْهُ عِرْقٌ وَلَا مِفْصَلٌ إِلَّا دَخَلَهُ) این
حدیث شریف جنگ هفتاد و دو ملت را صلح نهاد رسول مقبول آیه کریمه: (وَمَا
يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * النجم: ۳-۴) زینت بخش کلام مبارک
اوست فرموده است که اُمت من چون بنی اسرائیل بر هفتاد سه ملة متفرق خواهند
شد ازان جمله هفتاد و دو فرقه بآتش دوزخ بروند مگر یکی اصحاب عرض کردند که
ای پیغامبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود که ناجیه باشد فرمود آنانکه بروند بران
راهی که من و اصحاب من بر آن راهیم.

سؤال: آیا این هفتاد و دو فرقه در اُمت دعوتند یا در اُمت إجابت.

گویم که در اُمت إجابت است که در حدیث لفظ اُمتی مکرر آمده است
وملل زائغه که اهل قبله نیستند آخرآرا اُمة آنحضرة گفته نمی شود وعلماء علم کلام
هفتاد و دو فرقه را در اهل قبله شمرده اند وثابت کرده اند که فرقهء ناجیه همین فرقهء
أهل السنة والجماعة است که مقلدین مذاهب أربعة اند در اینجا سؤالی بس عظیم
وسخت پیچیده در میان اُمت وآن این ست که جمله طوائف هفتاد و سه فرقه کلمهء
گو هستند وهر کدامی از اینها همین حدیث شریف را قبول دارند سؤال اینست که

(۱) أبو داود سليمان السجستاني توفي سنة ۲۷۵ هـ. [۸۸۸ م.] في البصرة.

هر یکی ازین هفتاد و سه فرقه دعوی این میکنند که فرقهء ناجیه منم و (ما أنا علیه وأصحابی) در حق من راست است حالا کدام کس باشد که در میان این طوائف حکم و آمین شده فیصله حق کند و اگر کسی فیصله هم کند کدام فرقهء باشد که خلاف مقصود خود آن فیصله را قبول کند پس مایان أهل السنة والجماعة علاجی دیگر ندانسته همان رسول مقبول را صلی الله علیه وسلم آمین قبول کردیم که اورا مأمون از زیغ و باطل یافتیم بالتجارتی عرض کردیم که ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم هم تو فیصله این مهم بفرما دیدیم که بفضل خدا هم در این حدیث فیصله پیدا شد و آن جمله وهي الجماعة است بروایة أبوداود وأحمد ولفظ جماعة در نام أهل السنة والجماعة موجود است و مراد از جماعه کثرت افراد اُمت است و کثرت افراد أهل السنة به نسبت و مقابله هر فرقه ازین فرق هفتاد و دو بدیهی است اگر کسی را باور نشود آدم شماری عالم را که بحکم حکام وقت فیصل میشود پیش نظر نهد تا حق حق شود و باطل باطل گردد بلکه افراد أهل السنة والجماعة که پابند و مقلدین مذاهب اربعه اند اگر بمقابله جمله هفتاد و دو فرقه گرفته شوند تا هم بفضل الهی زیاده هستند.

اگر کسی گوید که مراد از جماعة در حدیث کسانی اند که بر راه صواب باشند گو تعداد افراد او کم باشد چنانچه بعض محرومین را همین گمان است.

گوئیم که فیصلهء این قصه باز هم رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر فرموده است که مراد از لفظ جماعه کثرت افراد است و آن این است عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي) أَوْ قَالَ (أُمَّةَ مُحَمَّدٍ عَلَى ضَلَالَةٍ وَيَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَمَنْ شَذَّ شَذَّ إِلَى النَّارِ) رواه الترمذی. وعن أبي بصرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا يَجْمَعَ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ فَأَعْطَانِيهَا) رواه الطبرانی. وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: (مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ) رواه البخاری.

باز هم اگر کسی گوید در این احادیث شریفه اگر چه لفظ اجتماع اُمة و لفظ

جماعة آمده است أمّا باز هم تصریح بکثرت افراد نیست.

گوئیم وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (اتَّبِعُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّهُ مِنْ شَدِّ شَدِّ فِي النَّارِ) رواه ابن ماجه. وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (إِنَّ الشَّيْطَانَ ذَنْبُ الْإِنْسَانِ كَذَنْبِ الْغَنَمِ يَأْخُذُ الشَّاةَ الْقَاصِيَةَ وَالنَّاحِيَةَ وَإِيَّاكُمْ وَالشَّعَابَ وَعَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَالْعَامَةِ) رواه احمد. وعن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربة الإسلام عن عنقه) رواه احمد وابوداود. ومشكاة شريف لفظ سواد أعظم وعامه تصریح است بکثرت افراد وكثرت افراد در مقابلهء جميع فرق أهل قبله مر أهل السنة والجماعة ومقلدين مذاهب أربعة را است. پس ثابت شد كه فرقهء ناجیه هم فرقهء أهل السنة والجماعت است.

حدیث دوم مردی است از حضرت عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ) ترمذی فی باب ما جاء أنّ الإسلام بدا غریبا ص: ۳۷۷. غریب در اصطلاح عرب مسافر وتنهارا گویند یعنی دین اسلام در ابتداء ضعیف بود واز ضعف ترقی بقوت کرد تا که رسید بحد کمال قوت بعد ازان رو بنزول کرد تا که رسید در این زمان بحد کمال ضعف وهنوز تنزل او یوما فیوما در زیادت است واین صفت نیست در تمامی أهل قبله مگر أهل السنة والجماعة را زیرا که معلوم ومشاهد هر ذی فهم است که تمامی فرق زائغه چون شیعه وخارجیه ووهابییه ونیچریه ومرزائییه وغیرهم در این زمان یوما فیوما در ترقی است اگر کسی را شك آید آدم شماری ده سال سابق را با آدم شماری حال مقابله کند وبیند که فرق زائغه چه مقدار سال بسال زیادة میکنند واین زیادة از کجا می آید از افراد أهل السنة والجماعة کم میشوند وسبب إخراج عوام از تقلید ودخولش در فرق زائغه معلوم است که دران طرق پابندی اکثر محارم شرعیه نیست وهر کس مطلق العنان مجتهد وقت خود است هرچه خواهد آن کند ونفوس اماره

این زمانه از تقلید و پابندی شرع شریف ابا میکنند ازان وجه ربه تقلید از گردنهای خود انداخته لامذهبی اختیار میکنند و مطابق خواهشات نفوس خود بلا لومة لائم داد نفس پروری داده عمر خود را در مقتضیات نفوس بآخر میرسانند. پس ازین حدیث شریف معلوم شد که اسلام حقیقی همین جماعت أهل السنة والجماعة مقلدین مذاهب أربعه است بلکه اسلام نام همین جماعت مقرر شد که از غربت بترقی رسید و باز از ترقی رو بغربت نهاد فالحمد لله على ذلك وإنا لله وإنا إليه راجعون.

واگر کسی گوید که در حدیث شریف لفظ اسلام است و اسلام در مقابله کفر مستعمل میشود. پس معنای حدیث چنان باشد که اقتدار و حکومت اسلام از ضعف بقوت رسید و از قوت باز رجوع بضعف خواهد نمود.

گوئیم آن حاکمان ذوی الاقتدار اسلامیه که بودند آیا وهابیّه غیر مقلدین بودند آیا شیعه و نیچری بودند آیا مرزائی و نجدی بودند آنها هم آخر مسلمانان مقلدین یکی از مذاهب أربعه بودند پس ضعف آنها در مقابله کفار باز هم ضعف جماعة مقلدین شد.

حدیث سوم عن أنس رضي الله عنه قال جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم متى قيام الساعة فقال النبي صلى الله عليه وسلم إلى الصلاة فلما قضى صلاته قال: (این السائل عن قيام الساعة) فقال الرجل أنا يا رسول الله قال: (ما اعددت لها) قال يا رسول الله ما اعددت لها كثير صلاة ولا صوم إلا أني أحب الله ورسوله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (المرء مع من أحب وأنت مع من أحببت) فما رأيت فرح المسلمين بعد الإسلام فرحهم بها هذا حدیث صحیح ترمذی ص: ۳۴۴. مقصود از حدیث شریف آنکه هرکه در دنیا کسی را محبوب دارد و در عقبی بهمراه او و در صف او و در درجه او خواهد بود. پس کسانی که دعوی حنفیت میکنند و با نجدیان محبت قلبی دارند و أفعال شنیعه آنها را مستحسن میدانند و بقتل مسلمین أهل حرمین و هتك حرمت الله و تخريب شعائر الله

بر او لقب غازی و موحد کامل و عظمت السلطان می نهند و تولای آنها میکنند پس بحکم همین حدیث شریف و حکم کریمه (وَمَنْ يَتَوَلَّاهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ * المائدة: ۵۱) این کلمه گویان حنفی نما در روز قیامت در صف آنها و در درجه آنها خواهند بود پس به دعوای حنفیت آنها کسی فریفته نشود که اینها عقیده عین آنها اند (رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حَبَّكَ وَحَبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحَبَّ عَمَلٍ صَالِحٍ يَقْرَبُنَا إِلَى حَبِّكَ وَحَبَّ عَبْدٍ صَالِحٍ يَدُلُّنَا إِلَى حَبِّكَ وَارْزُقْنَا إِطَاعَتَكَ وَإِطَاعَةَ رَسُولِكَ وَإِطَاعَةَ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ. فَقَدْ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ وَمَنْ يَطْعُ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشَّاهِدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا).

ولیکن هذا آخر ما أردنا تحريره في هذا المقام وصلى الله على سيدنا محمد وآله وأصحابه وبارك وسلم. وكان الفراغ من تحرير الرسالة ضحوة الإثنين الثامن عشر من شهر جمادى الاولى المنسلكة في شهور سنة ست وأربعين بعد الألف والثلاثمائة. وأنا الفقير إلى الله محمد حسن المجددي الفاروقي^[۱]. أَللَّهُمَّ اخْتِمْ لَنَا وَلِمَنْ نَظَرُ فِيهَا بَعِينَ الْإِنْصَافِ بِالْخَيْرِ وَالسَّعَادَةِ يَا ذَا الْجُودِ وَالْمَغْفِرَةِ تَمَّتْ بِالْخَيْرِ.

تأريخ تأليف ۱۳۴۶ هـ. - ۱۹۲۸ م.

(۱) محمد حسن جان صاحب السرهندي توفي سنة ۱۳۴۹ هـ. [۱۹۳۱ م.].

تقريظ حضرت علامة العصر رأس العلماء مولانا عبد الباقي صاحب

قاضى بلاد سند وبلوچستان وسجاده نشين درگاه على

حضرت مفتى ديار السند أستاذ الآفاق علامه مولانا

محمد عبد الغفور الهمايوني عليه الرحمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وعلى آله وأصحابه
الذين هم المرضييون عنده. أما بعد: فإني قد طالعت الرسالة المسماة بالأصول الأربعة في
ترديد الوهابية التي صنفها الخبر القمقام والبحر الطمطماف حافظ آيات القرآن ناشر
أحاديث رسول الرحمن المقتدى في مذهب الإمام النعمان حضرة سيدي ومولاي الحاج
محمد حسن جان لا زالت شمس إفاضته ساطعة وبدور إفادته لامعة فوجدتها بحمد الله
حاوية على تحقيقات أنيقة وشاملة على تدقيقات رشيقة ما سمعتها الآذان ولا رأيها
الأعين ولا خطرت على قلب بشر مشيدة بالدلائل الساطعة ومؤيدة بالحجج القاطعة
نافعة نفعا جمّا وفاتحة قلوبا غلقا وأعينا عميا وآذانا صمّا ولا ريب في أنّها ماء زمزم
يشربونه بنيل الشفاء من كان قلوبهم غلغا وتنكشف افئدتهم بها انكشافا يقربهم إلى الله
زلفى وماء الحيات يحيى به صدور الموتى وكحل الجواهر يبصر به عيون أهل العمى فلله
در مؤلفها حيث أتى بدلائل شافية وتحقيقات كافية فيا ليت شعري هذا كتاب ينطق
علكم بالحق والصواب ولعمري أنّ هذا هو القول الفيصل في الباب وفصل الخطاب.
فمن أعرض بعد هذا التحقيق وكان من مرض القلب عليلا فليقرأ في شأنه قوله تعالى:
(وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا * الإسراء: ٧٢) وآخر
دعوانا أنّ الحمد لله ربّ العالمين وسلام على جميع عباد الله الصالحين خصوصا على
سيّدنا وشفيعنا خاتم النبيّين وعلى آله وأصحابه أجمعين.

أنا الفقير عبد الباقي الهمايوني عفا الله عنه

تقریظ حضرة علامّة الدهر رئیس العلماء مولانا محمد حسن صاحب
سجّاده نشین درگاه کطّار شریف ومفتی بلوچستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمده ونصلي على رسوله الكريم وعلى جميع من سلك صراط المستقيم. أمّا بعد: بر ضمائر ارباب بصائر مخفی نماند که در این زمان فساد وطغیان که شیطان وقرن الشیطان در اغواء بنی نوع انسان از سر تا پا مشغول ومنهمک اند از هیچ گوشه نداء (ارحني يا بلال) مسموع نمی گردد و هیچ کسی از أصحاب فضل وکمال در احیاء معتقدات أهل السنة وإماتة بدعات عقائد خبیثه مستحده مشغول نمی نماید حالانکه ارباب مذاهب باطله همچون روافض ومرزائیه وهابیه در اغواء خلق الله بکمال جوش وخروش معین ابلیس پر تبلیس اند ودر این تگاپوی روزانه به تیز رفتاری تمام روز افزون ترقی میدارند خصوصاً فرقه شاذه وهابیه که خود را در لباس متقیانه ملبوس نموده با جبّه ودستار مهره دار وریش مشرّع وعصای دراز در پرده اشاعت توحید وإتباع سنت وتبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیارانه رهنیها می کنند وهرکس می داند که توحید ایشان مصنوعی توحید نجدی است نه اصلی توحید اسلامی وسنت ایشان سنت ابن عبد الوهاب^[۱] وابن تیمیه است نه سنت نبویه علی صاحبها الصلوة والتحيّة وکسانیکه در علم تاریخ ید طولی می دارند بوجه احسن میدانند که اکثر أهل مذاهب باطله عقائد فاسده خود را به بهانه تأیید وحمايت توحید الهی فروغ در واج داده اند چنانکه طائفه معتزله که قرآن پاك كلام الهی را حادث می دانند واز قدیم دانستنش إنکار میکنند ومیگویند که در صورت اعتقاد قدم كلام الهی تعدد قدماء لازم می آید وآن منافی توحید است کما استفاد من کتاب

(۱) محمد ابن عبد الوهاب النجدي مات سنة ۱۲۰۶ هـ. [۱۷۹۲ م.] في درعية.

المأمون العباسي خليفة بغداد إلى نائبه اسحاق بن إبراهيم الخزاعي المذكور في تأريخ الخلفاء في ترجمة المأمون ونمی دانند که ممنوع ومنافی توحيد تعدد ذوات قدیمه است نه تعدد صفات قدیمه كما حققه في شرح العقائد النسفية بما لا يتصور المزيد عليه وهمجون حکماء فلاسفه مثل افلاطون وجالينوس وارسطاطاليس وغيرهم که توحيد ذات پاک باری تعالی را بجدی که رسانیده بودند که میگفتند الواحد الحقيقي لا يصدر منه إلا الواحد لهذا از باعث تضییق وتفریط در توحيد از أفعال لما يريد بودن او تعالی واز خالق کل شيء بودنش إنکار نموده در وادی ضلالت سرنگون افتادند وخالقیت او تعالی شانه را فقط در خلق عقل اول محدود ومحصور کردند همچنین وهابیان نیز در توحيد اسلامی تضییق وتفریط وتحریف نموده تعظیم غیر الله را اگر چه در حد اجازت شرعیه محدود بوده باشد منافی توحيد ومرادف شرك وكفر دانستند كما صرحوا به في كتبهم المؤلفه في ذكر التوحيد النجدي. صد هزار شكر باری تعالی بجا آورده می شود که در این زمان سعادت اقتران ذات ملکی صفات حجة الخلف بقية السلف رأس المشائخ الكرام ورئيس العلماء العظام مولانا ومقتدانا حضرت خواجه محمد حسن جان صاحب فاروقی مجددی سجادہ نشین درگاه طندهء سائنداد زیدت برکاته وفیوضاته در تردید أقوال وهابیان کتابی مسمى به (الأصول الأربعة في تردید الوهابیه) تألیف نموده مسلمانان عالم را از شر این طائفهء مفسده نجات بخشیده است فبادروا إليها الطلاب إلى مطالعة هذا الكتاب فإنه عديم النظير في هذا الباب مشتمل على الحق والصواب.

وأنا الفقير محمد حسن الكتباری عفا عنه الباري حيث منّ على كافة المسلمين بما يفيد حفظ عقائدهم وادعائهم حين ما شرع المنتهبون من أرباب المذاهب الباطلة بنهب متاع ایمانهم وشفی من علیل العقائد السيئة من كان على شفا وأوضح من مراسم الدّین ما قد تغير وعفا وليس هذا سنة مستحدثة استأثرها المؤلف الخبر التحرير بل احقاق الحق وإبطال الباطل سنة قديمة في بيت هذا الشيخ الكبير مستمرة فيهم عن الأكابر إلى الأصاغر يرويهما الأخلاف عن أسلاف العشائر كيف لا هو من نسل من

هو الفاروق بين الحق والباطل صاحب الدرة والاحتساب الذي وضع الله الحق على لسانه وجعل رأيه موافقا للوحي والكتاب ومن اولاد من هو الإمام الرّبّاني والمجدّد للألف الثاني رحمة الله عليه الذي صنّف كتابه المسمّى بتحقيق النّبوة حين رأى بعض متغلبة زمانه عذب كثيرا من علماء الإسلام بتشديدات وتعذيبات لا يناسب ذكرها لرسوخهم في متابعة الشرائع واذعان الرّسل وبلغ الامر إلى ان يهجر التصريح باسم خاتم الأنبياء عليه الصّلاة والسّلام في مجلسه ومنع ذبح البقرة وهو من أجل شعائر الإسلام في الهند وخرّب المساجد ومقابر أهل الإسلام وعظّم معابد الكفار ورسوماتهم وعباداتهم وصنف كتابه في التّرديد على الرّوافض حين رأى فتنتهم قد فشت في الهند واكتافها فالخلف الصالح من اتم بسمات آبائه اتصف بصفات كبرائه ليكون اتصافه بتلك الصفات على صحة انتسابه برهانا كبيرا ومن لم يتصف فكأنه لم يأت بما يكون على ما ادعاه سلطانا نصيرا. فيا فائض الجود ويا غاية كل مقصود أفضّ علينا من بركات هذا الشيخ المؤلف واجزه عنا وعن جميع المسلمين ما يوازي غناؤه ويجازف غناؤه من جميل الثناء وصالح الدّعاء وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العلمين والصّلاة والسّلام على سيّد المرسلين وعلى آله وصحبه أجمعين.

كتبه الفقير محمّد قاسم

المتوطن في بلدة گرطهی یاسین ضلع سکھر سندھ.

تقریظ جناب قدوة السالکین
علامه مخدوم بصر الدین صاحب سیوستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللہ تعالیٰ در مولانا المؤلف الشیخ الكامل والعالم العامل المشتهر في المشارق
والمغرب صاحب المقامات العلیة والمناقب حیث بنی أربعة.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم وعلی آلہ وأصحابہ أجمعین.

أما بعد: پس چونکہ دستور مقرر شدہ کہ قبل از شروع کتاب مختصر حالات
مصنّف برای ازدیاد بصیرت ناظرین ذکر کردہ می شوند بنابر آن نبذی از حالات با
برکات حضرت مؤلف این کتاب درج کردہ می آید واللہ الموفق والمعین.

مخفی نماند کہ حضرت سیدنا المؤلف إمام الوقت شیخ الإسلام خواجه محمد
حسن جان صاحب قبلہ سجاده نشین درگاه طنده سائنداد مدّ ظلّہ العالی خلف
أكبر وقائم مقام حضرت شیخ قطب الوقت غوث الزّمان سراج الأولیاء خواجه عبد
الرحمن صاحب فاروقی مجددی معصومی می باشد.

در خاندان عالی سلسله فیوض وبرکات وعلوم ظاهری وباطنی أبّا عن جدّ
مسلسل ومتوارث جاری است بتاريخ ۶ شوال سنه ۱۲۷۸ هـ. حضرت مولانا المؤلف
در دار الرّشاد قندهار رونق افروز عالم وجود گشتند ودر آیام طفلی بتحصيل به
کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشغول شدہ علوم درسیہ وکتب ابتدائیه را از
آنحضرت درس می گرفتند وبنظر کیمیا اثر حضرت ایشان بأعلی مدارج کمال رسیدند
تا کہ در آیام إنقلاب دولت أفغانیه وتسלט حکومت انگریز بر آن دیار حضرت
سراج الأولیاء بمعہ تمامی أهل وعیال در سنه ۱۲۹۷ هـ. به ارادهء توطن وسکونت

بطرف عربستان هجرت فرمودند و همدرد آن زمان حضرت مؤلف قبله با وجود صغر سن در غزوات اسلامیة در صف مجاهدین و مبارزین اسلام داخل شده شامل زمرهء والمجاهدون فی سبیل الله بأمواهم وأنفسهم می شدند و چون گذر حضرت ایشان بر ملک سنده افتاد حسب استدعاء مخلصین صادقین آن دیار چندی در قریهء طکهر از توابع حیدرآباد سنده توقف افتاد.

و در آن ایام بعض علوم عقلیه و نقلیه از حضرت علامه الحاج المحافظ مولوی لعل محمد صاحب المتعلوی أخذ فرمودند و چون بمعه جمیع قبایل و عشائر در سنه ۱۳۰۰ هـ. ببلاد حرمین شریفین رسیدند در آن بلاد متبرکه پنج سال اقامتگزین شدند و از مشاهیر علماء کرام آن دیار چون حضرت شیخ أحمد زینی دحلان و حضرت شیخ رحمة الله مهاجر هندی تکمیل علوم خصوصا استفاده و استفاضه علم حدیث و اجازت روایت صحاح سته حاصل نمودند و با وجودیکه خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جمله عائله و قافله و رفقاء سفر که مشتمل بر عجائز و اطفال و زائد از شصت نفر بودند مفوض بذات سامی صفات حضرت مؤلف قبله بوده تا هم مع بجا آوری حق الخدمت در ادای سعی و طواف و حج و عمره و زیارت مشاهد و مآثر متبرکه و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادات شب و روز کوشان می بودند. و هم در آن ایام با وجود این همه اشغال و علائق محض بلطف الهی و حسن سعی و عالی همتی خویش بدولت حفظ کلام الله شریف مشرف شدند.

بعد از مدت پنجسال حسب الامر حضرت والد سراج الاولیاء قدس سرّه باز بملک سنده معاودت فرمودند و در قریهء طکهر تقریباً ده سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیاء در سنه ۱۳۱۵ هـ. بجوار رحمت الهی پیوستند حضرت مؤلف قبله باتفاق اعزه و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرائی طریقه آباء و اجداد شدند و در قریهء طنده سائنداد خانقاه و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمودند و در سنه ۱۳۲۰ هـ. باز داعیه سفر حرمین شریفین (که همیشه مرکوز

خاطر عاطر می باشد) تازه شد وبا جماعت مخلصین و محبین سفر میمنت اثر بخیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز در سنه ۱۳۲۲ هـ. معاودت حج و زیارت نمودند. نوبت چهارم برای زیارت انبیاء و اولیاء براه عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاهد و مزارات متبرکه را زیارت نموده بعد از حج زیارت روضه مطهره براه شام و بیت المقدس معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیهم السّلام مشرف و فیضیاب شدند. حالات عجیبه و غریبه که درین اسفار مشاهده شده جمله در سفر نامه‌های خود مفصلاً مرقوم فرموده اند و الحال بر خانقاه شریف که مأوی الغرباء و مرجع الفقراء و الصلحاء است در طنده سائنداد داکخانه طنده محمد خان ضلع حیدرآباد سنده به ارشاد و هدایت بندگان خدا مشغول اند و اوقات شریفه بوظائف عبادات و خیرات و میرات معمر و مصروف خصوصاً در خدمت خلق الله و همدردی بنی نوع انسان و حمایت مذهب اهل سنت و جماعت و قمع و قلع مذاهب باطله و ضلالت شائعه که به هر طرف عالمگیر شده اند. وجود شریف حضرت ایشان در اینچنین زمانه قحط الرجال از مغتنمات عزیزه و نعماء عظیمه است متع الله المسلمین بطول بقائه و أفاض علینا من فیوضه و برکاته آمین.

و حضرت ایشان با وجود کثرت مطالعه و وسعت معلومات و تبحر در علوم دینی و قدرت بر تألیف و تصنیف بکمال سلامت و نفاست بسبب قلّت فرصت و عدم فراغت چند رساله های مختصره و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسماء بعضی از آنها مرقوم می شوند:

أنیس المریدین کتابی است مشتمل بر أسرار و فوائد عجیبه در ذکر مقامات و خوارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است.

أنساب الأنجاب در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه دران درج فرموده اند.

رساله تهلیلیه در معنی کلمه طیبه و بیان عقائد مذهب اهل السنّة والجماعة.

واین هر سه تألیفات خود را بسعی خویش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اند بسیار اند.

منها شفاء الأمراض عربی در وظائف وأعمال وتعویذات مجربه منها رساله ردّ قادیانی منها رساله عالم برزخ در بیان روح عربی منها رساله تحقیق الجمعة في القرى عربی منها اشارة إلى البشارة در تردید أقوال معترض بر مکتوبات شریف منها سفرنامه ها وشرح چهل کاف واجازت نامه احادیث مسلسل از شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منها شرح حکم شیخ عطاء الله الاسکندرانی منها ترجمه عهد و موثیق شیخ عبد الوهاب شعرانی فارسی ومنها الأصول الأربعة في تردید الوهابية منها رساله في احکام الطاعون عربی منها سرور المحزون في اللطائف عربی منها رساله في ذکر أولیاء الزمان الذين تشرف المؤلف بملاقاتهم منها رساله في عجائب مصنوعات الله تعالی فارسی و غیرها.

وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

والصلاة على سيّد المرسلین وآله وصحبه أجمعین

فهرست الكتاب

رقم الصفحة

الموضوع

- أصل أول التعظيم لغير الله ثابت است بكتاب الله وأحاديث صحيحه رسول الله صلى الله عليه وسلم وأقوال وأفعال سلف صالح وجمهور علماء امت ۱۳
- رجوع باصل مطلب كنيم كه: تعظيم لغير الله چه حكم دارد ۲۰
- اصل ثانى ما به النزاع التوسل بأرواح الصلحاء والاستمداد منها ۲۸
- اصل ثالث ما به النزاع نداء غائب وسماع موتى است ۴۶
- اصل رابع در بيان تقليد شخصى ۷۱
- أما النوع الاول في الأخبار والآثار المروية في مدحه دون من بعده ۸۷
- وأما النوع الثاني من المناقب أنه رضي الله عنه ولد في زمن الصحابة ۸۸
- وأما النوع الثالث من المناقب أنه روى عن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ۸۹
- وأما النوع الرابع من مناقبه فإنه قد ثبت ۹۰
- وأما النوع الخامس من فضائله رواية الكبار عنه ۹۱
- وأما النوع السادس من مناقبه أنه تلمذ عند أربعة آلاف من شيوخ أئمة التابعين ۹۱
- وأما النوع السابع من مناقبه أنه اتفق له من الأصحاب ما لم يتفق لأحد من بعده ... ۹۲
- وأما النوع الثامن من فضائله التي لم يشاركه فيها من بعده أنه اول من دؤن ۹۳
- وأما النوع التاسع في مناقبه أنه رحمه الله تعالى كان يتعیش بكسبه الحلال ۹۴
- وأما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشاركه فيها أحد من بعده أنه مات مظلوما ۹۵
- خاتمه ۱۰۵
- تقريظ حضرت علامة العصر رأس العلماء مولانا عبد الباقي صاحب قاضى بلاد سند وبلوچستان وسجاده نشين درگاه على حضرت مفتى ديار السند أستاذ الآفاق علامه مولانا محمد عبد الغفور الهمايوني عليه الرحمة ۱۱۳
- تقريظ حضرة علامة الدهر رئيس العلماء مولانا محمد حسن صاحب سجاده نشين درگاه كطيار شريف ومفتى بلوچستان ۱۱۴
- تقريظ جناب قدوة السالكين علامه مخدوم بصر الدين صاحب سيوستانى ۱۱۷

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِأَبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِأَبَائِهِ وَأُمَّهَاتِ رُؤُوسِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِأَبْنَائِي
وَبَنَاتِي وَلِأَخَوَاتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأَسْتَاذِي عَبْدِ
الْحَكِيمِ الْأَرَوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْإِسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

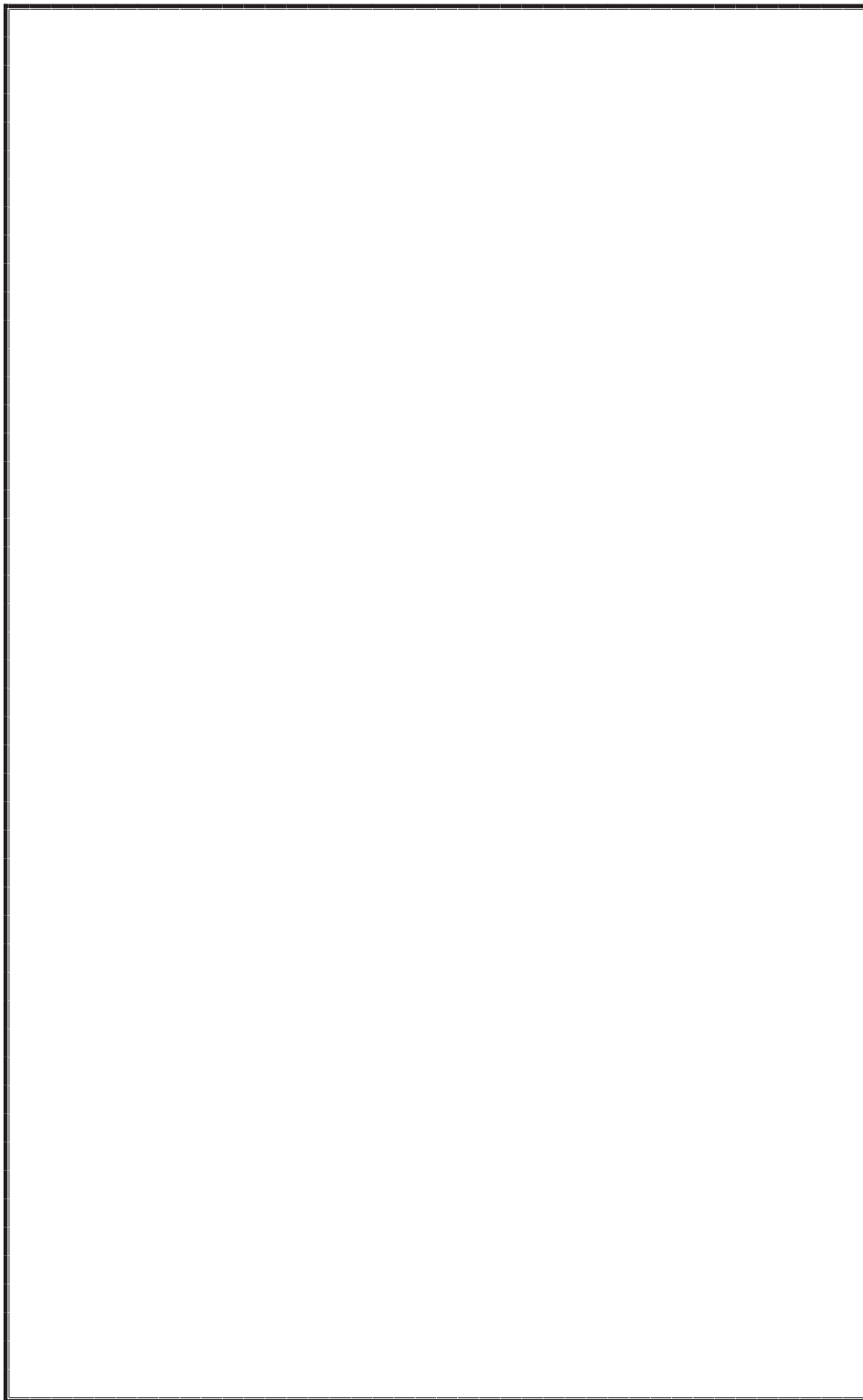
إن ناشر كتب - دار الحقيقة للنشر والطباعة - هو المرحوم حسين حلمي
ايشيق عليه الرحمة والرضوان المتولد عام ١٣٢٩ هـ. [١٩١١ م] بمنطقة -أيوب
سلطان إستانبول- وأعداد الكتب التي نشرها ثلاث وستون مصنفا من العربية وأربع
وعشرون مصنفا من الفارسية وثلاث مصنفات أوردية وأربع عشرة من التركية ومقدار
الكتب التي أمر بترجمتها من هذه الكتب إلى لغات فرنسية وألمانية وإنجليزية وروسية
وإلى لغات آخر بلغت مائة وتسعة وأربعين كتابا وجميع هذه الكتب طبعت في -دار
الحقيقة للنشر والطباعة- وكان المرحوم عالما طاهرا تقيا صالحا وتابعا لمشية الله وقد
تتلذذ للعلامة الحبر البحر الفهامة الولي الكامل المكمل ذي المعارف والخوارق
والكرامات عالي النسب السيد عبد الحكيم الارواسي عليه رحمة الباري وأخذ منه
وظهر كعالم إسلامي فاضل وكامل مكمل وقد لبى نداء ربه المتعال وتوفي ليلة ٢٥
على ٢٦/١٠/٢٠٠١ (الثامن على التاسع من شهر شعبان المعظم سنة إثنيتين
وعشرين وأربعمائة وألف من الهجرة النبوية) ودفن في محل ولادته بمقبرة أيوب سلطان
تغمده الله برحمته الواسعة واسكنه فسيح جناته آمين

مبارکبادی عید الفطر سنة ۱۳۹۶ هـ.

بر حسین حلمی ایشیق در استانبول ترکیا

از طرف عبد الرسول آسی از پاکستان

مبارك باد این عیدت بنور معرفت باشی * حسین ایشیق حلمی تو خوش از ربّ العزة باشی
خدای باک بر تو مهر خود بر روئی تو داد * سقاك الله ز شرب جنتش در هر لذت باشی
نعیم خلد در جام ذلال شرب تو بادا * شراب لذّة للشارین بر لب خوشت باشی
درین رمضان که تشنه لب جگر سوز وفا دارد * شفای روحرا در جوع عطش اندر صحت باشی
هرآن کوراه حق بگرفت رفت راه بتو بکشد * مثل آن سیل عارف کمیل با منفعت باشی
نظام عشق را یکدانه دُر گهر باشی * مشام مغز را عطر جمال معرفت باشی
جلال مُرشدان با تو جمال رهبران از تو * کمال کاملان بر تو که زیرش در سعت باشی
مکانت باد هفت أفلاک ملک قلب تو با باک * زاستانبول بائی تو بجاه از شش جهت باشی
باوراقی که تو تقسیم آن بر دوستان کردی * بدفترها که یا قاسم رفیع المرتبت باشی
باوراقی که در وی حق بعالم آشکارا شد * کتبهای که تو دادی عجیب با همت باشی
هزاران عید بر تو هم بأهل ترکیا آید * زیك ملت درین باغ وفا گل با نکهت باشی
سلامم باد بر قُسْطَنْطِیْنِیَا بر گلستانش * که تو يك بلبل سوز صدای چهجهت باشی
زآسی تحفه اشعار يك گلدسته بر تو شد * که ای ایشیق رفیق هرگلی حسن رخت باشی
برو آسی بترکی بین برآن شاه همت والا * که در مجلس انیس آن بُت ناز مهت باشی
زطوران تور توران تیغ تورانی است یان رارا * که ژآب آب ایران ناز ایرانی لغت باشی
زأهل پاك تحفه باکئی هم تازه گی بخشم * بآب پاك رکنآباد پاکستان صفت باشی



اسماء الكتب العربية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

عدد صفحاتها

اسماء الكتب

- ١ - جزء عم من القرآن الكريم ٣٢
- ٢ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الاول) ٦٠٤
- ٣ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الثانى) ٤٦٢
- ٤ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الثالث) ٦٢٤
- ٥ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الرابع) ٦٢٤
- ٦ - الايمان والاسلام ويليهِ السلفيون ١٢٨
- ٧ - نخبة الآلى لشرح بدء الامالى ١٩٢
- ٨ - الحديقة الندية شرح الطريقة المحمدية (الجزء الاول) ٦٠٨
- ٩ - علماء المسلمين وجهلة الوهابيين ويليهِ شواهد الحق ويليهِما العقائد النسفية ويليهِما تحقيق الرابطة ٢٢٤
- ١٠ - فتاوى الحرمين برحف ندوة المين ويليهِ الدرة المضئية ١٢٨
- ١١ - هدية المهديين ويليهِ المتنبي القادىاني ويليهِما الجماعة التبليغية ١٩٢
- ١٢ - المنقذ عن الضلال ويليهِ الجاه العوام عن علم الكلام ويليهِما تحفة الارب ٢٥٦
- ١٣ - المنتخبات من المكتوبات للامام الربانى ٤٨٠
- ١٤ - مختصر (التحفة الاثنى عشرية) ٣٥٢
- ١٥ - الناهية عن طعن امير المؤمنين معاوية ويليهِ الذب عن الصحابة ويليهِما الاساليب البديعة ويليهِما الحجج القطعية ورسالة رد روافض ٢٨٨
- ١٦ - خلاصة التحقيق فى بيان حكم التقليد والتلفيق ويليهِ الحديقة الندية ٥١٢
- ١٧ - المنحة الوهبية فى رد الوهابية ويليهِ اشد الجهاد ويليهِما الرد على محمود الآلوسى ويليهِما كشف النور ١٩٢
- ١٨ - البصائر لمنكرى التوسل باهل المقابر ويليهِ غوث العباد ٤١٦
- ١٩ - فتنة الوهابية والصواعق الالهية وسيف الجبار والرد على سيد قطب ٢٥٦
- ٢٠ - تطهير الفؤاد ويليهِ شفاء السقام ٢٥٦
- ٢١ - الفجر الصادق فى الرد على منكرى التوسل والكرامات والخوارق ويليهِ ضياء الصدور ويليهِما الرد على الوهابية ١٢٨

- ٢٢ - الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين ويليهِ العقود الدرية ويليهِما هداية الموفقين ١٣٦
- ٢٣ - خلاصة الكلام في بيان امراء البلد الحرام (من الجزء الثاني) ويليهِ ارشاد الحيارى
في تحذير المسلمين من مدارس النصارى ويليهِما نذرة من الفتاوى الحديثة ٢٨٨
- ٢٤ - التوسل بالنبي وبالصالحين ويليهِ التوسل للشيخ محمد عبد القيوم القادري ٣٣٦
- ٢٥ - الدرر السنية في الرد على الوهابية ويليهِ نور اليقين في مبحث التلقين ٢٢٤
- ٢٦ - سبيل النجاة عن بدعة اهل الزيغ والضلالة ويليهِ كف الرعاع عن المحرمات
ويليهِما الاعلام بقواطع الاسلام ٢٨٨
- ٢٧ - الانصاف ويليهِ عقد الجيد ويليهِما مقياس القياس والمسائل المنتخبة ٢٤٠
- ٢٨ - المستند المعتمد بناء نجاة الابد ١٦٠
- ٢٩ - الاستاذ المودودي ويليهِ كشف الشبهة عن الجماعة التبليغية ١٤٤
- ٣٠ - كتاب الايمان (من رد المحتار) ٦٥٦
- ٣١ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الاول) ٣٥٢
- ٣٢ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثاني) ٣٣٦
- ٣٣ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثالث) ٣٨٤
- ٣٤ - الادلة القواطع على الزام العربية في التوابع ويليهِ فتاوى علماء الهند
على منع الخطبة بغير العربية ويليهِما الحظر والاباحة من الدر المختار ١٢٠
- ٣٥ - البريقة شرح الطريقة (الجزء الاول) ٦٠٨
- ٣٦ - البريقة شرح الطريقة ويليهِ منهل الواردين في مسائل الحيض (الجزء الثاني) ٣٣٦
- ٣٧ - البهجة السنية في آداب الطريقة ويليهِ ارغام المريد ٢٥٦
- ٣٨ - السعادة الابدية في ما جاء به النقشبندية ويليهِ الحديقة الندية
في الطريقة النقشبندية ويليهِما الرد على النصارى والرد على الوهابية ١٧٦
- ٣٩ - مفتاح الفلاح ويليهِ خطبة عيد الفطر ويليهِما لزوم اتباع مذاهب الائمة ١٩٢
- ٤٠ - مفاتيح الجنان شرح شرعة الاسلام ٦٨٨
- ٤١ - الانوار المحمدية من المواهب اللدنية (الجزء الاول) ٤٤٨
- ٤٢ - حجة الله على العالمين في معجزات سيد المرسلين ويليهِ مسئلة التوسل ٢٨٨
- ٤٣ - اثبات النبوة ويليهِ الدولة المكية بالمادة الغيبية ١٢٨

- ٤٤ - النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ويليهِ نبذة من الفتاوى الحديثية ويليهِما كتاب جواهر البحار ٣٢٠
- ٤٥ - تسهيل المنافع وبهامشه الطب النبوي ويليهِ شرح الزرقاني على المواهب اللدنية ويليهِما فوائد عثمانية ويليهِما خزينة المعارف ٦٢٤
- ٤٦ - الدولة العثمانية من كتاب الفتوحات الاسلامية ويليهِ المسلمون المعاصرون ٢٧٢
- ٤٧ - كتاب الصلاة ويليهِ مواقيت الصلاة ويليهِما اهمية الحجاب الشرعي ١٦٠
- ٤٨ - الصرف والنحو العربي وعوامل والكافية لابن الحاجب ١٧٦
- ٤٩ - الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة ويليهِ تطهير الجنان واللسان ٤٨٠
- ٥٠ - الحقائق الاسلامية في الرد على المزايم الوهابية ١١٢
- ٥١ - نور الاسلام تأليف الشيخ عبد الكريم محمد المدرس البغدادي ١٩٢
- ٥٢ - الصراط المستقيم في رد النصارى ويليهِ السيف الصقيل ويليهِما القول الثبت ويليهِما خلاصة الكلام للنبهاني ١٢٨
- ٥٣ - الرد الجميل في رد النصارى ويليهِ ايها الولد للغزالي ٢٢٤
- ٥٤ - طريق النجاة ويليهِ المكتوبات المنتخبة لمحمد معصوم الفاروقي ١٧٦
- ٥٥ - القول الفصل شرح الفقه الاكبر للامام الاعظم ابي حنيفة ٤٤٨
- ٥٦ - جالية الاكدار والسيف البتار (لمولانا خالد البغدادي) ٩٦
- ٥٧ - اعترافات الجاسوس الانكليزي ١٩٢
- ٥٨ - غاية التحقيق ونهاية التدقيق للشيخ السندی ١١٢
- ٥٩ - المعلومات النافعة لأحمد جودت باشا ٥٢٨
- ٦٠ - مصباح الانام وجلاء الظلام في رد شبه البدعي النجدي ويليهِ رسالة فيما يتعلق بادلة جواز التوسل بالنبي وزيارته صلى الله عليه وسلم ٢٢٤
- ٦١ - ابتغاء الوصول لحب الله بمدح الرسول ويليهِ البنيان المرصوص ٢٢٤
- ٦٢ - الإسلام وسائر الأديان ٣٣٦
- ٦٣ - مختصر تذكرة القرطبي للأستاذ عبد الوهاب الشعراني ويليهِ قرّة العيون للسمرقندي ٣٥٢

اسماء الكتب الفارسية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

عدد صفحاتها

اسماء الكتب

- ۱ - مکتوبات امام رباني (دفتر اول) ۶۷۲
- ۲ - مکتوبات امام رباني (دفتر دوم وسوم) ۶۰۸
- ۳ - منتخبات از مکتوبات امام رباني ۴۱۶
- ۴ - منتخبات از مکتوبات معصومية ويليہ مسلک مجدد الف ثاني (با ترجمه اردو) ۴۳۲
- ۵ - مبدأ ومعاد ويليہ تأييد اهل سنت (امام رباني) ۱۵۶
- ۶ - کيمياي سعادت (امام غزالي) ۶۸۸
- ۷ - رياض الناصحين ۳۸۴
- ۸ - مکاتيب شريفه (حضرت عبدالله دهلوی) ويليہ المجد التالذ ويليہما نامهای خالد بغدادی ۲۸۸
- ۹ - در المعارف (ملفوظات حضرت عبد الله دهلوي) ۱۶۰
- ۱۰ - رد وهابي ويليہ سيف الابرار المسلول على الفجار ۱۴۴
- ۱۱ - الاصول الاربعة في ترديد الوهابية ۱۲۸
- ۱۲ - زبدة المقامات (بركات احمدية) ۴۲۴
- ۱۳ - مفتاح النجاة لاحمد نامقي جامي ويليہ نصايح عبد الله انصاري ۱۲۸
- ۱۴ - ميزان الموازين في امر الدين (در رد نصارى) ۳۰۴
- ۱۵ - مقامات مظهرية ويليہ هو الغني ۲۰۸
- ۱۶ - مناهج العباد الى المعاد ويليہ عمدة الاسلام ۳۲۰
- ۱۷ - تحفه اثني عشرية (عبد العزيز دهلوي) ۸۱۶
- ۱۸ - المعتمد في المعتقد (رساله توريشتي) ۲۸۸
- ۱۹ - حقوق الاسلام ويليہ مالا بل منه ويليہما تذكرة الموتى والقبور ۲۷۲
- ۲۰ - مسموعات قاضی محمد زاهد از حضرت عبيد الله احرار ۱۹۲
- ۲۱ - ترغيب الصلاة ۲۸۸
- ۲۲ - أنيس الطالبين وعدة السالكين ۲۰۸
- ۲۳ - شواهد النبوة ۳۰۴
- ۲۴ - عمدة المقامات ۴۸۰
- ۲۵ - اعترافات جاسوس انگليسى به لغة فارسي ودشمنى انگليسىها به اسلام ۱۶۰

الكتب العربية مع الادرية والفارسية مع الادرية والاردية

- ۱ - المدارج السنية في الرد على الوهابية ويليہ العقائد الصحيحة في ترديد الوهابية النجدية ۱۹۲
- ۲ - عقائد نظاميه (فارسي مع اردو) مع شرح قصيدة بدء الامالي ويليہ احكام سماع از کيمياي سعادت ويليہما ذکر ائمه از تذكرة الاولياء ويليہما مناقب ائمه اربعة ۱۶۰
- ۳ - الخيرات الحسان (اردو) (احمد ابن حجر مكي) ۲۲۴
- ۴ - هر کسى کيلئے لازم ايمان مولانا حنابل بغدادى ۱۴۴
- ۵ - اعترافات جاسوس انگليسى به لغة اردو ودشمنى انگليسىها به اسلام ۱۶۰